

ابن خلدون و تیمور لنگ

تأليف
والتر ج. فیل

ترجمه
سعید نفیسی
نوشته و خست نفیسی

ابن خلدون و تیمور لنگ

کتابخانه
۱۳۳۴
۶۶۸۱۸

۱۱۴۰۷
۱۲۰۷
۱۲۰۸
۱۲۰۹

کتابخانه
۱۳۳۴
دانشگاه عالی

والترج فیش

ترجمه
سعید نفیسی

نوشین دخت نفیسی

کتابفروشی زوار - خیابان شاه آباد

چاپ هنر

باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین
تهران - نیویورک

This is an authorized translation of
IBN KHALDUN AND TAMERLANE
by Walter J. Fischel.

Copyright, 1952, by the Regents of the University of California.
Published by University of California Press,
Berkeley and Los Angeles, California.

فهرست مطالب

صفحه	
۱	دیبیاچه
۴	مقدمه
۴	گزارش ابن عرب شاه درباره تیمور و ابن خلدون
۷	مآخذ باستانی دیگر در باره تیمور
۱۰	کتاب العبر ابن خلدون
۱۲	روابط میان نسخه های خطی
۱۸	عنوان « شرح حال »
۲	شرح حال اثر مستغنی است
۲۲	محتویات نسخه کامل شرح حال
۲۵	مندرجات ابن بررسی
۲۸	حواشی بر مقدمه کتاب
۵۱	ترجمه
۵۱	ملاقات با تیمور، سلطان مغولان و تاتارها
۶۴	بازگشت از نزد تیمور ب قاهره
۷۳	سومین و چهارمین و پنجمین انتساب او بمقام قضا در قاهره
۷۵	حواشی
۱۸۹	فهرست تاریخی وقایع مهم
۱۹۵	فهرست منابع و مآخذ
۲۱۲	فهرست نام جایها
۲۲۰	فهرست نامهای کسان و مراجع

دیباجه

بررسی که درین کتاب هست شرح مبسوطی است از سخنانی که در بیست و یکمین کنگره بین المللی خاور شناسی در پاریس در ماه ژوئیه ۱۹۴۸ ایراد شده است. این سخنانی شامل شرح مختصر و مقدماتی از روابط تیمور با ابن خلدونست که از روی نسخه خطی کامل و چاپ نشده شرح حال ابن خلدون که در قاهره است تهیه شده است.

چندی بعد در تابستان ۱۹۵۰ نویسنده سفری باستانبول کرد و در آن سفر توانست تحقیقاتی در نسخ خطی مختلف از این اثر ابن خلدون که در کتابخانه های استانبول هست بکند. در میان آنها دو نسخه خطی دیگری در کتابخانه ایاصوفیه و دیگری در کتابخانه اسعد افندی یافت. این هر دو نسخه شامل متن کامل شرح حال ابن خلدونست که تا کنون انتشار نیافته است. ترجمه انگلیسی از این متن کامل با حواشی لازم اکنون در دست تهیه است. این بررسی تنها ترجمه با حواشی از قسمتی از این متنست که درباره ملاقات تاریخی ابن خلدون و تیمور در دمشق در سال ۱۴۰۱ م (۸۰۳ هـ) فراهم شده است. چاپ انتقادی از متن عربی که ترجمه حاضر از روی آن شده برای انتشار آماده است. پس از اتمام این بررسی کتابی بدست

نویسنده افتاد که متأسفانه بواسطه دیر رسیدن نتوانست در تنظیم این بررسی از آن بهره‌مند شود. این کتاب از محمد بن تاویت الطنجی بعنوان «التعریف بابن خلدون ورحلته غربا وشرقا» - چاپ قاهره ۱۹۵۱ است و آن نیز شامل متن عربیست که این بررسی متکی بر آنست. چون متن این شرح حال در دسترس عربی دانان قرار گرفته است نویسنده مصمم شد متن عربی مصحح را که برای این بررسی آماده کرده بود حذف کند.

در نقل نامها و کلمات عربی و شرقی بخط لاتین از روش دایرة المعارف اسلامی پیروی کرده است. اصطلاحات و نامهای عربی که در کتابهای لغت و تاریخ انگلیسی وارد شده در این کتاب بی نقطه و علامت آمده است و نیز حرف تعریف نامهای عربی بسیار معروف را حذف کرده است. بیشتر تاریخها بسنین هجری و تاریخ میلادی معادل آن داده شده است زیرا زمان مؤثرترین وسیله برای روشن کردن و درك کردن موضوع مورد بحث در تعلیقات این کتابست.

درین مورد وظیفه دلیذیری برای نویسنده است تا مراتب سپاس خود را نسبت به هم کار و سلف عالی مقام خود «پرفسر ویلیام پاپر» William Gopper متذکر شود که امتیاز همکاری و یآوری او را در تمام مدت تهیه این کتاب داشته‌ام. پرفسر پاپر همواره آماده راهنمایی بود و وقت و معلومات خود را در زبان تازی بی دریغ در اختیار نویسنده گذاشته است و مهربانی او در خواندن نسخه اصل و پیشنهادها و تصحیح‌های گرانبهای وی بزرگترین منبع تشویق نویسنده بوده است و با کاملترین احساسات قدرشناسی از آنها در این جا متذکر میشود. برای همه نواقصی که در این جا ممکن است رخ داده باشد نویسنده خود مسئولست.

نویسنده مراتب قدردانی خود را از یاورى مالی که بنگاه بولینجن Bollingen Foundation برای مطالعه و تحقیق و تنظیم این کتاب کرده است تقدیم میکند. مخصوصاً از دکتر مصطفی کویمن رئیس کتابخانه سلیمانیه در استانبول که در تهیه نسخه عکسی مساعدت نموده و رؤسای کتابخانه ملی پاریس که بمحض درخواست از ایشان عکس نسخه های عربی مورد لزوم را در اختیار نویسنده گذاشتند قدردانی میکند. از اداره روابط در میان کتابخانه های دانشگاه کالیفرنیا که برای تدارکات لازم از کتابخانه های دیگر امریکا خصوصاً کتابخانه کانگرس Library of Congress و کتابخانه عمومی نیویورک New York Public Library و کتابخانه های پنج دانشگاه شیکاگو و کلمبیا و هاروارد و پرستون و ویسکانسین اقدام سریع کرده است سپاسگزاری میکند.

و. ج. ف.

دانشگاه کالیفرنیا

برکلی اوت ۱۹۵۱



مقدمه

گزارش ابن عربشاه درباره تیمور و ابن خلدون :

در سال ۱۶۳۶ میلادی کتابی بزبان تازی درلیدن انتشار یافت بنام «عجایب المقدور فی اخبار تیمور» (شرح زندگی و سلطنت تیمور که معمولاً بنام تیمورلنک معروفست تاریخ احمد بزبان تازی .

Ahmedis Arabsiadae, Vitae et rerum gestarum

Timlri, qui vulgo Tamerlanes dicitur, Historia

تالیف احمد بن محمد بن عربشاه چاپ جاکوب گولیوس Jacob Golios چنانکه از نام کتاب برمی آید شرحی از زندگی و کارهای تیمور فاتح مغول معروف به تیمورلنگست (۱)

مؤلف این شرح حال تیمور که در تاریخ ۱۴۳۵ م. (۸۳۹ هـ) به پایان رسیده یکی از نامی ترین مورخان زبان تازیست که مخصوصاً سزاوار این مقام بوده است. وی در ۱۳۹۲ م. (۷۹۱ هـ) در دمشق ولادت یافته است. در فتح دمشق بدست تیمور در سال ۱۴۰۱ م. (۸۰۳ هـ) وی را که کودکی دوازده ساله بود با مادر و برادرانش بسمرقند باسارت بردند.

سالیان دراز در قلمرو تیمور و تیموریان زیست و آگاهی نزدیک از زندگی و کردار و رفتار تیمور بدست آورد. زبانهای فارسی و ترکی و مغولی را فرا گرفت و براهنمائی دانشمندان بزرگ آسیای مرکزی بکسب دانش پرداخت. بعدها سفری بادره کرد و در آنجا بسمت کاتب اسرار سلطان محمد اول پسر بایزید بر گزیده شد و در سال ۱۴۲۱ م. (۸۲۴ هـ) بدمشق بازگشت. سرانجام در سال ۱۴۳۶ م. (۸۴۰ هـ) در قاهره استقرار یافت و در همین شهر در سال ۱۴۵۰ م. (۸۵۴ هـ) پس از زندگی ادبی پر بهره ای در گذشت. (۲). انتشار شرح حال تیمور (۳) بزبان تازی بقلم عربشاه بوسیله جاکوب گولیوس نه تنها نخستین بار نشر مسجع و مقفی زبان تازی را بجهان غرب معرفی کرد، بلکه تصویری از کارهای تیمور را از نظریک مورخ زبان تازی قرن پانزدهم بدنیای مغرب نشان داد. هر چند این تصویر است یک طرفی و مغرضانه.

کتاب ابن عربشاه شامل شرح مختصریست از ملاقات تیمور و مورخ تونسلی ولی الدین عبدالرحمن بن خلدون (۴) قاضی القضاة سابق شهر قاهره در دوره حکمرانی ممالیک. ابن عربشاه تا اندازه ای جزئیات گفتگویی را که احتمال میرود در میان تیمور و ابن خلدون در آغاز سال ۱۴۰۱ م. (۸۰۳ هـ) روی داده باشد شرح میدهد.

بنا بر روایت ابن عربشاه موضوع گفتگوی ابن خلدون و تیمور منحصر بمسائل علمی و تاریخی بوده است. مانند وصف دقیق سرزمین مغرب (شمال افریقا) و نسب تیمور و مقام وی در تاریخ و نیز وارد مسایلی شده اند که از نظر شرح حال نویسی برای شخص ابن خلدون اهمیت بسیار داشت (۵).

ابن عربشاه از مآخذ کتبی و یا شفاهی که آگاهی خود را در باره

گفتگوی ابن خلدون و تیمور بدست آورده است مطلقاً ذکر نمی‌کند. چون ابن عرب‌شاه نتوانسته است شخصاً ابن خلدون را بشناسد و آثار وی را نیز نخوانده بود چنانکه خود می‌گوید نام کتاب «تاریخ العجیب» ابن خلدون را تنها از دانشمندی شنیده که نام وی را نیز نیاورده است. بنابراین شگفتست که چگونه دانشمندان مغرب زمین کورکورانه و ناسنجیده روایت ابن عرب‌شاه را پذیرفته‌اند و اعتبار و ثوق بآن در چند قرن مسلم بوده است (۶).

نکته مهم اینست که تاپیش از انتشار کتاب ابن عرب‌شاه نام ابن خلدون را در خارج از دنیای اسلام نبرده بودند پس اهمیت واقعی وی را بدشواری میتوان از اشارت ابن عرب‌شاه دریافت. تنها دویست سال بعد از آن در قرن نوزدهم نسخه‌های خطی آثار ابن خلدون را پی‌درپی کشف کردند و چاپ کردند و در آن زمان بود که توانستند مقام بی‌نظیر ابن خلدون را در تاریخچه دانش اسلامی و اروپائی معلوم کنند (۷).

بهر حال گرچه نام ابن خلدون نخستین بار در اروپا از سصد سال پیش بمناسبت ملاقات وی با تیمور در دمشق بسال ۱۴۰۱ م تا اندازه‌ای معروف شده است، برای بررسی انتقادی شرح ابن عرب‌شاه ازین ملاقات تیمور با ابن خلدون و روشن کردن یکی از ملاقاتهای دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام هیچگونه اقدامی نشده بود.

تحلیل انتقادی شرح ابن عرب‌شاه میبایست مدت زمانی پیش از این تهیه شده باشد، نه از نظر آنکه بیانات مورخ ترك مصطفى بن عبدالله معروف بحاج خلیفه (۱۶۰۹ - ۱۶۵۷) که در کتاب کشف الظنون بزبان تازی نوشته شده است تقریباً همه جزئیات آن مغایر با روایت ابن عرب‌شاه

هست (۸). حاج خلیفه می گوید هنگام تصرف حلب بدست تیمور ابن- خلدون قاضی آن شهر بود و چون شهر بدست فاتحان افتاد واسیر شد (۹) تیمور با او یاری کرد وی را بسمرقند برد و درسالهای بعد بساوا جازه بازگشت بقاهره داد.

ابهامی که اختلاف روایات ابن عربشاه و حاج خلیفه فراهم کرده است بمرور زمان دامنه پیدا کرد، تاهنگامی که ب. دربهلو B.d'Herbelot (۱۶۹۷) (۱۰) نظر نادرست حاج خلیفه را پذیرفت و بر آن عقاید ناروای خود را نیز افزود از آن جمله میگوید ابن خلدون در سمرقند در ۱۴۰۶ م. (۸۰۸ هـ.) از جهان رفت. پس از آن نیز یکی از کاشفان ارجمند برخی از نسخه های خطی آثار ابن خلدون را کوب گریک دوهموز Jacob Graeberg de Hemose در ۱۸۳۴ اظهار کرد که: «ابن خلدون اندک زمانی در عصر تیمور مقام قاضی القضاات شهر دمشق را داشته و سفری بسمرقند کرده...» (۱). بنابراین مرحله مهمی از زندگی و شخصیت رنگارنگ ابن خلدون چند قرن پر از ابهام و تضاد باقی ماند.

۴ - مآخذ باستانی دیگر درباره تیمور

سه مدرک مختلف اکنون در دست است که میتوان از آنها بر وابط ابن خلدون و تیمور پی برد. این مدارک عبارتست از آثار فارسی و تازی و اروپائی معاصر وی [شرف الدین علی یزدی (متوفی در ۱۴۵۴) مورخ ایرانی درباره تیمور در کتاب ظفر نامه که در سال ۱۴۲۴ م. پایان رسانیده است و دقیق ترین و متملقانه ترین شرح حال تیمور است (۱۲) موضوع ملاقات مخدوم خود و ابن خلدون را کاملاً مسکوت گذاشته است] حتی نظام الدین شامی که کتاب ظفر نامه او بدستور تیمور نوشته شده و اندکی

پیش از مرگ او در ۱۴۰۵ باو تقدیم کرده است. روش ساده و موجز این کتاب نویسنده آنرا از گروه مداحان مانند شرف الدین متمایز میکند. در این کتاب نیز از هر گونه اشاره درباره ملاقات تیمور و مورخ تونس خودداری کرده است (۱۳). بسیار شگفتست که این دوتن و مورخان دیگر در دربار تیمور مأمور بوده اند همه جزئیات گفتار و کردار تیمور را چه در میدان جنگ و چه در پایتختش و چه در سرایده او بنویسند و ایشان نیز مشتاق بوده اند همه جزئیات خصوصی و سیاسی تیمور را بدقت شرح دهند (۱۴).

شایسته ترین کسی که میتواند شرحی نزدیک بوقایع و عاری از نظر شخصی از این ملاقات برای ما باقی گذارد الجبار بن نعمان دانشمند حنفیست و چنانکه خواهد آمد تیمور روی رارسمای ترجمه با ابن خلدون برگزیده بود و در همه گفتگوهای این دوتن حاضر بوده است. ولی او نیز هیچگونه گزارشی درباره این ملاقات نداده است (۱۵).

آثار اروپائی معاصر که در آنها اشاره ای بلشگر کشی تیمور بسوریه است مانند کتاب «خاطرات درباره تیمورلنک و دربار وی بوسیله یک کشیش دو مینیکن (۱۶) در ۱۴۰۳

Mémoire sur Tamerlan et sa Cour par un Dominicain en 1403.

یا کتاب شرح سفارت اسپانیائی در دربار تیمور در سمرقند در

سالهای ۱۴۰۳ - ۱۴۰۶

Narrative of the Spanish Embassy to the Court of Timur at Samarkand in the years 1403 - 1406.

بتوسط روی گونزالس دو کلاویخو . Ruy Gonzales de Clavijo

سفیر کبیر اسپانیائی هانری سوم (۱۷) یا اسارت و سفرهای
یوهان شیلترگر در اروپا، آسیا، افریقا، ۱۳۹۶ - ۱۴۲۷ (۱۸)

The Bondage and Travels of Johann

Schiltberger in Europe , Asia , and Africa 1396 1427.

یا کتاب زندگی تیمورلنک از ب . دومیگنانلی (۱۹)

B. de Mignanelli's Vita Tamerlani .

نوشته شده است اگر چه شامل آگاهی بسیار درباره تیمور هست
ذکری از ابن خلدون و ملاقات او با تیمور ندارد (۲۰)

تنها از کتابهای تاریخ نویسان تازی در قرن پانزدهم که بموضوع
زد و خورد مماليك و مغولان و لشگر کشی تیمور بسوزیه اشاره کرده اند ،
میتوان آگاهی های مهم بدست آورد مهمترین آنها عبارتست از آثار
ابن الفرات (۲۱) (متوفی در ۱۴۰۴) قلقشندی (۲۲) (متوفی در ۱۴۱۸)
مقربزی (۲۳) (متوفی در ۱۴۴۲) ابن قاضی شهبه (۲۴) (متوفی ۱۴۴۸)
ابن حجر العسقلانی (۲۵) (متوفی در ۱۴۴۹) بدرالدین العینی (۲۶) (متوفی
در ۱۴۰۱) ابن تغریبندی (۲۷) (متوفی در ۱۴۶۹) السخاوی (۲۸) (متوفی
در ۱۴۹۷) السیوطی (۲۹) (متوفی در ۱۵۰۵) و آخرین آنها ابن ایاس (۳۰)
(متوفی در ۱۵۲۴) (۳۱) .

بیشتر ایشان لااقل رابطه و معاشرت تیمور و ابن خلدون را حقیقت
مسلم و قاطع تاریخی دانسته اند و انگهی جزئیات تاریخی مهمی بر آن
افزوده اند، اما این اندک اشارات پراکنده ایشان ممکنست به دشواری
اصل کافی برای ارزیابی و سنجش انتقادی شرح ابن عرب شاه قرار گیرد و

ممکن نیست تصویر مناسبی از این ملاقات رسم کند و وارد موضوع گفتگوی تیمور با ابن خلدون نمی شود.

تنها منبع موثق درباره رابطه تیمور با ابن خلدون را در آثار خود ابن خلدون می توان یافت و آنهم در کتابی که نسخه خطی آن پیدا شده و هنوز انتشار نیافته است یعنی نسخه خطی کامل شرح حال وی.

۳- کتاب العبر ابن خلدون

کاملاً معروفست که ابن خلدون مؤلف کتاب تاریخی بزرگست بنام «العبر و دیوان المبتدی والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر» یا باختصار «کتاب العبر» (۳۲) که اکنون در هفت مجله چاپ بولاق ۱۸۶۷-۱۸۶۸ در دسترسست (۳۳).

ابن خلدون این کتاب را بسه قسمت عمده تقسیم کرده است :
مجلد اول شامل دیباچه و مقدمه ایست بعنوان «المقدمه فی فضل علم التاریخ» که در آن از نظام اجتماع و دولت بتفصیل بحث کرده و مؤلف در ضمن آن عقاید اجتماعی و فلسفی خود را بیان کرده است (۳۴).

قسمت دوم که برابر مجلد دوم تا پنجم چاپ بولاقست با شرحی از تاریخ ملل باستان آغاز میکند که مانند عرب پیش از اسلام بابلیان و نبطیان، قبطیان، اسرائیلیان و یهود، صدر عیسویت، ایرانیان، یونانیان، رومیان، گوتها و دیگران. سپس وارد تاریخ اسلام می شود بنی امیه، بنی العباس و سلسله های دیگر را تا روزگار خود شرح میدهد.

قسمت سوم (که مطابق مجلدات ششم و هفتم چاپ بولاقست) در باره تاریخ بربرها و زناته است (۳۵).

ابن خلدون کتاب العبر را بفصلهایی درباره زندگی و کارهای خود

بیایان میرسانند این قسمت که معمولاً بنام «شرح حال» نامیده میشود شامل چندین فصلی درازست که در آن از اصل و نسب خود از تحصیلات استادان کتابهایی که مطالعه کرده کارهای سیاسی خود در میدانهای سیاست شمال افریقا و اسپانیا، مقاماتی را که در دستگاه تقریباً همه فرمانروایان و پادشاهان مهم آن روزگار در دیار مغرب و در دربار تونس بجایه، تلمسان و فاس مانند کاتب، حاجب، مر دسیاسی، مشیر، وکیل و سفیر بدست آورده است. از سفر بغرناطه مأموریت وی بدربار پادشاه عیسوی پدرو Pedro ستمگر بحث میکند سپس در قلعه بنی السلاطه برای تألیف کتاب تاریخ خود منزوی میشود سپس بازگشت بتونس و دوباره رهسپار شدن از تونس بمصر در سال ۱۳۸۲ م. (۷۸۴ هـ).

در بیان شرح زندگی خود در مصر ابن خلدون از روابط خویشتن با برقوق از مماليك مصر، از کارهای علمی که در جامع الازهر و مدارس و مؤسسات دیگر باو رجوع کرده است و از نصب او بسمت قاضی القضاة مالکیه و توطئه دربارۀ او، استعفا از مقام قضا، زیارت حج و بازگشت بمصر بتفصیل بحث کرده است.

متن شرح حال را که پیوسته بمجلد هفتم چاپ بولاق کتاب العبرست (مجله هفتم صحیفه ۳۷۹-۴۲۶) از این پس برمز «د» نموده می شود و همین متن که با تصحیحاتی در حاشیۀ مقدمۀ چاپ قاهره ۱۳۲۲ هـ. (۱۹۰۴ م.) بتوسط عبدالجواد خلف چاپ شده از این پس برمز «ع» نموده می شود و در آن شرح حال ابن خلدون بسال ۱۳۹۵ م. (۷۹۷ هـ.) بیایان میرسد. این تنها قسمتی از شرح حالست که متن چاپی آن در دست ماست (۳۶). پیداست که این متن تنها شامل قسمتی از شرح حالست زیرا ابن خلدون تا سال

۱۴۰۶م. (۸۰۸هـ) زیسته است و شرح یازده سال پایان زندگی و کار او در فضی (۱۳۹۵-۱۴۰۶) چنان نموده است که یاخود آنرا ضبط نکرده و یا آن که از میان رفته است و درباره این سالهای پایان زندگی او تنها اشارات پراکنده ای در مآخذ معاصر عربی بدست میآید.

در هر حال با جستجوهای تازه در کتابخانه های خاور نزدیک چندین نسخه کامل شرح ابن خلدون را یافته اند که شامل شرح وقایع یازده سال پایان زندگی وی نیز هست و بیش از این تصور میرفت نوشته نشده است و به چند ماه پیش از مرگ وی در سال ۱۴۰۶ پایان میرسد. دو روایت آن در استانبول موجود است یکی در کتابخانه ایاصوفیه (۳۷) که ازین پس برمز «آ» نموده می شود، دیگری در کتابخانه اسعدافندی (۳۸) (نسخه ب)، نسخه سوم که اصل آن در قاهره است (نسخه ج) (۳۹).

بوسیله این متن های کامل (۴۰) و لازم برای مطالعه در شرح حال طولانی و تازه یافته یکی از بزرگترین تاریخ نویسان و حکما که پیش از این در دسترس ما نبود توانسته ایم تصویر روشن و معتبری از محیط و مقتضیات ملاقات تاریخی ابن خلدون و تیمور و مباحث مورد گفتگوی ایشان رسم کنیم. وانگهی اسناد و مدارک لازم و اساسی برای قضاوت در اعتبار تاریخی مطالب ابن عرب شاه و مورخان تازی دیگر را در اختیار ما گذاشته است.

۴- روابط میان نسخه های خطی

از سه نسخه خطی شرح حال کامل ابن خلدون (آ و ب و ج) که بررسی کنونی متکی بر آنها است ظاهراً نسخه «آ» کهنه ترین و معتبرترین نسخه است. سنجش جزء به جزء این نسخه ها می رسد که دو نسخه «ب و ج»

را از روی نسخه «آ» برداشته اند .

وصف نسخه خطی آ: ده نسخه خطی آ آنچنان که در استانبول بدست آمده دارای طول و عرض ۲۵۲ میلیمتر (ده اینچ) در ۱۸۰ میلیمتر (۷ اینچ) است. این نسخه یا قسمتی از آن در هر حال وقتی بار دیگر صحافی شده پس اندازه اصلی آن و یا لااقل قسمتی از آن اندکی بیشتر بوده است. ستونهای آن بلندی ۲۰۰ میلیمتر (هشت اینچ) و پهنای ۱۳۵ میلیمتر ($5\frac{1}{4}$ اینچ) است. صحافی شدن آن آشکارست زیرا بعضی از کلماتی که در آخر حاشیه نوشته اند بریده شده است.

این نسخه دارای ۸۳ ورقست با ۱۶۶ صفحه، شماره سطرهای هر صفحه تفاوت دارد. قسمتهای گشادتر آن ۲۵ سطر و قسمتهای دیگر هر يك ۲۹ سطر در هر صفحه دارد.

خط آن خوب و خواناست. نقطه گذاری حروف در قسمتهای مختلف نسخه فرق دارد. در قسمت عمده از اوراق و قسمتی که مورد بحث ماست (ورق ۷۸ ب تا ۸۳ آ) تقریباً نقطه ندارد و در آنجا که قراین بدرست خواندن یاری نمیکند يك یا دو نقطه اضافه دارد و گاهی نیز اعراب گذاشته اند.

در یادداشتهای فراوانی که در حاشیه است برخی تصحیحات عادی کاتب نسخه است و بازمانده آن بخط دیگرست. بلندترین حواشی از پای حاشیه راست ورق ۱۱ ب شروع شده و تا حاشیه پائین ادامه دارد و آنجا به حاشیه راست ورق ۱۲ آ تا سطر نهم سپس چند سطر شروع می شود که کمتر از قسمت ثر جای افقی را گرفته است و در نتیجه جای وسیع تر و مناسب تری برای حاشیه باقی مانده است. این یادداشتهای در واقع خود

مقاله کاملیست که شامل شرح دقیقست از دانشمندان و مردانی که در اواسط همان قرن بهمراهی سلطان ابوالحسن علی از خاندان بنی مرین بتونس رفته‌اند و ابن خلدون در جوانی بدیدار ایشان رسیده‌است.

احتمال قوی می‌رود که این یادداشتهای طولانی بخط خود ابن خلدون باشد (رجوع کنید بگراورهای صحیفه روبرو و صحایف بعد).

در پایان این یادداشتهای که در پای حاشیه اوراق ۱۱ ب نسخه خطی «آ» است کلمات ناقصی هست که چون ورق ۲۰ نسخه ب را از روی آن استنساخ کرده‌اند (چنانکه بعدها خواهیم دید) چنین خوانده می‌شود: «بقیه این (قسمت) در صحیفه مقابل بخط نویسنده در حاشیه است». در نسخه آ با وضع کنونی تنها کلمات «مقابل در حاشیه» بچشم می‌خورد و عبارت «بخط نویسنده» را بنابرین کاتب بخط خود افزوده‌است.

وانگهی روش تحریر مخصوص برخی از حروف هجا بسیار شبیه است بخط صفحه الحاقی که در مجلد چهارم کتاب العبر موزة بریتانیاست و ویلیام رایت William Wright (۴۱) آنرا خط ابن خلدون می‌داند. این نسخه خطی که در موزة بریتانیاست با نسخه آ شباهت کامل دارد حتی در اندازه تقریبی صحایف (۱۱ در $\frac{3}{8}$ اینچ در برابر ۱۰ در ۷ اینچ است) و در شماره سطرهای هر صحیفه و روش نقطه گذاری و اعراب نیز گفته می‌شود که در مصر برای مؤلف استنساخ کرده‌اند پس نسخه آ را نیز ظاهراً در همان جا برای او نسخه برداشته‌اند.

برخی حواشی در نسخه «آ» هست که هر چند بخط خود ابن خلدون نیست احتمال می‌رود بدستور وی نوشته باشند برای مثال رجوع کنید بکتاب تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ ب س ۷-۸ (۴۲).



ثم هلك ابو سالم سنة ثمان وستين واستبد الوزير عمر بن عبد الله على من
كفله مرابطا بهم فجعل العلامة لابن رصوان سارا يامه وقتله عبد العزيز
ابن السلطان ابي الحسن واستبد بملكه فلم ير لارصوان على الخلافة وهلك
عبد العزيز وولي ابنه السعيد في كماله الوزير ابي بكر بن غاندي بن الكاس وابن
رصوان على حاله ثم غلب السلطان احمد على الملك وانزعه من السعد واتى بكر
ابن غاندي وقام بتدبير دولته محمد بن عثمان بن الكاس مستبدا عليه والعلامة لابن
رصوان كما كانت الى ان هلك يارثور في بعض حركات السلطان احمد الى مراكش
لحصار عبد الرحمن ابن بوقلوس سن بن السلطان ابي على سنة

في حلة

وكان مع السلطان ابي الحسن حماعة كبيرة من فضلاء المغرب واعيان هلك
كثير منهم في الطاعون الحارف بنونس وغرق جماعة منهم في اسطول لما غرق
وتحطت الملكة اخرى الى ان استوفوا اما قدر من احياهم ومن حضر معه باقر معه
من العلماء شيكما ابو العباس احمد بن محمد الزواوي شيخ القراءات بالمغرب
احد العلمين والعربية عن مشيخة فاس وروى عن الرحالة ابي عبد الله
محمد بن رزيق وكان اماما في القراءات وصاحب ملكة فيها لا تحاردا
وله مع ذلك صوت من مزبزال داود وكان يقبل بالسكان التراوح
ويقول عليه بعض الاحيان حربة ومن حضر معه باقر بقة الفقيه
ابو عبد الله محمد بن محمد بن الصباغ من اهل مكاسة مبرز في المنقول
والمعقول وعارفا بالحدوث ورجاله وامام في معرفة كتاب الموطا
واقراة اخذ العلوم عن مشيخته فامس ومكاسه ولفي شيخا ابا
عبد الله الابن ولا يذمه واخذ عنه العلوم العقلية فاستفاد بقة طلبة
عليه فتر زائرا واخوان السلطان لحلسه فاستدعاه ولم ير لمعد الى ان
هلك غريبا في ذلك الاسطول ومنهم شيخ العالم ابو عبد الله محمد

ابن النجار من اهل تلمسان اخذ العلم ملك عن مشيختها وعن شيخها
الايلي وتر عليه ثم ارتحل الى المغرب فلقى بسبته امام العالم ابا عبد الله
محمد بن هلال شارح المحصلي في الامية واخذ من الكس عن الامام
اي العلي

وصح القاضى ابو عثمان محمد
ابن محمد بن عبد الله بن محمد بن
من اهل تلمسان ولفي شيخا
صناعاته من تلمسان
مذهب ابي حنيفة
على الامام
الامام وكان حجة
السلطان ابو الحسن

نقص عمده این نسخه ها که تا کنون متذکر نشده اند فقدان ظاهری چندین ورق در میان ورق ۷۲ ب و ۷۳ آ است. ابن خلدون میگوید که عزل او از تدریس در مدرسه بیرسیه چگونه بوده است ولی بیان وی ناگهان بریده میشود و در نسخه آ ورق ۷۲ ب آخرین کلمات اینست «وجعله» یعنی آنها دادند و در حاشیه پای صحیفه نوشته شده: «له التولیه» با و سرپرستی، این رابطه را نشان میدهد که صحیفه بعدی میبایست با این کلمات شروع شده باشد ولی صحیفه بعد یعنی ورق ۷۳ آ با این کلمات رابطه شروع نمی شود بلکه با سطر اول يك قطعه شعر پانزده بیتی شروع می شود بی آنکه هیچ مقدمه ای سبب نظم آنها را روشن کند. در این اشعار ابن خلدون از زندگی بتلخ کامی شکایت میکند. چه وسیله معاش او را بریده اند یعنی خرجی قابل ملاحظه ای که از موقوفات خاتقاه میگرفته است. در پایان اشعار میگوید که چند بیت بعد از آن درباره عزیمت الجوبانی بسوریه است و در آنها کامیابی الجوبانی را آرزو کرده و پیشرفت او را در برابر (منطاش) در جمادی یا کمی بعد از آن پیش گوئی کرده است ولی در حقیقت اندکی پس از آن جوبانی را بخیانته می کشند.

پیدا است که در میان ورق ۷۲ ب و اشعاری که در ورق ۷۳ آ هست صفحاتی چند از میان رفته است که شامل وقایعی بوده است که بطفیان الناصری و اخراج ابن خلدون از بیرسیه می انجامد.

از خصوصیات دیگر نسخه آ اینست که نیمه دوم ورق ۲۱ ب سفید مانده است و در پائین ورق ۲۰ ب نیز سه سطر را خط کشیده اند، چنانکه قسمت پائین ورق ۴۸ ب نیز سفید مانده است و ۱۵ سطر تمام از ورق ۴۹ آ

را نیز خط کشیده‌اند. این تصحیحات و تغییرات احتمال می‌رود در زمان خود ابن خلدون انجام گرفته باشد و نشان می‌دهد که نسخهٔ آ نسخهٔ مقابله شده از مسودهٔ پیش از آنست.

در بالای کلمات خط خورده گاه‌گاهی حروفی نوشته شده که میتوان «ضرب» یا «ضرب» خواند و آن اصطلاح فنی برای خط خوردگی و قلم خوردگیست (۴۳). در پایان نسخهٔ آ ورق ۸۳ آ س ۱۰ در یادداشتی بخط مغربی (باطرزمخصوصی نقطه‌گذاری حروف ف و ق) بتاریخ مرکه ابن خلدون اشاره کرده‌اند (۴۴).

وصف نسخهٔ خطی ج

نسخهٔ خطی که در قاهره است و بنام نسخهٔ ج نامیده شده، ظاهراً مستقیماً از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایا صوفیه یعنی نسخهٔ آ رونویس شده است یا از نسخه‌ای که آنرا از روی نسخهٔ آ استنساخ کرده باشند.

کاتب این نسخهٔ ج در رقم آخر کتاب (ورق ۱۴۹ س ۲۶) بنظم میگوید که نسخهٔ وی با نسخهٔ اصل مقابله شده که «خط خود مؤلف» در آن هست (۴۵).

اگر گفتهٔ او را کاملاً بمعنی تحت الحفظ بگیریم منظور اینست که نسخهٔ او با نسخهٔ دیگری مقابله شده که در آن برخی جمله‌ها بخط مؤلف بوده است و البته مقصودش این نیست که حتماً همهٔ کتاب بخط مؤلف بوده است و این بیادداشت‌های حواشی که در نسخهٔ «آ» هست بر می‌گردد که گمان میکنند بخط ابن خلدون باشد.

سنجش حواشی این دو نسخهٔ آن چنانکه از نسخهٔ آ بنسخهٔ ج نقل کرده‌اند وابستگی نسخهٔ ج را بنسخهٔ آ مسلم میکند. برخی از کلمات

من ملك بلاد الروم وخرب سبواس ودفع الى الشاه جمع السلطان عساكره وفتح
 ديوان الطغاة وناك في الجند بالرجل الى السام وكنت اما يومئذ معدولا عن
 البطيقة فاسد عاني وادان تشك وارادني على السفروعة في كتاب السلطان
 فتجانت عن ذلك ثم ظهر العزم على طس العول وحزل الانعام فاصحبت وسافر معهم
 مسقف من المولد الكريم من سنة ملاك فوصلنا الى غزن فارجناها اما ما ترقبت
 الاحارم رحلتنا الى السام مساقفة الطغاة الى ان برلنا سحر واسرنا فصحننا دمشق
 والامير عمر في عسكره قد رطل من يديك فامداد مشوقضرت السلطان حياه وابنته
 ساجده فيه بلغا ومن الامير عمر من مهاجمة السلد فامر عمر على فيه لمعاير اقشا
 ونفاقه اكثر من شهر بخار العسكران في هذه الايام مراب ملاسا واربعاً فكام حزمهم
 سجالا لم يجرى الى السلطان واكابر امرائه ان بعض الامراء المعصية في الغنم تحالوت
 العرب الى مصر للثون بها فاجتمع رايهم للرجوع الى مصر حسبه من اسعاض الناس واهم
 وحلال الدوايه بذلك فاسر والسلة للجمعة من مبره وركوا حبل الصلحه ثم لخطوا
 في شعبه وساروا على شانه البحر الى غزن وركب الناس لئلا يبعدوا ان السلطان سار على الطر
 الاعظم الى مصر فساروا وانصبا وجماعات على شغب الى ان وصلوا الى مصر واصبح اهل مشق
 محزون من عدم عليهم الانباء وحال الغضا والعقها واحبب مدرسه العادروا انفق
 رايهم على طلب الامان من الامير عمر على سويهم وحزمهم وشاوروا في ذلك ناس القلعه
 فاقى عليهم ذلك ونكر فلم يوافقوه وخرج القاضي بهان الدزاني على الصلي معه سبع العقدا
 راونه فاجاههم الى الامير ورددهم باسد غا الوحن والعضاء لمجروحوا الله مندليم السور
 ما صعبهم من القدومه فاحسن لقاهم وركب لهم الرافع بالامان ورددهم على احسن الامان واعفوا
 معه على فتح المدينه من الغد وبصرف الناس في المعاملات ودخلوا المدينه يحمل الامان منها
 وبلك امرهم بعزولائه واخبرني القاضي بهان الدزاني انه سألته عن هولاء فارت مع عساكر
 مصر او اقامت بالمدينه فاخبرني بمقامي بالدرسه حيث كنت وتنازلنا اليه على اعبه للمجروح
 البدينه من بعض الناس شاجر في المسجد الطامع وانكر البعض ما وقع من الاستقامه الى القول
 ولعنني للمرجوح في السبل فحشد الدون على يدي ومكر سحر الى جماعه الغضا عند
 الباب وطلب للمجروح او التذلي من السور لما حدث عندي من نوبهات ذلك الخبر فابوا على
 او لا يراهم صوفي ودلوني من السور فوجدت بطائنه عند الباب وباسه الذي عيده للولا
 على دشوار اسره شاه كذلك من سبي حطاي اهل عصابا فحينئذهم وحيوني وقد ست
 وقدوني وقد مر لي شاه ملك مكرابا وبعث معي من طائنه السلطان من وصلي اليه فلما
 وقفت بالباب خرج الدون احراسي في خيمه هذا لك بخا ورخمه حلوسه ثم زبد لي

نسخه آ در نتیجه روش مخصوص تحریری آنها درست خوانده نشده است و همین شکل نادرست را عیناً در نسخه ج نقل کرده اند.

در نسخه ج جای برخی از کلمات را باز گذاشته اند و این نماینده کلمات نسخه آ است که در نتیجه صحافی برخی از صحایف ناقص شده و تشخیص داده نمیشود. در نسخه ج کلمات نادرستی دیده میشود که در آن متن بی مورد و نامفهوم است و یا ترکیبی از حروفست که هیچگونه کلمه عربی از آن بر نمی آید (۴۶).

وصف نسخه خطی ب

نسخه ب صحیفه عنوان آغاز کتاب را ندارد. ظاهر این نسخه را نیز از روی نسخه آ (یا نسخه اصلی آن) هنگامی که هنوز در مراحل نخستین بوده است برداشته اند یعنی پیش از آنکه نسخه آ کاملاً بصورتی که امروز دارد در آمده باشد.

در حالی که نسخه ب دارای برخی از تصحیحات موجود در نسخه آ هست (قسمتهای اول آن) مقدار کثیری از حواشی و قسمتهای طولانی متن را آنچنانکه در نسخه آ آورده شده است ندارد و همچنین غلط های پاکنویسی فراوان دارد که بیشتر آنها دلیل روشنی بر غلط خواندن نسخه آ هست.

در حال نسخه ب مانند نسخه ج بر اساس نسخه آ قرار گرفته یا کاملاً از روی آن برداشته شده است و در نتیجه ارزش آن بعنوان يك روایت مستقل کم می شود پس نسخه آ معتبرترین نسخه است (۴۷).

۵ - عنوان «شرح حال»

در نسخه چاپ بولاق از شرح حال نسخه د و هم چنین در چاپ قاهره از مقدمه نسخه ع قسمتی که ما آنرا شرح حال ابن خلدون می نامیم عنوان کتابی ندارد بلکه تنها آغاز آن عنوان فصل دارد یعنی «التعریف بابن خلدون» آگاهی درباره ابن خلدون (مؤلف کتاب) همین عنوان فصل است که ابن خلدون در جای دیگر در کتاب العبر در مورد شرح حالهای دیگر نیز بکار برده است. مثلاً «التعریف بجنجیر خان» (العبر ج ۵ ص ۵۲۵ س ۱۱) و «التعریف بیوسف بن کریون» (العبر ج ۳ ص ۱۱۶) (۴۸).

در نسخه آ در صحیفه عنوان کتاب (ورق ۱ آ) که ظاهراً اصلی نیست در حاشیه بالا در طرف چپ بخط ریز چنین عنوانی نوشته شده است: «رحلة ابن خلدون» و با همین عنوان در فهرست کتابخانه ایاصوفیه وارد شده است (شماره ۳۲۰۰ ص ۱۹۲). اما در حقیقت عنوان در ورق ۱ ب نسخه آ «التعریف بابن خلدون مؤلف الکتاب» است، که نزدیک حاشیه بالا «و رحلته غرباً و شرقاً» بآن افزوده شده است.

در صحیفه عنوان کتاب جائی که معمولاً عنوان کتاب و نام نویسنده را فرامی گیرد کلمات «هو حسیبی فی کتب العبدوس» یعنی او (خدا) مرا بسنده است، از کتابهای عبدوسی است «(یعنی از آن عبدوسیست)» (۴۹).

نزدیک حاشیه بالا بخط ریز نوشته شده «رحلة بن خلدون بخطه رحمته الله تعالی» (سفرنامه ابن خلدون بخط وی. ۰۰۰).

نامهای صاحبان پی در پی آن نیز در بالای صحیفه عنوان کتاب باعتباراتی مانند «من کتب» یا «ثم بنو العبد» و غیره (از جمله کتابهای فلان یا در تصاحب بنده خدا فلان) نشان داده شده است.

در نسخهٔ صحیفهٔ عنوان کتاب نیست و ورق ۱ همان عنوان نسخهٔ آ را دارد یعنی « التعریف بابن خلدون » در فهرست کتابخانهٔ اسعد افندی چنین آمده است :

« رحلة ابن خلدون » وحاج خلیفه (۵۰) ووستنفلد (۵۱) Wustenfled و بروکلمان (۵۲) Brockelmann بهمین عنوان ناقص ذکر کرده اند . این نسخهٔ شرح حال دارای ۹۳ ورق ۲۵ سطریست بسی هیچ تاریخ و نام کاتب .

نسخهٔ ج يك صحیفه عنوان دارد اما درجائی که برای عنوانست فتیله ایست بی هیچ نوشته‌ای که در بالای آن يك هارپیچ برای زینت است که سراسر آن را گرفته و دارای عنوانیست که در صحیفهٔ اول نسخه نوشته‌اند . در بالای صحیفه عنوان دیگری نوشته شده : « رحلة بن خلدون » که سپس روی آن را خط کشیده‌اند و زیر آن باز بخط دیگری نوشته شده « تعریف (بدون ب) ابن خلدون باخط (کذا) تعلیق سطر ۳۱ » (تعریف ابن خلدون بخط (معروف) بفارسی ۳۱ سطر) (در هر صحیفه) .

در بالای حاشیه طرف چپ بزبان تازی نوشته شده : « خدا برای من بسنده است ، نوشته شده برای بندهٔ خدا ، مسکین ترین آنها (؟) خداوی و نیا کانش را بیامرزد . » این نسخه خطی شرح حال در فهرست کتابخانهٔ قاهره (رجوع کنید) بیاد داشت شماره ۳۹ بعنوان « التعریف بابن خلدون و رحلة شرقاً و غرباً » ثبت شده ، اگرچه در خود نسخه ترتیب لغات درست ترست « غرباً و شرقاً » . این کتاب شامل ۱۴۹ ورق بزرگست که ۳۱ سطر دارد .

۶- شرح حال اثر مستقلى است .

این تفاوت در میان عناوین نسخه‌های مختلف شرح حال شاید دلیل بر آن باشد که نسخه‌های کامل آن (ا و ب و ج) برخلاف متون ناقص د و ع بعنوان اثر مستقل و جداگانه‌ای تنظیم شده اند .

این نکته قابل توجه است که ابن خلدون در هیچ‌یک از آثار خود اشاره‌ای نکرده است که قصد نوشتن شرح حال خود را بعنوان اثر جداگانه‌ای داشته باشد و فصولی که شامل شرح حال اوست تنها قسمتی یازدلی از کتاب العبر بوده است، چنانکه در مجلد هفتم کتاب العبر نیز آمده است . در نسخه خطی کتاب العبر که در پاریس هست (۵۳) قسمت شرح حال در آغاز مجلد سوم آمده یا در نسخه لیدن (۵۴) در پایان مجلد پنجم یا در نسخه‌ای که در تونس هست (۵۵) در آغاز مقدمه . اگر چه کاتبان این فصل‌ها را در جاهای مختلف آورده اند با اینهمه جزئی لازم از کتاب العبر و پیوسته بآنست و نه اثر مستقل و جداگانه‌ای . این نکته را نیز المقرئ (۵۶) مورخ (متوفی در ۱۶۳۲) تایید کرده است که میگوید در فارس یک نسخه خطی دیده است با امضای ابن خلدون در هشت مجلد و در آخر آن ابن خلدون داستان زندگی خود را مفصلاً آورده است (عرف بنفسه) تا آنجا که در قاهره مستقر گشته و قاضی القضاات آن شهر شده است و این کاملاً مطابق قسمت معروف شرح حال است که در مجلد هفتم کتاب العبر چاپی آمده است .

در خود شرح حال نیز ابن خلدون اغلب اشاره کرده است که این فصلی از کتاب مفصل تر است مثلاً در عبارت (در نسخه آورق ۱ ب، ۷) اشاره

کرده است بعدهای از نیاکان دورش و در باره ایشان میگوید: «این در حدود بیست (پشت) خواهد بود، سه پشت برای هر صد سال، آن چنانکه پیش از این هم در آغاز مجلد اول (کتاب) یاد کرده ایم.»

از کلمه مجلد اول مقصود وی مجلد اول کتاب العبرست، مجلدی که معمولاً بنام مقدمه معروفست و در آن مطالب عمومی درباره انساب هست (۵۷). عبارت قاطع نسخه آ ورق ۶۲ ب، ۲ که در آن پس از نقل کلمه بکلمه نامهائی که باو رسیده است این مطلب را می افزاید که (نسخه آ ورق ۶۲ ب، ۲۰) اگرچه این کار با این موضوع «یعنی شرح حال نویسنده» رابطه ندارد محتویات نامه ها بعضی از وقایع را که درین کتاب بجای خود آمده است «تایید خواهد کرد» و مراد وی از ذکر کلمه الکتاب بنابر معمول زبان تازی اشاره ایست بکتابی که این مطلب در آن آمده و مقصود از «الکتاب» چنانکه منظور از «مؤلف» مؤلف کتاب حاضر است یعنی کتاب العبر.

سبب اینکه ناشر متن چاپی درباره شرح حال اشاره ای نمیکند، چنان مینماید که در نسخه خطی کتاب العبر که وی بکار برده شرح حال جزء لازم و ذیل یکی از مجلدات مفصل تر بوده است.

بوسیله این انتشارات می توان پی برد که ابن خلدون در آغاز شرح حال خود را بقصد فصلی از کتاب العبر تنظیم کرده و بعدها چون کتاب رادنبال کرده است. (بعد از ۷۹۷ هجری، ۱۳۹۵ م.) در دوران اقامت در مصر فصول تازه ای بر آن افزوده و تطویل آن باعث شده است که بتواند آنرا به مجلد آخر بیفزاید، سپس دستور داده است که قسمت نخستین و مواد اضافی را بصورت مجلد جداگانه ای پاک نویس کنند.

نوشتن این مجلد جداگانه ابن خلدون را مجبور کرده است که

چند سطر آغاز شرح حال خود را آنچنان که در نسخه چاپ شده است (کتاب العبر ج ۷ ص ۲۲، ۴۶۲) تغییر بدهد آنجا که میگوید هم خود را مصروف مطالعه کرد «تازمان حاضر آغاز سال ۷۹۷» (۱۳۹۵ م.) و عبارت خود را با جمله زیر پایان می‌رساند:

«این پایان آن چیز است که من بدان رسیده‌ام بعد از انجام قصدی که منظور من بوده است (مما)» و سپس حمد مختصری آورده است.

در متن کامل و مستقل شرح حال پس از آنکه ابن خلدون مطالب تازه‌ای افزوده است این نتیجه دیگر بی‌مورد است و آنرا بجا حذف کرده است (نسخه آ ورق ۶۲، ۲۳). و کلمه «این» درباره نویسنده این کتاب را نیز میبایستی حذف کرده باشد، زیرا این متن دیگر مربوط بکتاب نبوده و از پایان کتاب العبر برداشته شده است.

جالب توجه اینست که هیچ‌یک از نسخه‌های خطی شرح حال مطلقاً مقدمه‌ای آن چنان که معمولاً نویسندگان تازی در کتابهای خود می‌آورند ندارد و چنانکه دیدیم همه آنها نیز عنوان مخصوص بخود و متمایز ندارند.

محتویات نسخه کامل شرح حال

با وجود اختلاف و تفاوت در عنوان نسخه‌های مختلف چنانکه پیش از این گفته شد اهمیت بسیار این نسخه تازه در اینکه نسبت شرح زندگانی ابن خلدون را کامل میکند جدول مقایسه نسخه‌ها که ازین پس خواهد آمد تقسیم محتویات و جای سرفصلها را در آن نسخه‌های آوب و ج نسبت بیکدیگر نشان میدهد و نیز نسبت بمتن‌های ناقص شرح حال که درد آمده است (چاپ بولاق از کتاب العبر مجلد هفتم) و با تصحیحاتی در ع دوباره چاپ کرده‌اند (حاشیه مقدمه چاپ قاهره ۱۹۰۴) را معلوم میکند.

جدول مقایسه نسخه‌های خطی آ و ب و ج با متون چاپی

ردیف	سر فصلها	نسخه آ	نسخه ب	نسخه ج	نسخه د	نسخه ع
۱	تعریف بابن خلدون	ورق ۱ ب	ورق ۱ ب	ورق ۱	ص ۷	ص ۱۲
۲	در باره اجداد وی در اسپانیا	۷۰، ۷۱	۲۰۰، ۲۰۱	۱۲، ۱۳	۲۲، ۲۳	۴۵
۳	در باره اجداد وی در افریقا	۸۰، ۸۱	۷۰، ۷۱	۷۴	۵۰، ۵۱	۲۰، ۲۱
۴	تحصیلات و استادان وی	۸ ب	۲۰۰، ۲۰۱	۲۶، ۲۷	۱۰۰، ۱۰۱	۱۰۰، ۱۰۱
۵	انتخاب او بسمت علامه در تونس، سفر بغرب، انتصاب بسمت کاتب سلطان ابو عنان	۱۹، ۱۴	۱۵، ۱۶	۸۰، ۸۱	۲۳، ۲۴	۲۲، ۲۳
۶	موردی لطیفی سلطان ابو عنان قرار گرفتن انتخاب وی بسمت کاتب دیوان سلطان ابوسلم	۸ ب	۱۲، ۱۳	۲۱، ۲۲	۱۷، ۱۸	۱۴، ۱۵
۷	سفر با اسپانیا	۹، ۱۰	۱۳، ۱۴	۲۵، ۲۶	۱۴، ۱۵	۲۶، ۲۷
۸	سفر از اسپانیا بجایه و انتخاب او بسمت حاجب	۲۴، ۲۵	۱۳، ۱۴	۳۱، ۳۲	۲۹، ۳۰	۴۱، ۴۲
۹	در خدمت سلطان ابو حمو سلطان تلمسان	۴۴، ۴۵	۲۰، ۲۱	۱۳، ۱۴	۲۲، ۲۳	۲۰، ۲۱
۱۰	در خدمت سلطان عبدالعزیز حکمران مغرب	۲۰، ۲۱	۱۱، ۱۲	۴۰، ۴۱	۱۶، ۱۷	۱۶، ۱۷
۱۱	بازگشت بغرب الاقصی	۱۶، ۱۷	۱۵، ۱۶	۲۶، ۲۷	۱۰، ۱۱	۱۰، ۱۱
۱۲	اجازه دوم برای سفر با اسپانیا و مراجعت بتلمسان و پیوستگی بقایل اعراب					
۱۳	چادر نشین و اقامت نزد اولاد عریف	۳، ۴	۱۸، ۱۹	۲۳، ۲۴	۲۸، ۲۹	۱۵، ۱۶

جدول مقایسه نسخه‌های خطی آ و ب و ج با متون چاپی

نسخه ع	نسخه د	نسخه ج	نسخه ب	نسخه آ	سرفصلها	
۳،۲۰۸	۳،۴۴۵	۳۰،۸۹	۸،۵۵۸	۱۵، آ۵۲	بازگشت نزد سلطان ابوالعباس در تونس	۱۴
۲۱،۲۳۲	۲۸،۴۵۱	۲۸،۹۶	۴،۶۲	۲۱، آ۵۶	سفر بمشروق و انتصاب بمسند قضا در قاهره	۱۵
۵،۲۵۵	۱۸،۴۴۵	۱۸،۱۰۰	۲۴، ب۶۴	۳، ب۵۸	سفر حج	۱۶
		۲۷،۱۰۷	۲۳، آ۶۹	۴، آ۶۳	انتصاب بتدریس در خوانیق	۱۷
		۶،۱۲۲	۲۵، آ۷۸	۲۴، آ۷۰	انتصاب وی در خاقان بیرسیه و عزل از آن	۱۸
		۱۹،۱۲۲	۵، ب۷۸	۹، ب۷۰	طغیان الناصری	۱۹
		۳۱،۱۲۷	(۱، آ۸۲)	۱۶، آ۷۳	مقام او در معاوضه هدایا در میان پادشاهان مغرب و ملک الظاهر (برقوق)	۲۰
	۱۳،۱۳۳ در حاشیه	۴،۱۳۵	۲۱، ب۸۴	۲۴، آ۷۵	انتصاب دومی او بقضا در قاهره	۲۱
			۱۲، آ۸۶	۱۹، آ۷۶	سفر سلطان (فسرج) بسوریه برای بازگردانیدن تاتارها از دیار خود	۲۲
		۱۴،۱۴۰	۱۵، ب۸۹	۲۸، ب۷۵	ملاقات با امیر تیمور پادشاه مغولان و تاتارها	۲۳
		۲۵،۱۴۵	۱۳، ب۹۲	۲، ب۸۱	بازگشت از نزد امیر تیمور بقاهره	۲۴
		۶،۱۴۹	۸، آ۹۴	۲۶، ب۸۲	سومین و چهارمین و پنجمین انتصاب وی بقضا در قاهره	۲۵

۸- مندرجات این بررسی

جدول مقایسه جزء بجزء نشان میدهد که نه فصل شرح حال که شامل یازده سال پایان اقامت ابن خلدون در مصر است تا کنون انتشار نیافته است (۵۸). اگرچه مراجعات مختلف باین قسمت منتشر نشده در کتابهای چاپی دیده می شود (۵۹). تا کنون هیچ کوششی برای ترجمه آن بانگلیسی یا قسمتی از کامل شرح حال نکرده اند.

نویسنده این وظیفه را بعهده گرفته و ترجمه انگلیسی سه فصل آخر شرح حال ابن خلدون را با توضیحاتی تقدیم می کند. برخی از دلایل و ادوار می کند که مواد این سه فصل را مقدم بدارد. این قسمت است که روابط تیمور و ابن خلدون را که یکی از قطعی ترین مراحل کشمکشهای ممالیک با مغولان است روشن میکند و این مرحله است که بیانات متضاد ابن عربشاه و حاج خلیفه و دیگران آنرا تاریک و مبهم کرده بود و تا کنون ممکن نبود روشن شود (۶۰).

اثری که وجود ابن خلدون درین زردخوردها در ۱۴۰۱ در دمشق داشته است چیست؟ کارهای او شامل چه بوده است؟ آیا شخصاً با تیمور در باره شرایط تسلیم دمشق گفتگو کرده است؟ آیا ریاست هیئت نمایندگی را که نزد تیمور رفته داشته است؟ چند مدت نزد تیمور ماند؟ چگونه توانست از دمشق بقاء ره باز گردد؟ بوسیله این قسمت از شرح حال ابن خلدون اکنون میتوان باین پرسشها پاسخ داد. اهمیت آنها بخودی خود روشنست.

با این فصل‌ها ابن خلدون نویسنده کتاب العبر که پیش از آن تنها در باره مغرب چیز نوشته بود اینک درباره مشرق هم مینویسد، مخصوصاً نخستین مورخ تازی است که درباره تیمور بحث کرده است (۶۱).

ابن خلدون در کتاب العبر مجلد پنجم شرحی درباره تاتارها، چنگیز خان و پسرانش و لشکر کشیها و جنگهای خارجی تیمور تاسال ۱۳۹۵ م. (۷۹۷ هـ) آورده است (۶۲). در این فصلهای آخر شرح حال خود شرح زندگی و کارهای تیمور را تا ۱۴۰۱ م. (۸۰۳ هـ) دنبال کرده. اهمیت این شرح بیشتر از این جهتست که براساس تماس مستقیم و آگاهی از نزدیک از شخصیت فاتح مغول نوشته شده است (۶۳).

ترجمه انگلیسی که اینجا تقدیم میکند از روی متن عربی سه فصل آخر نسخه آ (ورق ۷۸ ب-۸۳ آ) که قدیم ترین و معتبر ترین از سه نسخه موجودست فراهم شده است، در هر حال متن را با نسخه های ج و ب نیز مقابله کرده ام.

اشکال در درست خواندن کلمات اغلب فراوان بود نه تنها بواسطه نبودن اعراب و نقطه بلکه نیز بواسطه روش مخصوص ابن خلدون از مدت ها پیش از این متوجه شده بودم که ابن خلدون برای آنکه معلومات وسیع خود را در جمله ها و عبارتهائی خلاصه کند، از قوانین درست دستوری و جمله بندی پیروی نکرده است و بیاناتی دارد که مبهم و تاریکست (۶۴). آنچه درباره روش او در مقدمه و کتاب العبر گفته شده در مورد شرح حال

نیز میتوان گفت و چنان که دوسلان de Slane متوجه شده است. روش او در حقیقت بیان نیست که متبادر بذهنست، کوشش ذهنیست که در پی آنست می خواهد افکاری را که چنان روی هم انباشته شده که در حال لبریز شدنست در چند کلمه و بشتاب بیان کند. بخود مجال آنرا نداده است که روش خود را بیش از عرضه داشتن بخوانندگان اصلاح کند. بنابراین اثری برای ما گذاشته است که با همه اهمیت و جنبه علمی آن همیشه آنرا خوب نوشته است.

یادداشت‌هایی که در دنبال ترجمه آمده است صورت توضیحاتی را دارد که کوشیده ام وقایع مشروح را در مکان و منظره مخصوص خود قرار دهم و زمینه تاریخی را از حیث زمان و مکان روشن کنم. در نام‌های کسان و جاها و اصطلاحات مخصوص توضیح داده شده و بسالتر از همه کوشیده ام شخصیت ابن خلدون را معرفی کنم (۶۶) و شرح حال ابن خلدون مخصوصاً چند فصلی که در اینجا آورده شده قطعاً و محققاً آینه‌ای از آنست. توضیحات جامع که در آن از همه منابع مربوط معاصر عربی و فارسی و اروپائی بهره مند شده است بنظر می آید روش کافی و مناسبی برای کشف مقاصد مخفی و بسیار مختصر و اغلب اشارات و جملات و عبارات تاریک باشد. در همه این موارد باید در نظر داشت که ابن خلدون در شرح حال خود در درجه اول مصمم نبوده است تاریخ زمان معاصر خود را بنویسد بلکه بشرح حال نویسی و روابط شخصی وی بیشتر دلبستگی داشته تا آنکه نقش و سهم خود را در واقعه خطیری که شرح میدهد روشن کند.

حواشی بر مقدمه کتاب

۱- تیمور در اروپا بنام «تامرلان» معروفست و آن تحریفی است از کلمه «تیمور» و کلمه فارسی (لنک). در ضمن این بررسی کلمه تیمور را که در زبان تازی رایج ترست بکار برده ایم.

۲- رجوع کنید بکتاب تاریخ ادبیات عرب بروکلمان
Brockelmann, Geschichte der Arabischen Literatur
(که ازین بعد بر مژت ا غ نموده میشود) ج ۲ ص ۲۸-۲۹، ضمیمه ج ۲، ص ۲۵ کتاب ادوارد براون ادبیات فارسی در دوره استیلای تاتارها چاپ
کیمبریج ۱۹۲۰ ج ۳ ص ۳۵۵-۳۵۶

E.G.Browne, Persian Literature under Tatar Dominion,
Cambridge 1920 III, 355-356

ف. بابینگر تاریخ ادبیات عثمانی چاپ لایپزیک ۱۹۲۷ ص ۲۰-۲۳
F.Babinger, Die Geschichtsschreiber der Osmanen, Leipzig
pp.20-23

دائرة المعارف اسلام ج ۲ ص ۳۶۲-۳۶۳
Encyclopedia of Islam, II, 362-363

۳- چاپ دومی از متن آن در آکسفورد ۱۷۰۳-۱۷۰۴ منتشر شده است. ترجمه فرانسه کتاب ابن عربشاه را پیروایه انتشار داده است:

Piere, vattier vol. I, L' Hstoire du Grand Tamerlan, vol. II, Portrait du Grand Tamerlan, Paris, 1658

پیروایه ج ۱- تاریخ تیمورلنک بزرگ، ج ۲ سیمای تیمورلنک بزرگ پاریس ۱۶۵۸. متن عربی با اصطلاحاتی و ترجمه لاتین را سامول هنریکوس مانگر در لیو واردن ج ۱، ۱۷۶۷، ج ۲، ۱۷۷۲ چاپ کرده است.

Samuel Henricus Manger, Leeuwarden vol I 1767 vol. II 1772

چاپهای بعد در کلکته در ۱۸۴۱ و قاهره ۱۸۶۸ انتشار یافته است ترجمه انگلیسی آن توسط ج. ه. ساندرس در لندن ۱۹۳۶ منتشر شده است J. H. Sanders, Tamerlane, or, Timur, Great Amir, appeared in London 1936

در همه مراجعاتی که در پای صفحه‌ها بکتاب ابن عربشاه می شود اگر بنام نسخه تصریح نشده باشد مقصود همان چاپ مانگر است.

۴- متولد در تونس در اول رمضان ۷۳۲ هـ. ۲۷ مه ۱۳۳۲ م.

متوفی در قاهره در ۲۵ رمضان ۸۰۸ هـ. ۱۷ مارس ۱۴۰۶ م.

۵- چاپ مانگر ج ۲ ص ۶۲-۷۰، چاپ کلکته ص ۲۱۱-۲۱۴-۴۳۹.

۴۴۳، در کتاب دیگر خود بعنوان «کتاب فاکهة الخلفاء» (چاپ فریتاک، بون،

۱۸۸۲ ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۳، ج ۲ ص ۹۴

Fructus (Imperatorum ed. G. Freytag, Bonn 1832 I, 151-13 add II, 94

بملاقات ابن خلدون و تیمور اشاره میکند .

۶- قسمت مربوط کتاب ابن عربشاه را دوسلان de Slane بار دیگر بفرانسه ترجمه کرده و در مجله آسیائی ۱۸۴۴، ص ۳۴۶-۳۵۲ انتشار داده Journal Asiatique 1844 pp. 346-352 از نتیجه مقدمه ج ۱ ص ۸۸-۹۲ و LXXXVIII-XCII Prolegomena I, منبع بیشتر از نویسندگان اروپائی شده است.

۷- یافتن تدریجی اثر ابن خلدون و رهایی آن از فراموشی بوسیله عربی دانان اروپائی مانند سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy (۱۸۰۶) هامبورگ گشتال Hammer - Purgtall (۱۸۱۶) ف . ا . شولتز F. E. Schulz (۱۸۲۵) تورنبرک Thornberg (۱۸۴۰)، دوزی Dozy (۱۸۴۶)، دوسلان de Slane (۱۸۵۷) و دیگران داستان جالیست که تکرار آن در اینجا لازم نیست (رجوع کنید بفرست مأخذ در ذیل کتاب).

۸- فرهنگ کتابها و دایرة المعارف چاپ ژ . فلوگل ج ۷ . لا یزیک Lexicon Encyclopaedicum ed. G. Flügel, ۱۸۵۸-۱۸۳۵ Vols, Leipzig 1835-1858 مخصوصاً ج ۲ شماره ۲۰۸۵-۲۰۱ ص ۱۰۱، درباره مؤلف آن رجوع کنید بکتاب بروکلمان ت ا ع ج ۲ ص ۴۲۷-۴۲۹ ضمیمه دوم ص ۶۳۵-۶۳۷، دایرة المعارف اسلام ج ۲ ص ۲۰۴، کتاب باینگر ص ۱۹۸-۱۹۹.

۹- اسیر شدن ابن خلدون بدست تیمور حقیقت مسلمیست که در بیشتر شرح حالهای ابن خلدون در آن تردید نکرده اند. نیز رجوع کنید بکتاب ژ . دوروسی فرهنگ تاریخی مؤلفین تازی چاپ پام ۱۸۰۷ ص ۶۵

J. de Rossi, Dizionario Storico degli Autori Arabi, Parnia

1807P.65 و بکتاب دوساسی منتخبات عربی ۱۸۲۶ ج ۱ ص ۳۹۳

de Sacy, Chrestomatie Arabe, 1826 1393 .

مقاله آ. فن کرمر، ابن خلدون و تاریخ فرهنگ عالم اسلامی او، در مجله

فرهنگستان وین ۱۸۷۹ ج ۹۰ ص ۵۸۴

A. von Kremer, Ibn Khaldun und seine Kulturgeschichte der Islamischen Völker, Sitz ungsberichte d. Wiener Akad.

1879Xc584.

۱۰- کتابخانه شرقی، پاریس ۱۶۹۸ ج ۲ ص ۴۱۸ رجوع کنید بکلمه

خلدون . در حقیقت اگر ابن خلدون آخرین مراحل زندگی خود را در پایتخت تیمور در آسیای مرکزی گذرانده بود و از پدر و ستمگرتا تیمور فاتح مغول را از شمال آفریقا و اسپانیا تا سمرقند دیده بود زندگی رنگارنگ و پرهیجان او جالبتر میشد .

۱۱- در کتاب یادداشت مختصر درباره اثر تاریخی معروف ابن خلدون

چاپ فلورانس ۱۸۳۴ - Notizia intorno alla famosa opera

istorica d'Ibn Khaldun, Firenze 1834. و نیز کتاب شرح تاریخی

بزرگ فیلسوف آفریقائی ترجمه انجمن آسیایی شاهی لندن ۱۸۳۵ ج ۲ ص

۳۸۷-۳۸۸

An Account of the Grsat Historical Work of the African Philosopher, Trans. Roy. Asiatic. Soc London 1835 II,

388-387.

۱۲- ظفر نامه از مولانا شرف الدین علی یزدی، چاپ مولوی محمد

الهداد در کتابخانه هندی ۲ ج کلکته ۱۸۸۷-۱۸۸۸

The Zafarnamah by Maulana Sharfuddin Ali of Yazd ed.
Mowlawi Muhammad Iahdad, Bibliotheca Indica 2 vols.
Calcutta 1888-1887.

ترجمه فرانسۀ آن از پتیس دولاکروا تاریخ تیمور بک ۴ ج
پاریس ۱۷۲۲

Petis de la croix, L'histoire du Timur Bec, 4 vols Paris 1722.

رشته یادداشت‌های ذیل ما منقول از شرف الدین از ترجمه فرانسۀ
آنست که با متن فارسی نیز مقابله شده است. اگر جزاین باشد منبع آن
ذکر خواهد شد. رجوع کنید بکتاب ۱. ج براون ادبیات ایران در دوره
تسلط تاتارها ج ۳ ص ۳۶ - ۳۶۵

E.G. Browne, Persian Literature under Tatar Dominion, III

و کتاب ۵۰. بارتولد ترکستان در زمان استیلای مغول لندن ۱۹۲۷

ص ۵۳ - ۵۶

V. Barthold, Turkistan at the Time of the Mongolian Invasion,
London 1927, pp. 53-56

و کتاب ۱. ی. ا. ستوری، ادبیات ایران، خلاصه کتاب شناسی، لندن

۱۹۳۶ ص ۲۸۳-۲۸۷

C. A. Storey, Persian Literature, A Bibliographical Survey,
London 1936, pp. 282-283

۱۳. ظفر نامه، تاریخ فتوحات تیمور چاپ ف. تاور، پراگ ۱۹۳۷

مخصوصاً ص ۲۳۰ - ۲۳۴

Zafarnamah Histoire des conquêtes de Tamerlan, ed. F. Tauer
Prague 1927 esp. pp. 230-234

-۳۳-

نیز رجوع کنید بمقاله ف. تاور بمقدمه بز تصحیح ظفر نامه در مجله
آرشیو اوریا نتالنی (بایگانی شرقی) پراگ ۱۹۳۲ ج ۴ ص ۲۵۰، ۲۵۶ ج ۶ ص
۴۲۹-۴۶۵

F. Tauer, Vorbericht über die Herausgabe des Zafarnama,
Archiv Oientalni, Prague 1932, lv, 250-256 and, vi, 429-465

۱۴- رجوع کنید بمقدمه ظفر نامه شرف الدین متن ج اول ص ۲۳-
۲۴ وبکتاب بلوشه مقدمه بر تاریخ مغولها، لندن ۱۹۱۰ ص ۸۱-۸۳
E. Blochet, Introduction à l'histoire des Mongols, London
1910- pp 81-83

۱۵- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید بیادداشت شماره ۵۸
۱۶- چاپ ه. مورانوویل در کتابخانه مدرسه شارت، پاریس ۱۸۹۴
ج ۵ ص ۴۳۳-۴۶۴

Ed. H. Moranville in Bib. de l'École des Chartes, Paris,
LV, 433-460

نیز بمقاله دوساسی یادداشت درباره يك مكاتبه چاپ نشده تیمورلنك
در كلار نامه فرهنگستان کتیبه ها، پاریس ۱۸۲۲، ج ۶ ص ۵۲۲-۴۷۰
de Sacy, Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan
avec Charle VI, Mémoires de l'Académie des Inscriptions
Paris, 1822, VI, 420-522

۱۷- چاپ انجمن هکلویت ترجمه چارلز مرخم لندن ۱۸۵۹
Published by the Hakluyt Society Trans. Charles Markham,
London, 1859

و نیز ترجمه گئی لوسترنج لندن ۱۹۲۸ در سلسله سفرنامه های

برودوی .

Guy le Strange, London 1928, in the Broadway Travellers Series.

ازین کتاب دوم در حواشی نیز نقل کرده ایم برای چاپ تازه

زبان اسپانیائی رجوع کنید بکتاب سفارت نزد تیمورلنک چاپ فر .

لوپز استرادا، مادرید ۱۹۴۳.

Embajada a Tamerlan ed. Fr. Lopez Estrada Madrid 1943.

Hakluyt Society 1879

۷۸- چاپ انجمن هکلویت ۱۸۷۹

۱۹- مؤلف تاجرست عیسوی از مردم سینا که در خاور نزدیک

سفرهای بسیار کرده و از ۱۳۹۴ بعد چند سال در دمشق مقیم بوده

دوره ۱۴۰۰-۱۴۰۱ در اورشلیم بود و آنجا خبر ویران شدن دمشق

را بدست تیمور شنید بمصر گریخت ولی پس از مراجعت تیمور دوباره به

دمشق بازگشت کتاب خود را بعنوان زندگی تیمور Vita Tamerlani.

در ۱۴۱۶ در کونستانس Coustance نوشته که عنوان ویرانی دمشق را

Ruina Damasci هم دارد از انتشارات استفانوس بالوزیوس میسکلانیا

لوکا ۱۷۶۴ چاپ ژ. د. مانسی ج ۴ ص ۱۳۴ تا ۱۴۱

Stephanus Balugius, Miscellanea, Luca 1764, ed. . D. Ma-si

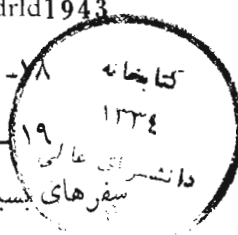
IV de Mignanelli 134 - 141.

مؤلف تاریخ برقو نیز هست که شخصاً او را میشناخته و عنوان

جلوس برقو Ascensus Barcoch دارد . برای اطلاعات بیشتر درباره

میگنانلی رجوع کنید بکتاب پ گولو بویچ کتابخانه شرح حال و کتاب شناسی

فلورانس ۱۹۲۷ ج ۵ ص ۳۰۱-۳۰۴



P. Golubovitch, Bibliotheca Bio - Bibliographica, Florence
1927, V, 301 -304

و مقاله ن. ژورگا N.Jorga در کتاب یادداشت‌ها و منتخبات برای
استفاده در تاریخ جنگ‌های صلیبی در قرن پانزدهم پاریس ۱۸۹۹ ج ۲ ص
۵۲۹-۵۴۲

Notes et exeraits pours servir à histoire des croisades au XVe
siècle, Paris, 1899

دیگر از نخستین تراجمی که دربارهٔ تیمور نوشته شده از پدرو
پروندینو دپراتو Pedro Perondino de Prato است بعنوان زندگی..
تیمور بنرک، فلورانس ۱۵۵۳.

Magni Tamerlanis ... Vita, Florence, 1553.

و در آن هیچ‌گونه مطلبی که سودمند باشد نیست.

۲۰- منابع عثمانی و بیزنتی عموماً دربارهٔ فتوحات تیمور در انگوریه
(آنکارا) بحث کرده اند و ذکر از محاصرهٔ دمشق بدست تیمور در آنها
نیست در هر حال جزئیات گرانبهایی از دورنمای تاریخی این عصر در آنها
هست رجوع کنید بمقالهٔ ژ. رولوف، جنگ انگوریه ۱۴۰۲ در مجلهٔ تاریخی
۱۹۴۰، ج ۱۱۶، ص ۲۴۴-۲۶۲

J. Roloff, Die Schlacht bei Angora 1402, Histor. Zeitschrift,
1940, C X VI, 244-262

و بمقالهٔ د. ا. راس، تیمور لنک و بایزید، در کارنامهٔ کنگرهٔ بیستم بین الملل
خاورشناسان لیden ۱۹۴۰

D.E. Ross, Tamerlane and Bayazid, Actes du XX e congrès
International des orientalistes, Leiden 1940.

و کتاب فرقه کوماندان عمر هالیس : تیموراوون آندولوسفری و آنکارا
ساواشنی استانبول ۱۹۳۴

Firka Kumāndant Ömerhalis, Timurun Anadolu Seferi ve
Ankara Savası, Istanbul 1934.

۲۱- التاریخ چاپ بیروت ج ۹- ۱۹۳۶- ۱۹۳۸.

۲۲- صبح الاعشی- ۱۴ ج- قاهره ۱۹۱۳- ۱۹۱۹.

۲۳- کتاب السلوک نسخه خطی پاریس شماره ۱۷۲۸.

۲۴- الذیل علی تاریخ الاسلام، نسخه خطی پاریس شماره های
۱۵۹۸- ۱۵۹۹. این نام را دوسلان de Slane در فهرست خود آورده است
رجوع کنید بپرو کلمان تاع ج ۲ ص ۵۱، ضمیمه ۲ ص ۵۰.

۲۵- ابناء الغمر، نسخه خطی پاریس شماره های ۱۶۰۳- ۱۶۰۴.

۲۶- عقد الجمال، نسخه خطی پاریس شماره ۱۵۴۴.

۲۷- المنهل الصافی، نسخه خطی پاریس شماره ۲۰۶۹- ۲۰۷۱ و-

النجوم الزاهره چاپ و. پوپر، برکلی، ج ۵، ۱۹۳۲- ۱۹۳۶، ج ۶ ۱۹۱۵-
۱۹۲۳

W. Popper, Berkeley, vol. V, 1932 - 1936 vol. VI 1915-1923

۲۸- الضوء اللامع، ۱۲ ج- قاهره ۱۳۵۳ هـ.

۲۹- حسن المحاضره ج ۲- قاهره ۱۳۲۱ هـ.

۳۰- بدایع الزهور ج ۲ بولاق ۱۳۱۱- ۱۳۱۲ هـ.

۳۱- مراجعی که پس ازین بآنهار رجوع کرده ام عبارتست از: المقرئ
(متوفی ۱۶۳۲)

نفح الطیب، بولاق ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ هـ. ، ابن العماد (متوفی در
۱۶۷۹)

شذرات الذهب، ج ۸، قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ هـ. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام، لیدن ۱۹۰۸ و سالهای بعد.

Encyclopedia of Islam, Leiden 1908 et seq.

ك. بروكلمان - تاريخ ادبيات عرب ۲ ج، وایمار - برلن ۱۸۹۸ و

سالهای بعد

C. Brockelmann, Geschichte der arabischen Literatur 2 Vol. Weimar - Berlin 1898 et seq.

و ضمیمه آن سه جلد لیدن ۱۹۳۷-۱۹۴۲

Suppléments, 3 vol, Leiden 1937 1942

و کتاب دوسلان فهرست کتابهای خطی عربی کتابخانه ملی پاریس ۱۸۸۳-

۱۸۹۵

de Slane, Catalogue des manuscrits arabes de la Bibliothèque 3 vol. Paris 1883- 1995

۳۲- ترجمه رضایت بخشی برای این عنوان دراز و پیچیده ه-نوز

پیدا نشده است. برای پیشنهاد سابق رجوع کنید بکشف الظنون چاپ ك.

فلوگل لایپزیک ۱۸۵۸ ج ۴ ص ۱۸

G. Flügel, Lexicon Bibliog., et Ency. Leipzig 1858 IV, 185

که چنین ترجمه کرده است :

Exempla proposita et sylloge originum nationum et eventorum succedentium de diebus Arabum, Persarum et Berberum.

دوساسی در کتاب تراجم جهانی پاریس ۱۸۱۸ ج ۲۱ ص ۱۵۴

De Sacy, Biographie Universell, Paris 1818 XXI, 154

چنین ترجمه کرده است :

Le livre des exemples instructifs et le recueil des événements anciens et ceux dont le souvenir s'est conservé concernant l'histoire des Arabes, des Persans, des Berber et des natives contemporaines les plus puissantes.

ن. شمیدر کتاب ابن خلدون، نیویورک، ۱۹۳۰ ص ۱۰-۱۱

N. Schmidt, Ibn Khaldun, New York, 1930, pp. 10-11

چنین ترجمه کرده است :

A book of instructive example and a collection relating to the subject (the Development of Man's Social Life) and the attribute (particular events of the Development) in the days of the Arabs the Persians and the Berbers and the great rulers who were their contemporaries.

ر. کوبرت در مجله شرق، روم ۱۹۴۶ ج ۱۵ ص ۱۵

R. Kobert, Orientalia, Rome 1944, XV, 15.

ترجمه کرده است :

Buch der philosophischen Eroerterungen und Ausgangszu - staende sowie des geschichtlichen Geschehens. Die grossen Taten der Araber, Nicht Araber und Berber und ihrer jeweils zeitgencossischen grosseren Dynastien.

نیز رجوع کنید بمقاله ژ. گابریلی در مجله مطالعات شرقی ۱۹۲۴

ج ۱ ص ۱۷۲

G. Gabrieli, Revista degli Studi Orientali, 1924, X, 172

ومقاله . پلسنر در مجله ادبی شرق ۱۹۳۳ ج ۳۶ ص ۱۰۹

M. Plessner, Orientalische Literaturzeitung, 1933, XXXVI, 109 .

۳۳- چاپ شیخ نصر الهورینی، بولاق ۱۲۶۷ هـ، از سال ۱۹۳۶ در

قاهره اقدام بچاپ تازه وتصحيح آن کرده اند اما تا کنون تنها از کتاب
الاجرج ۲ ص ۱-۳۳۸ و ضمیمه ج ۲- ص ۱۹۰ منتشر شده است. این چاپ دارای
تعلیقات و حواشی و فهرست دقیقی است که علال الفاسی، عبدالعزیز بن ادریس
و امیرشکيب ارسلان فراهم کرده اند.

۳۴- این مقدمه است که ابن خلدون را از مشهورترین تاریخ-
نویسان اسلام و پیشرو جامعه شناسی جدید و نخستین مورخ فرهنگ
معرفی کرده است ۱۰. ژ. توينبی مطالعاتی در تاریخ، لندن ۱۹۳۴ ج ۳
ص ۳۲۲

A. J. Tognbee, A Study of History, London, 1934, III 322

درباره این مقدمه چنین میگوید: « بزرگترین اثری که فکر بشر در هر
زمان و مکانی بوجود آورده است » و ژ. سارتن، مقدمه تاریخ علوم، بالتیمور
۱۹۴۸ ج ۳ ص ۱۷۷

C. Sarton, Intoduction to the History of Science, Baltimore,
1948, II, 1774.

مقدمه را شریفترین و گیرنده ترین اثر فکر قرون وسطی میدانند. ر. نیکلسون
تاریخ ادبی اعراب لندن ۱۹۲۳ ص ۴۳۸

R. Nicholson , A Literary History of the Arabs, London, 1923,
p. 438

ارزش این مقدمه را چنین بیان کرده است :

« هیچ مسلمانی حتی نظری چنین فلسفی و جامع بیان نکرده است هیچکس
بترسیم عمیق نیروی مخفی وقایع اقدام نکرده است عرضه داشتن نیروهای جسمانی
ورو حانی که در زیر سطح نهفته است و تقسیم کردن قوانین ترقی و تنزل ملل را ...

بسیار بالاتر از عصر خود بود و هموطنانش بیش از آن که مقصودش را دریا بند
وی را تحسین کرده اند اسلاف فکری او مورخین بزرگ قرون وسطی و معاصر
اروپا مانند ماکیاوولی Machiavelli و ویکو Vico و گیبون Gibbon
بودند.

نیز رجوع کنید به کتاب ش. عیسوی، فلسفه تاریخ عرب و منتخباتی

از مقدمه ابن خلدون تونس ۱۳۳۲-۱۴۰۶، لندن ۱۹۵۰

Ch. Issawi, An Arab Philosophy of History: Selections from
the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis, 1332-1406, London
1950.

و نیز بنظرات این نویسندگان در مجله تاریخی آمریکا نیویورک ژوئیه ۱۹۵۱

ص ۸۶۲-۸۶۳

Amer. Hist. Rev, New York, July, 1951. pp. 862-863.

مقدمه نخست باین عنوان چاپ شده: ا. کاترمر. مقدمه ابن خلدون (متن
عربی)

E. Quatremère, Les Prolegomènes, d'Ibn Khaldun (texte
arabe)

در نشریه یادداشتها و منتخبات ج ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ پاریس ۱۸۵۸

Notices et Extraits X VI, XVII, XVIII, Paris, 1878

(در اینجا از این پس تنها بنام مقدمه ذکر خواهد شد). چاپهای دیگر مقدمه
در بیروت و قاهره و بولاق انتشار یافته است. بفرانسه نیز باین عنوان
ترجمه شده است: دوستان مقدمه ابن خلدون در نشریه یادداشتها و

منتخبات ج ۱۹، ۲۰ و ۲۱ پاریس ۱۸۶۶-۱۸۶۳

de Slane, Les Prolégomènes d'Ibn Khaldun, in Notices et Extraits, Vol, XIX, XX, XXI, Paris, 1863-1868.

(این کتاب نیز از این پس بنام مقدمه خوانده می شود) چاپ دومی از این ترجمه بوسیله چاپ عکسی در پاریس در ۱۹۳۴-۱۹۳۸ انتشار یافته است .

ترجمه ترکی (مقدمه کتاب ۱-۵) را از سال ۱۷۲۵ پیری زاده افندی بنام «عنوان السیر» آغاز کرده و احمد جودت پاشا در سه مجلد در سال های ۱۷۳۵-۱۷۲۷ در استانبول چاپ کرده است و در ۱۸۶۰ (کتاب ۶ آن) پایان رسیده است رجوع شود بکتاب سابق الذکر باینکر ص ۲۸۲ ، ۳۷۹

ترجمه اردوی مقدمه بوسیله احمد حسین الله آباد و مولوی عبد الرحمن در لاهور در ۱۹۲۴ انتشار یافته است . فهرستی از برخی کتابهای ابن خلدون یا آنچه در باره او . نوشته اند ه . پرس H.Pérès در کارنامه شرقی مطالعات الجزیره ۱۹۴۳ ص ۵۵-۶۰

Bulletin des Études Arabes, Alger, 1943 pp.55-60

و (ذیل آن از ر . بر و نشویک Brunswick) ص ۱۴۵-۱۴۶ انتشار یافته است .

۳۵- این قسمت از کتاب العبر (ج ۷ و ۵) پیش از انتشار متن کامل آن در بولاق متن عربی آن انتشار یافته است رجوع شود بکتاب دوسلان و تاریخ بربرها و سلسله های اسلامی شمال افریقا (متن عربی) ج ۲، الجزیره ۱۸۴۷-۱۸۵۱

de Slane, Histoire des Berbères et des Dynasties musulmanes de l'Afrique Septentrionale (texte arabe) 2 vol, Alger, 1847-1851.

ترجمه فرانسۀ آن ۴ ج ۱۸۵۲ - ۱۸۵۶ چاپ دوم ۳ ج پاریس ۱۹۲۵-۱۹۳۴.

۳۶- هنوز روشن نیست نسخه خطی متن «شرح حال» که در چاپ بولاق از آن نقل کرده اند کدام است.

ترجمه ای از خلاصه موجز «شرح حال» را دوسلان در مجله آسیائی. Journ. Asiatique ۱۸۴۵ ص ۵-۶۰، ۱۸۷-۲۱۰، ۲۹۱-۳۰۸، ۳۲۵-۳۵۳ انتشار داده و با تصحیحاتی در مقدمه ج ۱ ص ۶-۸۳ چاپ شده است. این ترجمه متکی بر نسخهای خطی است که در پاریس و لیدن هست و ظاهراً آنها را از الجزیره برده اند.

يك نظر کامل بر همه نسخهای خطی شرح حال ابن خلدون هنوز در دسترس نیست برای فهرست نسخ شرح حال از کتاب العبر، رجوع کنید بمقاله ژ. گابلریلی نظری بر فهرست نسخ و تطبیق تاریخ ابن خلدون در مجله مطالعات شرقی، روم ۱۹۲۴، ج ۱ ص ۱۶۹-۲۱۱

G. Gabrieli, Saggio di bibliographia e condanzor della storica d'Ibn Haldun, Rivista degli Studi Orientali, Roma, 1944, X, 169-211.

ن. شمید مجله انجمن شرقی امریکا که پس از آن در JAOS نقل کرده اند،

۱۹۲۶ ج ۴۶ ص ۱۷۷

N. Schmidt, Journal of American Oriental Society (hereafter cited as JAOS 1924, XL VI, 177 pp.)

-۴۳-

و کتاب ابن خلدون او، نیویورک ۱۹۳۰ ص ۴۷-۵۳ نیز رجوع کنید
بمقاله م. پلسنر در مجله اسلامیکا لایپزیک ۱۹۳۱ ج ۴ ص ۵۳۸ -
۵۴۲

M. Plessner, Islamica, Leipzig, 1951, IV, 538-542.

ف. روزنتال شرح حال عربی در مجله مطالعات عربی (ج ۱ روم)
۱۹۳۷ ص ۳۳-۳۴

F. Rosenthal, Die Arabische Autobiographie, in Studia Arabica,
I, Roma 1937, pp. 33-34.

۳۷- فهرست کتابخانه ایاصوفیه استانبول ۱۳۰۴ هـ. (۱۸۸۶-۱۸۸۷ م.)
(م. شماره ۳۲۰۰ ص ۱۹۲).

۳۸- فهرست کتابخانه اسعد افندی استانبول ۱۳۰۴ هـ. (۱۸۴۶ م.)
شماره ۲۲۶۸ ص ۱۳۲.

۳۹- فهرست الكتب العربية المحفوظة بالكتبخانة الخديوية -
المصرية، قاهره ۱۳۰۸ هـ. (۱۸۹۱ م.) ج ۵ ص ۳۶.

عکسی از این نسخه قاهره پیش از این در ۱۹۴۸ در نتیجه الطاف
آقای داوید آ. ساسون David A. Sasson فراهم شده است.

۴۰- جستجوی کامل و منظم در کتابخانه های خاور نزدیک و
شمال آفریقا بی شك باعث یافتن نسخهای خطی دیگر از آن
خواهد شد

۴۱- انجمن نسخ خطی، عکس نسخهای خطی و کتیبه ها (مجموعه
شرقی) لندن ۱۸۸۳-۱۸۷۵ شرح تصویر شماره ۸۴

The Palaeographical Society, Facsimiles of Manuscripts and Inscriptions (Oriental Series), London 1875-1883, Description of PL LXXX IV

۴۲- رجوع کنید بیادداشت‌های توضیحی شماره ۱۰۱، ۲۲۴

۴۳- رجوع کنید بکتاب ۱. فانیان، اضافات قوانین عرب، الجزیره

۱۹۲۳ ص ۹۹-۱۰۰

E. Fagnan, Additions sur dictionnaires, Alger 1923. pp. 99-100.

و نیز بمقاله ف. روزنتال اصول فنی و تطبیق معارف قدیم اسلامی در مجله

آنالکتا اوریانتالیا، روم ۱۹۴۷ ج ۲۴ ص ۱۶

F. Rosenthal, The Technique and Approach of Muslim Scholarship, Analecta Orientalia, Roma, 1947, XXI V, 16.

۴۴- رجوع کنید بیادداشت توضیحی شماره ۲۴۰

۴۵- «این کتاب بسیار خوب با توجه و علاقه مفراط بصحت آن تصحیح

شده است - دقت شده است که در موارد مشکوک غلط نوشته نشود - با متن اصلی

که خط نویسنده در آنست مقابله شده طلب آمرزش از خدای کند - این

از مؤلفات ابن خلدون است که در میدان بلاغت پیروز شده است - ان شاء الله

خدا وی را در بالاترین جاهای بهشت در روز ستاخیز پاداش دهد - ان شاء

الله این کتاب متعلق به هر کس بشود بالاترین خویبه‌ها را بدست آورد - خدا

با و برکت دهد !»

۴۶- رجوع کنید بنسخه ج. قسمت‌های سفید اوراق ۸: ۱۱، ۸: ۱۷،

۴۵: ۱۲، ۵۶: ۱۰، ۵۸: ۱۴، ۶۱: ۱۲، ۶۷: ۱۱ برای کلماتی که نادرست خوانده

شده رجوع کنید بنسخه ج اوراق ۲۶: ۲۰، ۹۷: ۲۳، ۱۲۲: ۲۵، ۱۲۹: ۲۳، ۱۳۳:

۲۱، ۲۳: ۱۴۷.

۴۷- جزئیات بگرفتن چنین نتیجه ای انجامیده است و توصیف کامل از این سه نسخه خطی در مقاله دیگری خواهد آمد .

۴۸- برای استعمال کلمه «تعریف» در ابن خلدون رجوع کنید به نسخه آ ورق ۱۰ ب و ۶۲ ب: ۲۱ . اصطلاح «ترجمه را مورخین مصری آن زمان (ابن تغری بردی ، سخاوی ، سیوطی و دیگران) بکار برده اند و این خلدون نیاورده است .

۴۹- شاید همان دانشمند مغربی عبد العزیز بن موسی العبدوسی باشد (متوفی در ۸۳۷ هـ . ۱۴۳۴ م.) رجوع کنید بمقاله سابق الذکر و .
برونشوویک Brunschwig ج ۲ ص ۳۶۲-۳۶۳ و نیز بکتاب سخاوی ج ۴ ص ۲۳۶ .

۵۰- کشف الظنون چاپ فالوگل ۳۱ ص ۳۵۰ .

۵۱- تاریخ نویسندگی اعراب، مجله قسمت تاریخ و فلسفه انجمن خاورشناسان گوتینگن ۱۸۸۲ ج ۲۹ ص ۳۱۰

Die Geschichsschreiber der Araber, Abhandl. d. hist- philol. Class d. gesellschaft d. Wiss. Göttingen 1882. XXI X, 31.

۵۲- تاریخ ادبیات عرب . ضمیمه دوم ص ۳۴۲ . ظاهراً بروکلیمان پی نبرده است که این نسخه خطی شامل متن کامل شرح حال ابن خلدون است و اشاره او بابن تغری بردی چنین باید خوانده شود ج ۶ ص ۲۷۶ و نه ۲۷۷ .

۵۳- پاریس نسخه خطی شماره ۱۵۲۸ . رجوع کنید بدوسلان، فهرست ص ۲۸۹ .

DeSlane, Catalogue, p. 289.

این نسخه پاریس ظاهرأ در ۱۱۹۲ (۱۷۷۷ م.) نوشته شده . پس احتمال میرود که از روی نسخه خطی ۱۵۲۷ (ج دوم کتاب العبر) باشد که بگفته دوسلان همین تاریخ را دارد .

۵۴ - فهرست کتابهای عربی چاپ دوخویه وها و تسما، لیدن ج ۱، ۱۸۸۸ شماره ۵:۱۳۵۰ .

Catalogues Codicum Arabicorum ed. de Goeje and H. Th. Houtsma Leiden, I, 1888, 1350. 5

۵۵ - ب.روا، منتخبی از فهرست نسخه های خطی و چاپی کتابخانه مدرسه بزرگ تونس. تونس ۱۹۰۰ شماره ۶۲۱۶ .

B.Roy, l'Extrait du Catalogue des manuscrits et des imprimés de la Biblicthèque de la grande Mosquée de Tunis , Tunis, 1900, No. 6216.

این نسخه خطی (بخط عربی) قطعاً تازه است و در ۱۲۶۸ هـ . (۱۸۵۱ م .) پایان رسیده است . نیز رجوع کنید بشماره ۴۸۹۴ .

۵۶ - مقری نفع الطیب، چاپ بولاق، ۱۲۷۹ هـ . ج ۴ ص ۴۲۵ .
۵۷ - مقدمه، چاپ کاترمرج ۱ ص ۳۰۸ .

۵۸ - شرح مختصر و جامعی از محتویات آنهارا نویسنده این کتاب انتشار داده است بعنوان «فعالیت ابن خلدون در زمان مماليك مصر» (۱۳۸۲-۱۴۰۶) .

Ibn Khaldun's Activities in Mamluk Egypt (1382-1406)

در کتاب «مطالعات سامی و شرقی تقدیم بویلیام پاپر» .

Semitic and Otiental Studies Presented to Willam Popper

از انتشارات دانشگاه کالیفورنیا درباره زبان شناسی سامی ۱۹۵۱

ج ۱۱ ص ۱۰۵ - ۱۲۴.

Univeraity of California Publications in Semitic Philology,
1951,XI,105-124.

وقایع زندگی ابن خلدون در مصر در این شش فصل تنظیم شده است :
(۱) ابن خلدون در حمایت برقوق (۲) معلم (۳) قاضی (۴) مشاور
مغربی (۵) جهانگرد (۶) مؤلف . نیز رجوع کنید بخلاصه‌ای از
سخنرانی مؤلف «ابن خلدون و تیمورلنک» Idn Khaldun and Tamerlane
در «کارنامه بیست و یکمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان» پاریس
۱۹۴۹ ص ۲۸۶ - ۲۸۷ .

Actes du XXI e Congrès International des Orientalistes, 1949,
pp286-287.

ومجله مطالعات عربی چاپ ه . پرس الجزیره ۱۹۵۰ ص ۶۱ .

Bulletin des Études Arabes ed. H. Pérès , Alger, 1950, p.61.

قسمت دوم در «یادنامه ایگناس گولدزیهر»

Goldziher Memorial Volume

می‌بایست منتشر شود و ظاهراً منتشر نخواهد شد. در هر حال این
بررسی کنونی جانشین آن خواهد بود .

۵۹ - برای آگاهی بیشتر درباره نسخه خطی قاهره رجوع کنید

بجرجی زیدان تاریخ آداب اللغة العربیه قاهره ۱۹۱۳، ج ۳ ص ۲۱۴ و بکتاب

طه حسین، فلسفه اجتماعی ابن خلدون، پاریس ۱۹۱۸ ص ۱۵ ،

Taha Husain, La philosophie Sociale d' Ibn Kkaldun, Paris
1918. P.15.

و کتاب ناتانیل شمید، ابن خلدون، نیویورک ۱۹۳۰ ص ۳۹ .

Nathaniel Schmidt, Ibn Khaldun, New York 1930. 39.

وبمقاله جیمز . آ . مونتگمری .

James A. Montgomery

در مجله انجمن آسیایی ۱۹۳۹ ج ۵۱ ص ۳۲۸ .

JAOS 1939, LI, 328

و کتاب م . آ . انان ابن خلدون : زندگی و میراث فکری او قاهره

۱۹۳۳ لاهور ۱۹۴۱ .

M. A. Enan, Ibn Khaldun: His Life and Intellectual Heritage, Cairo, 1933, London, 1941.

و مخصوصاً بکتاب ساطع الحصری در اسات عن مقدمه ابن خلدون بیروت

۱۹۴۳ ج ۱ ص ۶۷ و مقاله کرد علی در مجله مجمع الغوی دمشق

۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ ص ۳۹۹ .

M. Kurd Ali, Revue de l'Academie Arabe à Damas , 1946-1947 p. 399.

هنگام اقامتم در استانبول مطلع شدم که برخی از دانشمندان

ترك از آن جمله ضیاء الدین فخری فندك اوغلو ، حلمی ضیاء اولکن ،

بنسخه استانبول توجه کرده اند . آخرین و مهمترین آنها آ . زکی

ولیدی طوغان ، در کتاب تاریخده اصول استانبول ۱۹۵۰ ص ۱۷۰ -

۱۸۰ است .

۶۰ - چون شرح ابن خلدون از ملاقات وی با تیمور دقیق ترین و

معتبر ترین گزارش از این واقعه است ، از ارزش تاریخی و اعتبار گزارشهای

بعدی مانند ابن عرب شاه و دیگران تا اندازه ای میکاهد .

در تعلیقات نشان داده خواهد شد که روایات بعدی کمتر ارزش دارد زیرا

که متکی بر شایعات است و جزئیات تاریخی بدشواری در آنها آشکار است

و مخلوطیست از افسانه و حقیقت. آنها را میتوان تعییرات بعدی از يك واقعه تاریخی دانست،

۶۱- بارتولد در کتاب ترکستان ص ۳-۴ می گوید: «در باره تاریخ آسیای مرکزی ابن خلدون که در اسپانیا و افریقا میزیسته در مقایسه با ابن الاثیر چیز تازه ای نمیگوید» پس از کشف این نسخه های خطی قهراً این گفته بارتولد دیگر ارزشی ندارد.

۶۲- رجوع شود بر وایت ابن خلدون در باره فتح تبریز بدست تیمور (کتاب العبرج ص ۵۳۲) و مار دین (ج ۵ ص ۵۴۰) و بغداد (ج ۵ ص ۵۵۴) و شیراز (ج ۵ ص ۵۵۷) و غیره.

۶۳- نخستین تراجم تیمور که در ادبیات عرب هست بجز شرح ابن عرب شاه (متوفی در ۱۴۵۰) عبارتست از شرح این قاضی شهبه (متوفی در ۴۸۲) و ابن تغری بردی (متوفی در ۱۴۶۹)، نجوم الزاهره ج ۶ ص ۷۳-۸۵ و ۲۷۹-۲۸۲ و منهل ورق ۱۴۲-۱۵۳ سخاوی (متوفی در ۱۴۷۹)، ضواللامع، ج ۳ ص ۴۶-۵۰ که تا اندازه ای متکی بر اثر نایاب مقریزی (متوفی در ۱۴۴۲) و ابن-ایاس (متوفی در ۱۵۲۴) است.

۶۴- د. ب. ماکدونالد، منتخبی از مقدمه ابن خلدون لیدن

۱۹۰۵ ص ۶.

D.B. Macdonald, A Selection from the Prolegomena of Ibn Khaldun, Leiden, 1905, p. VI.

درست میگوید که: «هیچ گونه بحث صرف و نحوی در باره زبان عربی ابن خلدون تا کنون نکرده اند».

۶۵- دوسلان، مقدمه، ج ۱ ص ۱۱۲-۱۱۳.

۶۶- بیانات م. سائریر Syrier درباره ابن خلدون بسیار مؤثر است:
 «نویسنده کتاب جهانی معروف مقدمه هنوز یکی از معماهای روانشناسی
 است، دوئیت شخصیت وی، تفاوت در میان عقاید و رفتارش، اختلاف در میان
 عقاید و اصلاحات اجتماعی و سرپیچی وی از قوانین اجتماعی حس عمومی
 و خودخواهی آشکارش، بی طرفی علمی و تمایلات آشکارا و فهم سیاسی و
 غرور شخصی او- همه این تضادها در مردی که هم دانشمند جدی و هم
 ماجر جوی مقام دوست بسیار جاه طلبی بوده تکلیف کسانی را که بخواهند
 شرح حالش را بنویسند دشوار کرده است. بیشتر این تضادها را می توان بدوئیت
 طبع همه نوابغ نسبت داد (مجله فرهنگ اسلامی، حیدرآباد ۱۹۴۷ ج
 ۲۱ ص ۲۶۴).

(Islamic Culture, Hyderabad 1947, XXI, 264.

ترجمه

ملاقات با تیمور سلطان مغولان و تاتارها (۱)

هنگامی که خبر فتح آسیای صغیر بدست تیمور و ویران شدن سیواس و بازگشت او بسوریه (۲) بسططان فرج (۳) بمصر رسید وی لشگریان خود را گرد آورد دیوان عطا (۴) را باز کرد ر بلشگریانش فرمان داد بسوریه رهسپار شوند (۵).

درین موقع من خارج از خدمت بودم (۶) ولی یشبک (۷) دوا دار-سلطان مرا خواند و ناگزیر کرد که بادهسته لشگریان سلطان رهسپار شوم. هنگامی که کوشیدم این پیشنهاد را رد کنم (۸) او در برابر من رویه مطمئنی پیش گرفت (۹) و نرمی گفتار و جوانمردی قابل توجهی بکار برد (۱۰).

بنابر این بامداد روز بعد عازم حرکت شدم، در نیمه ماه ولادت رسول (۱۱) سال ۳ (۸۰) بغزه رسیدم (۱۲)، چند روز بانتظار رسیدن خبر بودیم (۱۳). پس بامید آنکه از تاتار هازودتر برسیم بسوی دمشق رهسپار شدیم، در شقحب (۱۴) چادر زدیم، دوباره شبانه از آنجا رفتیم و بامداد بعد بدمشق رسیدیم (۱۵). امیر تیمور و لشکریانش نیز از بعلبک بدمشق رهسپار شده بودند (۱۶).

سلطان چادرها و وسایل (دیگر) (۱۷) خود را در دشت قبه یلبغا (۱۸) برپا کرد. امیر تیمور چون از گرفتن شهر بیورش نومید شد، بیش از یکماه در بالای تپه‌ای (۱۹) نزدیک قبه یلبغا در کمین ما بود، مانیز او را می‌دیدیم. دولشگر سه چهار بار در این مدت (۲۰) زد و خورد کردند و پیروزی از دو طرف بود (۲۱).

سپس سلطان و امیران بزرگ وی آگاه شدند که برخی از امیران دیگر اندیشهٔ توطئه و فرار بمصر و برپا کردن انقلاب در آنجا دارند (۲۲). پس جز بازگشت بقاهره چاره نبود تا از روبرو گردانند، ایشان و انقراض دولت جلوگیری کنند.

شب جمعه (بیست و یکم) ماه (جمادی الاولی) شبانه حرکت کردند. از کوه صالحیه (۲۳) بالا رفتند از تنگه‌های آن فرود آمدند و از کرانهٔ دریا سفر بسوی غزه (۲۴) را دنبال کردند.

مردم (۲۵) بتصور آنکه سلطان از شاهراه بسوی مصر رفته است همان شب سوار شدند و دسته دسته از راه شقحب (۲۶) بقاهره رفتند.

مردم شهر دمشق سرگردان شدند زیرا آنچه روی داده بود مبهم بود. قضاة و فقها بدیدن من (۲۷) بمدرسه عادلیه (۲۸) آمدند و پذیرفتند از امیر تیمور بخواهند خانه و خانواده‌شان در زینهار باشد (۲۹). نایب قلعه چون باوی شور کردند این کار را نپذیرفت و آن پر خاش کرد (۳۰). با وجود این قاضی برهان الدین مفلح الحنبلی (۳۱) و شیخ صوفیه خانقاه بملاقات (باتیمور) (۳۲) بیرون رفتند. او پذیرفت زینهار بدهد (۳۳) و ایشان را فرستاد که اعیان و قضات دیگر (۳۴) را بتسلیم وادار کنند.

دستهٔ دیگر نیز بنوبت از دیوار فرود آمدند (۳۵) و با هادیایی که

باخود داشتند (۳۶) نزد او رفتند (۳۷). تیمور ایشان را بخوشروئی پذیرفت و زنهار نامه ای برایشان نوشت (۳۸) و ایشان را با امیدواری تمام روانه کرد. آنها باوی قرار گذاشتند که روز بعد شهر باز شود و مردم در پی کار خود بروند و يك تن از امیران شهر را اداره کند و در کاخ حکمرانی اقامت کند و با نیرو و قدرت خود در آنجا فرمانروایی کند (۳۹). قاضی برهان الدین مرا آگاه کرد که تیمور سراغ مرا گرفته (۴۰) و پرسیده است آیا بالشکریان به مصر رفته ام یا هنوز در شهر هستم (۴۱). وی (قاضی) پاسخ داده است که من هنوز در مدرسه ای که پیش از آن در آنجا بوده ام (۴۲) هستم. آن شب را بنا بر قراری که گذاشته بودیم صرف آماده شدن برای رفتن نزد او کردیم (۴۳).

در مسجد بزرگ در میان برخی از اشخاص گفتگویی در گرفت و برخی مخالف اعتمادی بودند (که درباره تسلیم شدن) بایشان داده شده بود. خبر آن شب دیر بمن رسید و من ترسیدم در زندگی پیش آمد بدی رخ بدهد (۴۵). در بر آمدن آفتاب بیدار شدم و بدسته ای از قضات که بر در دروازه شهر (۴۶) بودند پیوستم. از ایشان اجازه خواستم که از شهر بیرون بروم و یا از دیوار فرو آیم، بسبب ترسی که در من پیدا شده بود. ایشان در نخست اجازه ندادند ولی فردا صبح مرا از دیوار پائین فرستادند (۴۷).

نزد يك دروازه چند تن از همراهان (۴۸) او (تیمور) و نماینده ای را که بفرمانروائی دمشق برگزیده بودیافتم. نام وی شاهملك (۴۹) و یکی از زیردستان جقطاقی (۵۰) او (تیمور) بود بایشان گفتم: «خدای من عمر شمارا دراز کند» و ایشان بمن گفتند: «خدای من عمر شما را دراز کند». من گفتم «فدای شما باشم ایشان گفتند: «فدای شما باشیم» (۵۱) شاه

ملك مر كبی بمن داد (۵۲) و همراهان سلطان را با من فرستاد که راهنمای من باشند. چون بمدخل (سر پرده سلطان) رسیدیم، اجازه رسید که در سر پرده نزدیک آن که سر پرده ای برای پذیرائی بود بنشانند (۵۳).

چون نام مرا باو گفتند و گفتند: «قاضی مالکی مغربی» (۵۴) مرا بخود خواند. هنگامی که وارد سر پرده شدم (که باو نزدیک شوم) بر روی آرنجش خم شده بود و قاپهای خوراك را از پیش او میگذرانند و پی در پی برای دسته‌هایی از مغولان که در برابر سر پرده اش (۵۵) گرد هم نشسته بودند میفرستاد.

همینکه وارد شدم نخست لب گشودم و گفتم «سلام علیکم» و در برابرش فروتنی کردم (۵۶). سپس سرش را بلند کرد و دستش را بسوی من گسترده و من آنرا بوسیدم (۵۷). بمن اشاره کرد بنشینم من همانجا که بود نشستم از میان همراهانش یکی از علمای حنفی فقیه خوارزم را که عبدال - جبار بن نعمان (۵۸) بود بخود خواند و دستور داد بنشیند و مترجم من باشد (۵۹) از من پرسید از کجای مغرب آمده ام و چرا آمده ام. من پاسخ دادم: «کشورم را (۵۰) برای زیارت ترك کرده ام از راه دریا بآنجا (بمصر) رسیده - ام و وارد بندر اسکندریه (۶۱) شده ام در روز شگستن روزه در سال ۴ (۸۰ و) ازین قرن هفتم (۶۲)، در حالی که جشن‌ها (ادامه داشت) در پای دیوار - ها (۶۳) زیرا که الظاهر (برقوق) نشسته (بارمی داد) بر تخت شاهی در همین روزها» (۶۴).

تیمور از من پرسید: «الظاهر در باره شما چه کرد؟» (۶۵). جواب دادم «او در شناختن مقام من کرم کرد (۶۶) پذیرائی بسیار گرمی از من کرد و برایم وسایل زیارت (۶۷) را فراهم کرد. چون باز گشتم مقرری بسیار در

بارهام معین کرد و در پناه لطف او باقی ماندم (۶۸) - خدای بزرگ به او پاداش دهد. »

ازمن پرسید: «چه شد که او شمارا بمنصب قضا برگزید؟» پاسخ دادم: «قاضی مالکیان یکماه پیش ازمرک او (الظاهر) (۶۹) در گذشته بود و او فکر کرد که من شرایط لازم را برای احراز این مقام دادم (۷۰) - رعایت عدل و درستی وزیر بار نفوذ بیگانه نرفتن - اما چون پس از یکماه وی (الظاهر) مرد کسانی که حکومت را بدست گرفتند از مقام من راضی نبودند و قلعی دیگری (۷۱) بجای من برگزیدند - خدای من جزایشان را بدهد. سپس پرسید: «زادگاه شما کجاست؟» (۷۲) پاسخ دادم «در مغرب (آنجا بوده ام) کاتب بزرگ پادشاه آنجا» (۷۳).

پرسید: «یعنی دورترین، زیرا که تمام مغرب از کرانه های جنوبی دریای مدیترانه در آنجا قرار گرفته است و قسمت های نزدیک تر آن عبارت است از برقه و افریقیه، میان مغرب شامل تلمسان و ناحیه زناته است (۷۵)، دورترین جای مغرب فارس و مراکش است معنی مغرب «داخلی» اینست. سپس ازمن پرسید (۷۶): «در مغرب وضع طنجه چیست؟» پاسخ دادم: «در گوشه ایست در میان دریای مدیترانه و نهری که بآن «الزقاق» می گویند که تنگه مدیترانه (جبل الطارق) است.»

سپس ازمن پرسید: و سبتة (Ceuta)؟. پاسخ دادم: «در یکروز راه ازطنجه در کرانه تنگه. از آنجا میتوان باسپانیا رفت، زیرا که راه کوتاه ترست، نزدیک بیست میلست.»

پس از آن پرسید: «و سبلماسه». پاسخ دادم در کنار کرانه در میان زمینهای مزروع و شنهای جنوب.»

گفت: «من خرسندم» میل دارم برای من (شرح) همه نواحی مغرب را بنویسید، نقاط دور و نزدیک آنرا کوهها و رودهای آنرا، دهها و شهرهای آن را - چنانکه گوئی من خود آنرا دیده ام.

گفتم: «بلطف شما انجام خواهم داد.» (۷۷).

پس از آنکه از پیش اورفتم، آنچه را که از من خواسته بود نوشتم و از آنچه منظور او بود مختصری وارد کردم که معادل دوازده دسته کاغذ نیم ورقی می شد (۷۸).

سپس بخدمت گزارانش اشاره کرد که از سر پرده او نوعی از خوراک که آنرا «رشته» (۷۹) می نامند در تهیه آن مهارت بسیار دارند بیاورند. چند قاب از آن آوردند اشاره کرد پیم من بگذارند. من برخاستم آنها را برداشتم و خوردم و پسندیدم و این کار اثر خوبی در او کرد (۸۰).

سپس نشستم و خاموش ماندیم، زیرا بدبختی برای صدرالدین المناوی (۸۱) قاضی القضاة شافعیان روی داده بود، وی را در شقحب کسانی که لشکریان مصر را دنبال میکردند اسیر کرده بودند، او را برگردانده و زندانی کرده و از وفدیة می خواستند. بهمین جهت من در ذهن خود سخنانی آماده کرده بودم که باو (تیمور) بگویم و چون روش حکمرانی او را بستایم باعث خشنودی وی شود.

پیش از آن هنگامی که هنوز در مغرب بودم پیش گویی های بسیاری از قیام او شنیده بودم (۸۲). ستاره شناسانی که درباره قران دو ستاره عالی سخن می راندند و همین قران را در میان سه ستاره منتظر بودند (۸۳) و در سال ۶۶۰ قرن هفتم (۸۴) منتظر آن بودند. يك روز در سال [۶۱] در فاس در مسجد القاروین و اعظ قسطنطنیه (Constantine) ابوعلی بن بادیس (۸۵)

را که رای او درین حجتست دیدم. از و درباره این قرانی که باید واقع شود و عواقب آن پرسیدم. او بمن پاسخ داد: «این دلالت دارد بر ظهور شخص مقتدری (۸۶) درجایی در شمال شرقی مردم صحرائشین که برین پادشاهان فیروز خواهد شد دولت ها را منقرض خواهد کرد و قسمت عمده ربع مسکون را خواهد گرفت. «پرسیدم: «کی رخ خواهد داد؟». گفت «در سال ۸۴ [۷] خبر آن جهانگیر خواهد شد.

ابن زر زر (۸۷) طبیب و منجم یهودی ابن الفونسو، پادشاه فنك، همین را بمن نوشته است. نیز استاد من محمد بن ابراهیم الآبلی (۸۸) که رای او در حکمت ما و راء الطبیعه حجتست. خدای من بیامرزدش - هرگاه با او گفتگو میکردم و از و می پرسیدم بمن می گفت: «این واقعه نزدیک می شود و اگر زنده ماندید گواه آن خواهید بود».

مامی شنیدیم که متصوفه مغرب نیز انتظار این واقعه را دارند. درین حال می پنداشتند که این واقعه متوجه یکی از فاطمیان (۸۹) خواهد شد که در سنن و پیشگوئی و شیعه و دیگران بآن اشاره شده است. یحیی بن عبدالله، پسر - زاده شیخ ابو یعقوب البادسی (۹۰) پیشوای زهاد مغرب بمن گفت شیخ وی روزی در بازگشت از نماز ظهر با او گفته است: «امروز آن خلیفه فاطمی بجهان آمده است». آن در ربع چهارم قرن هشتم بود.

برای همه اینها من منتظر این واقعه بودم. بواسطه هراسی که در من بود بیاد افتاد که چیزی درین باره با و بگویم تا بدین وسیله او را سراسر گرم کنم و شاید بمن مهربان شود.

پس بگفتن آغاز کردم و گفتم: «خدای یار شما باشد - امروز سی

یاچهل سالست که من آرزوی دیدار شما را داشتم ». عبدالجبار مترجم پرسید: «سبب آن چه بود؟».

پاسخ دادم: «دو چیز: نخست آنکه شما سلطان جهان و فرمانروای گیتی هستید بندارم که از روزگار آدم تا این زمان فرمانروایی چون شما در میان آدمی زادگان آمده باشد (۹۱). من از کسانی هستم که من در هر زمینه از قراین استنباط می کنم زیرا دانشمندی هستم و این را شرح خواهم داد. زیر اسطنت تنها بوسیله «عصیت» (۹۲) گروه مردم پایدار می شود و وسعت قلم و تنها بدین وسیله فراهم می گردد. دانشمندان اولین و آخرین متفق اند که بیشتر فرزندان آدم ازدو دسته اند تازیان و ترکان (۹۳). می دانید چگونه برتری تازیان فراهم شد. هنگامی که بسا پیروزی رسولشان (محمد) در مذهب توحید همدستان شدند. اما ترکان فیروزی ایشان بر پادشاهان ایران گشادن خراسان بدست افراسیاب (۹۴) دلیل هویدایی بر شاه پرستی آنها در «عصیت» هیچ کس با ایشان برابری نمی کند نه خسرو نه قیصر و نه اسکندر و نه بخت نصر. خسرو (۹۵) سر کرده ایرانیان و شاه ایشان بود اما چه تفاوتی نازمیان ایرانیان و ترکان هست! قیصر و اسکندر شاه یونانیان (۹۶) بودند باز چنین تفاوتی در میان یونانیان و ترکان هست! اما بخت نصر سر کرده بابلیان و نبطیان بود، اما چه تفاوتی در میان ایشان و ترکان بود! این دلیل روشنیست برای اثبات عقیده ای که درباره این شاه (تیمور) دارم (۹۷).

«دلیل دوم که مرا به آرزوی دیدار او برانگیخت آن چیز است که زهاد و مشایخ اسلام در مغرب گفته اند». آنچه را که پیش ازین آورده ام بیان کردم (۹۸).

سپس او بمن گفت: «من دیدم شما نامی از بخت نصر و خسرو و قیصر و اسکندر بر دید، اگر چه من از طبقه ایشان نبودم، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، در صورتیکه من از سرداران ایرانم (۹۹). هم چنانکه من نیز بر تخت نماینده سلطانم (۱۰۰). (درباره شخص پادشاه) او آنجاست و جنبشی بسوی صف مردان) که در پشت او ایستاده بودند کرد. کسی که در میان ایشان منظور بود نیز (ایستاده) بود. ناپسروی بود که با مادرش پس از مرگ پدر (این پسر) زناشویی کرده و ساطلمش (۱۰۱) بود. ولی او را نیافت و کسانی که در آن صف بودند گفتند بیرون رفته است.

سپس بسوی من برگشت: «بخت نصر از کدام قوم بود؟» «من پاسخ دادم: «در میان مردم درین زمینه عقاید متفاوتست. برخی میگویند نبطی بوده است یعنی از آخرین شاهان بابل (۱۰۲) و برخی میگویند اولین ایرانیست.

گفت: «یعنی او از بازماندگان منوچهر است (باجم نوشته میشود و با تلفظی که در میان جیم و شین است خوانده میشود)، نام یکی از نخستین ایرانیانست، معنی این «سیمین روی» است و این بواسطه زیبایی اوست، از کلمه فارسی «مینو» بمعنی سیم با حذف حرف «یا» و تخفیف آن به «منو» و کلمه «بهر» یا «شهر» بمعنی روی پس «منو شهر می شود» (۱۰۳) گفتم: آری چنین آمده است».

سپس گفت: «من از سوی مادر بمنو شهر می پیوندم». در اهمیت این گفته با مترجم بحث کردم و گفتم: «این دلیل دیگر بر فزونی اشتیاق من بدیدار او (تیمور) است» (۱۰۴).

سپس شاه گفت: «کدام يك از این دو نظر درباره او (بخت نصر) به

عقیده شما درست تر است؟». پاسخ دادم: «آنکه او از آخرین پادشاهان بابلست». وی در هر حال بیان کرد که عقیده دیگر برتری دارد. گفتم: «بگذارید بعقیده الطبری (۱۰۶) برگردیم زیرا او مورخ و وارث سنن مردم است و هیچ عقیده‌ای روا تر از عقیده او نیست (۱۰۶). گفت: «از طبری (۱۰۷) پیروی نخواهیم کرد بگذار او (مترجم) درباره تاریخ تازیان و ایرانیان با شما گفتگو کند». گفتم: «من نیز بسهم خود از نظر طبری گفتگو خواهم کرد» (۱۰۸). باین بحث پایان داده خاموش شد.

برایش خبر آوردند که دروازه های شهر را باز کرده اند و قضاتی که بیرون رفته بودند (۱۰۹) و وعده (تسلیم) داده بودند تصور کرده اند (۱۱۰) که بجوانمردی (۱۱۱) عفو عمومی داده است.

برای جراحتهی که در زانویش داشت او را از برابر ما بردند (۱۱۲) و بر اسبش نشاندند لگام اسب را محکم گرفت و راست روی زین نشست (۱۱۳) و سازندگان در گرداگرد وی می نواختند و با آهنگ آن براه افتادند؛ بسوی دهمشقی راند تا از قبر منجك گذشت و بدروازه جاییه رسید (۱۱۴).

در آنجا بیارعام نشست و قضاة و اعیان شهر بر و وارد شدند و من نیز با ایشان بودم، بایشان اشاره کرد که باید بروند و بشاه ملك نایب خود گفت بایشان خلعت بدهد تا مقام رسمی ایشان را [تایید کند] (۱۱۵)، اما بمن اشاره کرد بنشینم و من در برابرش جای گرفتم.

سپس امرای دربارش را که مامور کارهای ساختمانی بودند بخود خواند، ایشان سرکاران و مهندسان را آوردند و درین گفتگو کردند که اگر آب ها را از خندقها بکشند بارك شهر راه بازمی شود یا نه مدتی درین باره سخن راندند و انجمن کردند و سپس رفتند (۱۱۶).

من نیز پس از اجازه یافتن بسوی خانه خود که در اندرون شهر بود رهسپار شدم. مدتی در خانه را بروی خود بستم (۱۱۷) و مشغول نوشتن شرح سرزمین مغرب شدم که آنرا از من خواستار شده بود. آنرا در ظرف چند روز نوشتم (۱۱۸) و چون باو دادم آنرا از دستم گرفت و بکاتب خود (۱۱۹) دستور داد که بمغولی (۱۲۰) ترجمه کند.

باجدی بیشتر بر محاصره قلعه افزودند و منجنیق و نفت انداز و خشت-انداز و قلعه کوپ (۱۲۰) بکار بردند و در چند روز منجنیق و وسایل مانند آن در برابر قلعه برپا بود. محاصره بیش از پیش سخت می شد و بر مردم فشار می آورد و ساختمان آن از هر سوی ویران شده بود سپس مردمی (که از آن دفاع میکردند) و در میان شان عدّه بسیاری بودند که در خدمت سلطان بودند و وی ایشان را در آنجا گماشته بود خواستار صلح شدند. تیمور به ایشان غفو عمو می داد و چون ما را نزاد و بردند قلعه بکلی ویران شده و اثری از آن (۱۲۲) باقی نبود.

از مردم شهر چندین رطل پول جبراً گرفت و همه اموال و مراکب و سراپرده هایی را که سلطان مصر در آنجا گذاشته بود ضبط کرد (۱۲۳). سپس دستور تاراج خانهای مردم شهر را داد و دارایی و ائانه (۱۲۴) ایشان را بغارت بردند. ائانه و لوازم کم ارزش خانها که مانده بود سوزاندند و شراره آتش از دیوار خانها بالا رفت (۱۲۵) که آنها را از چوب ساخته بودند. این حریق چنان دامنه پیدا کرد که بمسجد بزرگ رسید (۱۲۶) شراره ها بطاق آن رسید و سربها گداخته شد و طاق دیوارهای آن فرو ریخت (۱۲۷). این کار بسیار نامردانه و کربه بود ولی تقدیر کار در دست خداست با آفریدگان خود هر چه می خواهد می کند و در قلمر و خود آنچه می

خواهد تصمیم بآن میگیرد.

هنگام اقامت من در حضور سلطان تیمور روزی که مردم قلعه را بخشید (۱۲۸) و عفو عمومی داد یکی از بازماندگان خلفای مصر از اعقاب الحاکم خلیفه عباسی که الظاهر بیبرس او را (بخلاف) نشاندم بود (۱۲۹) نزد او آمد. از سلطان تیمور احقاق حق خواست و از او خواستار شد ویرا بجای نیاکانش بخلافت بنشانند.

سلطان تیمور با و پاسخ داد: «قضاة و فقها را میخوانم تا درباره کار شما با ایشان رای بزنم و اگر بسود شما رای دادند شما را به حق خود می رسانم».

تیمور فقها و قضاة را فراخواند (۱۳۰). مانزد او رفتیم، آن مردی هم که مقام خلافت را می خواست آمده بود عبد الجبار با و گفت: «این دیوان عدالتست، سخن بگو».

او (الحاکم) گفت: (این خلافت از آن نیاکان ماست و سنت آن معتبر است و بنابر آن مقام (خلافت) از آن بنی العباسست تا آنگاه که جهان پایدارست. من بیش از آن کسی که اکنون در قاهره این مقام را دارد سزاوار آنم و دعوی من درست ترست از کسی که بی حق (قانونی) به آن رسیده است. (۱۳۱).

عبد الجبار از هر يك از ما خواست درین زمینه سخن گویم. ما تا چندی خاموش بودیم سرانجام از ما پرسید: «درباره این سنت چه میگوئید؟» برهان الدین بن مفلح گفت: «این سنت معتبر نیست». سپس عقیده مرا جویا شد، من پاسخ دادم: «هم چنانکه شما گفتید این سنت معتبر نیست».

سلطان تیمور گفت: «پس چه چیز خلافت را تا این دوره از اسلام عباسیان داده است؟». این پرسش را مستقیماً از من کرد (۱۳۲) و من پاسخ دادم:

«خدای پشتیبان شما باشد: پس از مرگ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مسلمانان اختلاف داشتند که آیا بر مؤمنان لازمست فرمانروایی در میان خود داشته باشند که کارهای دینی (۱۳۳) و دنیوی ایشان را به عهده بگیرد. دسته‌ای ابن عقیده را داشتند و خارج از ایشان بودند - که لازم نیست. اکثریت عقیده داشت که لازمست ولی درباره (قانونی) بودن این حمایت (از نظر سنت) درین مورد موافقت نداشتند. همه شیعیان باستناد وصیت (۱۳۴) متکی شدند که پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وسلم!) علی را بخلافت برگزیده است، اگرچه شیعه خود در باره خصوصیات جانشین اخلاف علی پس از او عقاید مختلفی دارند که بشمار در نمی‌آید (۱۳۵). اهل سنت در رد این (اصل لازم) وصیت متفق اند و یگانه موردی که برای آن حمایت هست اجتهاد است و منظور ایشان اینست که مسلمانان باید منتهای دقت را در انتخاب مرد درستکار و باهوش و عادل بکنند و او را راهنمای کارهای خود بدانند (۱۳۶).

هنگامی که عاریان بسیار شدند وصیت (در باره خلافت) به عقیده ایشان از خاندان حنیفیه (۱۳۷) بخاندان عباسی منتقل شد و ابوهاشم بن محمد بن حنفیه محمد بن علی بن عبدالله بن عباسی را بخلافت برگزید. وی دعائی بهر همه خراسان فرستاد ابو مسلم (۱۳۸) این دعوت را بهر همه جا برد و در آنجا فرمانروای خراسان و عراق شد. پیروانش در کوفه مستقر شدند و رای

حکمرانی ابوالعباس السفاح (۱۳۹) را اختیار کردند که پسریشوای این دعوت بود و ایشان خواستار آن بودند که این بیعت باتفاق آرای اهل سنت و شیعه باشد. پس بسرکردگان مردم آن روزگار و کسانی که در حجاز و عراق بر سر کار بودند نوشتند تا درباره این حکومت مشورت کنند و همه با انتخاب وی موافقت کردند (۱۴۰). پس همه پیروانش در کوفه با وی بیعت کردند (بخلاف وی) با موافقت و تصویب عموم (۱۴۱).

«او (السفاح) برادر خود المنصور را بجانشینی خویش برگزید (۱۴۲) والمنصور نیز برای جانشینی پسران خویش را در نظر گرفت بنابراین آن (خلافت) در میان ایشان (بنی العباس) ادامه یافت یا با انتخاب یا بتعین مردم روزگار تا المستعصم که آخرینشان در بغداد بود. سپس هنگامیکه هو لاگو بغداد را گرفت و او را هلاک کرد خویشانش پراکنده شدند و یکی از ایشان احمد الحاکم از بازماندگان الرشید خود را بقاهره رساند آنجا الظاهر بیرس در مصر (۱۴۳) بادستیاری امرای لشکر وقفها او را باین مقام برگزید. این مقام با افراد خاندان او منتقل شد تا بکسی که اکنون در قاهره است رسید و هیچ چیز برخلاف آن معلوم نیست».

او (تیمور) پس از آن بآن مدعی گفت: «گفته قضاة قههارا شنیدی بنظر می آید که بزعم من هیچ گونه حقی برین دعوی بآن (خلافت) نداشته باشی، پس برو خدا ترا بر راه راست راهنمایی کند».

بازگشت از نزد تیمور بقاهره

پس از آنکه من ویرا ملاقات کردم و مرا از دیوار پائین فرستادند که نزد او بروم چنانکه پیش ازین آورده ام (۱۴۴) یکی از دوستانم (۱۴۵) که بواسطه وقت و آمدن بایشان رسوم ایشان را میدانست مرا راهنمایی

گرد ارمغانی هرچند هم که کم بها باشد باو بدهم، زیر این روش ثابتی در ملاقات با امرای ایشانست (۱۴۶) پس بنا برین من از بازار کتاب فروشان يك مجلد مصحف (۱۴۷) بسیار عالی در ۰۰۰۰، يك سجاده بسیار زیبا يك نسخه از منظومه معروف البرده اثر البوصیری (۱۴۸) در ستایش پیامبر صلی الله علیه وسلم - و چهار جعبه حلواي بسیار خوب قاهره (۱۴۹) انتخاب کردم این هدایا را گرفتم و نزد وی بردم و وی (تیمور) در آن زمان در قصر ابلق (۱۵۰) دربارگاه نشسته بود .

هنگامی که دیدم وارد شدم بر پا خاست و بمن اشاره کرد درست راست او بنشینم من آنجا نشستم برخی از امیران جغطای در دوسوی او بودند . پس از آنکه اندك زمانی آنجا نشستم روبروی او رفتم و بارمغان هایی که برده بودم و بدست خدمتگزارم بود اشاره کردم . آنها را بزمین گذاشتم و او روبرو بمن کرد (۱۵۱) . پس قرآن را گشودم و چون آنرا دید بشتاب برخاست و آنرا روی سر گذاشت (۱۵۲) . سپس قصیده برده را باو دادم از من درباره آن و گوینده اش پرسید و من آنچه میدانستم درباره آن گفتم . سپس سجاده را باو دادم که گرفت و بوسید پس از آن جعبه های حلوا را در برابرش گذاشتم بر رسم ادب (۱۵۳) اندکی از آن خورد و بازمانده را در میان حاضران پخش کرد . همه آنها را پذیرفت و وانمود کرد که پسندیده است .

سپس من در اندیشه عباراتی بر آمدم که هر چه در خاطر داشتم در باره خود و همراهانم در آنجا (۱۶۵) بیان کنم و باو گفتم : «خدای یار شما باشد مطلبی دارم که می خواهم در حضور شما بیان کنم» .

گفت : «بگوی» و من گفتم :

من ازین سرزمین یدو معنی غریبم (۱۵۵). نخست آنکه ازدیبار
مغربم و (۱۵۶) دیگر آنکه از قاهره (دورم) که خاندان و نژاد من در آنجا
هستند (۱۵۷). امیدوارم چنان از سرپرستی شما بر خوردار شوم و اندیشه
شمارد باره من چنان باشد که مرادین غربت دلداری دهد.

پاسخ داد: «آنچه می خواهی بگو در باره ات انجام خواهم داد».
گفتم: «درنگ من در غربت سبب شده است آنچه را می خواستم
فراموش کنم. شاید شما که خدا یار تان باشد، بدانید در خواست من
چیست (۱۵۸)».

پاسخ گفت: «از شهر بلشکر گاه بیا (۱۵۹) و در پیش ما (بمان)
بخواست خدا در خواستهای ترا برمی آورم».

باو گفتم: «درین زمینه بنایت خود شاء ملک دستوری بدهید». باو
اشاره کرد که اینکار را بکند (۱۶۰). ازو سپاسگزاری کردم و از خدا
برایش برکت خواستم و گفتم: «(در خواست) (۱۶۱) دیگری هم دارم».
پرسید: «چیست؟»

پاسخ دادم: «این حفاظ قرآن (۱۶۲)، کاتبان، اعضای دفتری و
مدیران از کسانی هستند که سلطان مصر درینجا گذاشته و اکنون زیر دست
شما هستند. قطعاً شاه (۱۶۳) ایشان را از لطف خود بی بهره نخواهد
گذاشت (۱۶۴). توانائی شما بسیار است قلمرو شما بعمال اداری در رشته
های مختلف بیش از احتیاج دیگرانست (۱۶۵)».

ازمن پرسید: «درباره ایشان چه می خواهی!»
گفتم: «زنهار نامه ای (۱۶۱) که در هر موقع از آن برخوردار شوند»

بکاتب خود گفت: فرمانی درین زمینه بنویس.

سپس شکرگزاری کردم و از خدا برای وی برکت خواستم و با کاتب او بیرون رفتم تا آنکه زنهار نامه نوشته شد و شاه ملک آنرا بمهر سلطان (۱۶۷) رساند. سپس بسوی سرای خود (۱۶۸) روانه شدم.

هنگامی که عزیمت تیمور نزدیک شد و عزم کرد از دمشق (۱۶۹) رهسپار شود روزی برو وارد شدم پس از آنکه مراسم معمولی (۱۷۰) را بجا آوردم و بمن کرد و گفت: «شما استری درین جا دارید؟» (۱۷۱). پاسخ دادم: «آری».

گفت: «استر خوبیست».

پاسخ دادم: «آری».

گفت: «آرامی فروشید؟ من آنرا از شما می خرم».

پاسخ دادم: «خدای یارت باشد - کسانی چون من بکسانی چون شما چیز نمی فروشند، من آنرا بشماره آورد (۱۷۲) می دهم، اگر هم استران دیگری می داشتم می دادم».

گفت: «تنها مقصود من این بود پاداشی بسخاوت شما بدهم» (۱۷۳).

جواب دادم: «مگر هیچ گونه جوانمردی مانده است که درباره من نکرده باشید؟ در کنکاش با نزدیکان خود مقامی بمن دادید و مهربانی و بزرگواری کردید - امیدوارم که خدای بهمان اندازه بشما پاداش بدهد».

وی خاموش ماند من نیز همان گونه. هنگامی که در حضور او بودم

استر را آوردند و من دیگر آنرا ندیدم (۱۷۴).

روز دیگری که برو وارد شدم از من پرسید :

« آیا بقاهره سفر می کنی ؟ » .

پاسخ دادم : خدای یارشما باشد - در حقیقت یگانه آرزوی من (خدمت) بشماست زیرا که مرا پناه دادید و از من پشتیبانی کردید . اگر سفر بقاهره برای خدمت شما باشد البته میروم و گر نه میلی باین کار ندارم . (۱۷۵)

گفت : نه ولی شما نزد خاندان و مردم خود بر می گردید» (۱۷۶) .

روبه پسرش کرد (۱۷۷) که عازم رفتن بشقحب بود که چرا گاه بهاری ستورانش بود (۱۷۸) و با او بنای گفتگو را گذاشت . عبدالجبار دانشمندی که مترجم بود بمن گفت : «سلطان از شما به پسرش سفارش میکند» (۱۷۸) «من برای او از خدا برکت خواستم .

سپس من با خود اندیشیدم که سفر با پسروی ظاهراً آینده روشنی ندارد (۱۸۰) و برای من مرجح خواهد بود (۱۸۱) بصفه بروم که نزدیکترین بندر بماست (۱۸۲) . چون آنرا باو گفتم پذیرفت و سفارش مرا بسفیری که از جانب حاجب صفد، ابن الدواداری (۱۸۳) آمده بود کرد . پس من با او (تیمور) وداع کردم ، رهسپار شدم (۱۸۴) .

راهی را که با آن سفیر (پیش گرفتم) باعث اختلاف (۱۸۵) در میان ما شد، پس من از وجدا شدم و او هم از من جدا شد، بادسته ای از دوستانم سفر کردم . اما یک دسته چادر نشین (۱۸۶) که در سر راه پیدا شدند راه را بر ما گرفتند و آنچه داشتیم دزدیدند . ما (تقریباً) برهنه (۱۸۷) از دستشان

بدهکده‌ای از آنجا گریختیم و پس از دو سه روز بصیبه (۱۸۹) رسیدیم
جامهای دیگری بدست آوردیم و از آنجا بصفد (۱۸۸) رفتیم و چند روزی
در آنجا ماندیم.

سپس یکی از کشتیهای ابن عثمان سلطان آسیای صغیر از آنجا گذشت
(۱۹۰)، در آن سفیری بود که از نزد سلطان مصر پیش اورفته بود و اکنون
باجواب پیغام باز می گشت (۱۹۱). با ایشان بغزه (۱۹۲) رفتیم و در آنجا
پیاده شدم و بقاهره سفر کردم. در ماه شعبان آن سال یعنی ۸۰۳ (۱۹۳)
بآنجا وارد شدم.

سلطان فرمانروای مصر از دربار خود سفیری (۱۹۴) نزد تیمور
فرستاده بود برای پذیرفتن صلح که او (تیمور) از وی (سلطان) خواستار
شده بود. او (سفیر) پس از من (۱۹۵) نزد او (تیمور) رفت و پس از ادای
ماهوریت خود (بقاهره) بر می گشت و پس از من برگشته بود. یکی از
دوستانش را پیش من فرستاد بگوید «امیر تیمور بتوسط من بهای استری را
که از شما خریده فرستاده است. اینجاست زیرا که وی (تیمور) از ادای
این پولی که بشما مدیون بوده است خوش خواهد شد» (۱۹۶).

گفتم: نمی پذیرم مگر آنکه سلطانی که شمارا نزد او فرستاده است
اجازت دهد و گرنه رد خواهم کرد. بزودی نزد رئیس دولت (۲۹۷) رفتیم
و او را از آن آگاه کردم. گفت: «چه چیز شمارا ناراحت میکند؟» گفتم:
«روانیت این را آشکار کنم (یعنی این پول را بپذیرم) بی آنکه شما را از آن
آگاه کرده باشم. او ازین کار چشم پوشی کرد و پس از چندی آن تنخواه را
برایم فرستاد. آورنده پول عذر میخواست که مبالغ کامل نبوده است و خدا

را شاهد می گرفت که باو همین اندازه داده اند . خدای را برای رهایی
خوبستن سیاس گزارم .

از آن زمان (۱۹۸) نامه ای (۱۹۹) بحکمران مغرب (۲۰۰) نوشتم
و در آن از آنچه در میان من و تیمور سلطان تاتار گذشته بود و چگونه در
دمشق بیدار اورسیده بودم (۲۰۱) آگاهی دادم . این مطالب را در قسمتی
از آن نامه (۲۰۲) گنجانیدم و بشرحی بود که ازین پس می آید :

«اگر از راه ملاحظت از آسایش من (۲۰۳) جویا شوید، شکر خدا را
که در کمال خوبیست . سال گذشته (۲۰۴) به همراهی سلطان بدمشق رفتم
هنگامی که تاتار ها با پادشاه خود (۲۰۵) از سوی آسیای صغیر و عراق
بدان جانب می آمدند، تیمور حلب و حماد و حمص و بعلبک را گرفته و همه
آنها را ویران کرده بود و سر بازش بی شرمانه ترین بی رحمی ها را در
آنجا کرده بودند که هرگز شنیده نشده بود . سلطان (فرج) بالشگریانش
بشتاب بسیار برای رهایی آن سرزمین آمد و نخست بدمشق رسید . مدت
یک ماه (۲۰۶) در آنجا در برابر وی (تیمور) بود سپس بقاهره بازگشت و
بسیاری از امرا و قضاة را در آنجا گذاشت . من در میان کسانی بودم که
وی در آنجا رها کرده بود .

«شنیدم که سلطان تیمور از آنها سراغ مرا گرفته است، پس من جز ملاقات
وی چاره نداشتم (۲۰۷) . از دمشق نزد وی رفتم و در کنکاشی که کرده بود
حاضر شدم . مرا به هربانی پذیرفت و وی را بعفو عمومی مردم دمشق (۲۰۸)
و اداری کردم . سنی و پنج روز از بامداد تا شب (۲۰۹) با وی بودم سپس
مرا مرخص کرد و بامن وداع کرد و باخوش آیدترین وضعی (۲۱۰) از وی

جداشدم و بقاهره باز گشتم .

«از من سراغ استری را گرفت که با خود داشتم و ناچار آن را باو دادم، خواستار خرید آن شد. امامن (بفروختن آن را بوی) رضاندادم، بواسطه مهرربانی هائی که با من کرده بود. لیکن چون بمصر باز گشتم بدست یکی از فرستادگان سلطان (فرج) که در آنجا بود بهای آن را برای من فرستاد (۲۱۱). خدای را شکر فراوان گذاردم که مرا از بدبختی های این جهانی رهایی بخشید (۲۱۲).

«این تاتارها (۲۱۳) کسانی هستند که از دشت های ماوراءالنهر در میان آن رود و چین در ۶۲۰ فرماندهی شاه معروفشان چنگیز خان (۲۱۴) برخاسته اند. همه سرزمین شرق راتا عراق عرب از سلجوقیان و دست نشاندگانش گرفته اند. وی قلمرو خود را در میان سه تن از پسرانش جغتای طولی و لوشی خان تقسیم کرد .

«جغتای مهترایشان (۲۱۵) بود سهم وی ترکستان، کاشغر، الصاغون (۲۱۶)، الشاش (۲۱۷)، فرغانه و سرزمین ماوراءالنهر شد. سهم طولی سرزمین خراسان عراق عجم، ری تا عراق عرب، فارس، سرزمین سجستان و سند شد. پسران وی کبلای و هولاً گو بودند . سهم دوشی خان سرزمین قبیچاق و صرای و سرزمین ترکان خوارزم (۲۱۸) شد .

«برادر چهارمی نیز داشتند بنام اوگدای رئیسشان (۲۱۹) را خان می نامیدند که به معنی صاحب تختست و مقامی برابر با مقام خلیفه در میان مسلمانان دارد . وی مرد و جانشینی نداشت و مقام خانان او بکبلای رسید سپس یه پسران دوشی خان امیران صرای . پادشاهی تاتار در میان این سه خاندان باقی ماند .

«هولاگو (۲۲۰) بغداد و عراق عرب را تا دیار بکر و رود فرات گرفت، پس بسوریه تاخت و آنجا را نیز گشاد سپس آنجا (سوریه را) ترك كرد اما پسرانش چندین بار بآنجا تاختند و لیکن سلاطین ترك مصر (۲۲۱) ایشان را از آنجا می رانند تا اینکه فرمانروائی بازماندگان هولاگو در هفتصد و چهل (۲۲۲) پایان رسید .

«پس از ایشان شیخ حسن النوبین (۲۲۳) و پسرانش حکم رانندند . قلمرو وی در میان دسته های مختلف این سلسله تقسیم شد، دشمنی ایشان با فرمانروایان سوریه و مصر پایان رسید .

«سپس در سالهای هفتاد یا هشتاد از سال هفتصد امیری در ماوراءالنهر پدیدار آمد از خاندان بنو جغتای که نامش تیمور بود که در میان مردم بنام تمر خوانده میشود . سرپرست پسری بود از بازماندگان جغتای از سوی نیاکان که باوی خویشی داشتند و همه پادشاهان بودند و وی یعنی تیمور بن - طغان (۲۲۴) از سوی پدر عم زاده ایشان بود . وی سرپرست یکی از ایشان شد که ولیعهد بود و محمود نام داشت و مادرش صرغمش (۲۲۵) را بزنی گرفت سپس بر همه سرزمین تاتارها استیلا یافت و تا دیار بکر را گرفت .

«سپس بآسیای صغیر و هند لشکر کشید لشکریانش همه این نواحی را تاراج کردند قلعه ها و شهرها را ویران کردند . مدت ها گذشت تا دوباره آباد شدند (۲۲۶) . سپس بسوریه تاخت و آنچه معروفست در آنجا کرد خدای گواه کارهای اوست (۲۲۷) ، سر انجام بسرزمین خود بازگشت و خیر رسید که آغاز کرده است بسمرقند (۲۲۸) پایتخت خود باز گردد .

«این مردم باندازه ای هستند که نمیتوان شماره آنها را بدست آورد

اگر بیک میلیون تخمین بز نیم کم نیست و کمتر از آن نمیتوان گفت . هنگامی که چادرهای خود را بر پا کنند تمام فضا را پر می کند، هنگامی که لشکر یا نشان وارد سرزمین پهناوری هم بشود باز جا برای ایشان تنگ است (۲۲۹) . در تاخت و تاز و تاراج و کشتار مردم و بکار بردن هر گونه خشونت باعث حیرتند (۲۳۰) زیرا از جوانی باینکارها خومی گیرند (۲۳۱) (درین مورد) از سنن تازیان بدوی (۲۳۲) پیروی میکنند .

«این شاه تیموریکی از بزرگترین و تواناترین شاهان (۲۳۳) ایشان است . برخی او را عارف مشرب و برخی دیگر دارای عقیده رافضی میدانند زیرا که دیده اند برای افراد خاندان (علی) برتری قائلست برخی دیگر وی را معتقد بجادو و طلسم دانسته اند، ولی سندی برای هیچیک از اینها نیست، تنها وی بسیار هوشمند و روشن بین بوده است (۲۳۵) با استدلال و گفتگو (۲۳۶) درباره آنچه میدانسته و نمی دانسته پابست بوده است .

«در حدود شصت هفتاد سال (۲۳۷) دارد زانوی راستش لنگ شده چنانکه خودش می گفت در جوانی (۲۳۸) هنگام سواری تیری بآن خورده است (۲۳۸) . بنابراین هنگامی که می خواست اندک مسافتی را بپیماید پای خود را می کشید و هنگامی که می خواست راه دوری را طی کند چندتن او را روی دست می بردند . وی از کسانی است که مورد عنایت خدا بوده - خدا تواناست و توانائی را بهر کس از آفریدگان خود بخواند می بخشد.»

سومین و چهارمین و پنجمین بار انتساب او بمقام قضا در قاهره
هنگام اقامت در آن روزها در نزد تیمور غیبت من از قاهره طولانی شد خبری درباره من پیچید که من مرده ام (۲۴۰)، برای مقام قضاوت و برای ادای وظایف [آن مقام] یکی از دانشمندان مالکی جمال الدین الاقرهسی

(۲۴۱) را در نظر گرفته بودند. مردی بود دارای دانائی و خویشتن داری، درست کار و وظیفه شناس از آنچه مردم بدان راغبند (۲۴۲) خودداری می کرد و در کارهای دینی بسیار خرده بین بود. در آغاز ماه جمادی الاخر آن سال بکار گماشته شده بود (۲۴۳). پس هنگامی که بقاهره برگشتم (۲۵۴) ایشان تغییر عقیده دادند و توجهشان بسوی من برگشت (۲۴۵) و در اواخر شعبان (همان) سال مرا بسمت قضا برگزیدند (۲۴۶) و من همچون زمان گذشته (۲۴۷) بدرستی وظایف خود را دنبال کردم. منافع [خصوصی] را در نظر نگرفتم و عادلانه درباره متهمین قضاوت می کردم.

پس با مخالفت کسانی که قضاوت شرافتمندانه نمی کنند و خود درست حکم نمی کنند برخورددم. ایشان در میان افتادند که سلطان یکی از قضاة مالکی را که جمال الدین البساطی (۲۴۸) نام داشت بقضابنشانند. وی برای این مقصود رشوتی بیکی از میانجی ها داده بود که برفع او بمیان آید قسمتی از دارائی خود را داده بود [وقول داده بود] که احکام خود را همواره (۲۴۹) بسود ایشان صادر کند - خدا همه ایشان را کیفر دهد در آخرین روزهای رجب ۸۰۴ (۲۵۰) وارد کار شد. اما سلطان بیشتر در این زمینه اندیشید و از عقیده سابق خود برگشت و این مقام را بمن باز گردانید (۲۵۱). پس کارها بهمان روش که پیش از این بود يك سال تمام و در قسمتی از سال بعد دوام داشت تا آنکه باز البساطی باهمان شرایط و ملاحظات پیشین بکار برگشت، در ششم ربیع الاول سال ۸۰۱ [۲۵۲] مرا دوباره در شعبان سال ۷ [۸۰] (۲۵۳) بدین کار برگزیدند اما بار دیگر نیز در آخرین روزهای ذوالقعدة همان سال (۲۵۴) او را بجای من گماشتند تغییرات در کار آدمی زادگان بدست خدا است (۲۵۵).

حواشی

(۱) در تعریف و نیز در کتاب العبر ابن خلدون بی آنکه تفاوت بگذارند القاب مختلفی به تیمور داده شده است. او را امیر، سلطان و ملک خوانده اند. در سکه هائی که در زمان وی زده اند، معمولاً او را «الامیر الاعظم» یا «الامیر المعظم» خوانده اند و همیشه لقب «گورگان» را آورده اند. (رجوع کنید بکتاب استانی لن پول فهرست سکه های شرقی.

Stanley Lane-Poole, Catalogue of Oriental Coins

ج ۷ ص ۴-۲۰ ج ۱۰ ص ۱۴۱-۱۴۶ و کتاب بار تولد الغ بیک ص ۲۱۹-۲۲۲). «گورگان» یا «گورکان» یعنی «داماد شاهان» یا دارای خویشاوندی سببی با شاهان (نجوم الزاهره. ج ۶ ص ۷۳: ۲۱، ۲۷۹: ۱۹ و کتاب سخنرانیهای بار تولد ص ۲۳۰-۲۳۱، کتاب الغ بیک ص ۳۳-۴۳ دایرة المعارف اسلام کلمه گورخان.

Gurkhan

در منابع فارسی تیمور معمولاً صاحب قران نامیده اند (رجوع کنید بفهرست شرف الدین و نظام شامی).

جالب توجه اینست که از میان همه تاریخ نویسان تازی آن دوره

تنها ابن الفرات تیمور را مدیر مملکت التتار نامیده است (تاریخ ابن الفرات ج ۹ ص ۳۴۴، ۳۷۴، ۵: ۱۷ نیز رجوع کنید به ج ۹ ص ۳۶۲، ۸) در يك جا نیز او را «اتابك» خوانده است (ج ۹ ص ۱۲: ۱۸).

املاي كلمه «تتر» در آثار ابن خلدون تفاوت دارد بشکل عربی آن همیشه در کتاب العبر «تتر» آمده (ج ۵ ص ۵۰۶، ۵: ۵۰۶، ۵۱۵، ۲۴: ۵۲۴، ۲۶: ۵۱۴، ۱۶، ۵۵۷: ۱۲ و جاهای دیگر)، در مقدمه (ج ۲ ص ۱۱۷، ۱۹۲) و کتاب تعریف وی با «ط» یعنی «ططر» آمده است ضبط «ظطر» در نسخه خطی تعریف ورق ۱۳۴: ۱۴۰، ۴: ۱۵ خطای کاتب است.

ابن خلدون تتر را عموماً نام یکی از طوایف ترك می داند.

درباره مفاهیم مختلف «مغول» و «تتر» نامهای قبایل رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام در کلمه تتر Tatar درباره املاي این کلمه نام خاص ترکی در دوره ممالیک رجوع کنید بمقاله ژ. سواژه نامها و لقبهای ممالیک در مجله آسیائی پاریس ۱۹۵۰ ص ۳۱-۵۸

J. Sauvaget. Noms et surnoms des Mamelouks Jour-Asiatique, Paris, 1950, pp. 31-58

(۲) کلمه «بازگشت». دارای اهمیت تاریخیست، زیرا این نخستین رابطه تیمور با سوریه و سرزمین مالیک نبود. پس از فتح بغداد بدست تیمور و فرار احمد بن اویس سلطان بغداد بقاهره (۷۹۵ هجری ۱۳۹۳ میلادی) تیمور در سلوانی نزد سلطان برقوq بمصرفرستاد وازو پیمان دوستی خواست برقوq پس از پذیرائی و مهمان نوازی از سلوان مغول دستور کشتن ایشان را داده این کار سبب شد که تیمور برو بتازد. برقوq نیز از مصر عازم دمشق

و حلب شد و لشکریانش را بکنار فرات فرستاد. تیمور نیز که در راه سوریه بود پس از رسیدن بالروها (ادس) عزم کرد پیش نرود و مانع هر گونه بر- خوردی با لشکریان مماليك در کرانه فرات شود. بنا برین برگشت و با لشکریانش رهسپار هندوستان شد و دهایی پایتخت آن کشور را در ۸۰۰ هـ. ۱۳۹۹ م. گرفت.

هنگامی که تیمور در هند بود خبر مرگ برقوق (۱۵ شوال ۸۰۱ هـ. ۲۰ ژون ۱۳۹۹) را شنید و این واقعه را بهترین فرصت برای حمله بسوریه دانست. بشتاب بسمرقند بازگشت و از راه خراسان، عراق، ارمنستان، ارزنجان و آسیای صغیر بسیواس رسید و مردم آن سرزمین را سرکوبی کرده سپس بسوی حلب رهسپار شد (صفر ۸۰۳ - اکتبر ۱۴۰۰) شهر را ویران کرد و از آنجا از راه حمص و بعلبک بسوی دمشق تاخت. در این لحظه عبر است که ابن خلدون شرح این قسمت از احوال خود را آغاز میکند.

(۳) این اشاره است بسلطان مملوك آن زمان الملك الناصر فرج، یکی از پسران برقوق که در ۷۹۱ هـ. - ۱۳۸۹ م. متولد شده در ده سالگی در ۱۵ شوال ۸۰۱ هـ. ۲۰ ژون ۱۳۹۹ بتخت نشسته است. در ۸۰۸ هـ. ۱۴۰۵ م. از سلطنت عزل شد ولی پس از ۷۰ روز دوباره پیادشاهی برگشت و تا هنگام مرگ در ۳۴ سالگی در ۸۱۵ هـ. : ۱۴۱۲ م. درین مقام بود. رجوع کنید بنجوم الزاهر ج ۶ و ماه بعد و زبده ص ۱۰۶ : ۸.

(۴) دیوان العطا، ابن خلدون هم چنانکه از کتاب العبر (ج ۷ ص ۲۷۹ : و مقدمه ج ۲ ص ۲۰: ۱۲ رجوع کنید بکتاب لین Lane ۲۰۸۵ بکلمه عطا) این اصطلاح عمومی را بکار برده درین جا نیز آورده است و آن اشاره بیولیت که هزینه لشکریان در زمان جنگ بود (جامکیه) و آنرا کار گزاران

یا برخی از ادارات مالیه مصر آنرا فراهم می کردند (ناظر الخاص، ناظر دیوان المفرد). نفقه که اصطلاح رایج برای آنست در ۲۵ ربیع الاول ۸۰۳ هـ. ۱۳ نوامبر ۱۴۰۰ شروع شد بنا بر مندرجات کتاب سلوک ورق ۱۲۴: ۲ و نجوم الزاهره ج ۶ ص ۵۵: ۲ هر يك از ممالیک سلطان ۳۴۰۰ درهم دریافت کردند.

(۵) این اعلان می بایست در ۲۹ ربیع الاول سال ۸۰۳ هـ. ۱۷ نوامبر ۱۴۰۰ م. شده باشد. هنگام تصرف سیواس بدست تیمور (۱۵ محرم ۸۰۳ هـ. ۷ سپتامبر ۱۴۰۰ م) پیشوایان شامی حلب بخطر پی بردند و پی در پی بمردم قاهره اعلام خطر می کردند. اما این استعانت را در قاهره چندان جدی نگرفتند و در مصر تهیه ای برای جنگ با تیمور نکردند چنانکه ابن تغری بردی با لحن تلخی می نویسد: «بالا ترین هدف هر يك (از امیران قاهره) این بود که پادشاهی قاهره را بدست آورند و دیگران را از میدان بدر کنند.» (نجوم ج ۶ ص ۴۶: ۱۲)

چون در ۲۵ محرم ۸۰۳ هـ. ۱۷ سپتامبر ۱۴۰۰ م. بقاهره خبر رسید که تیمور ملاطیه را گرفته و پیشروان لشکر بانس بعین تاب رسیده اند سلطان فرج خلیفه و قضاة و امیران قاهره را بخود خواند و با ایشان گفتگو کرد چگونه از بازرگانان می توان پول برای بخش کردن بین لشکریان گرفت.

پس از گفتگوی دراز عزم کردند امیری را مخصوصاً بسوریه بفرستند تا از خبری که رسیده بود جو یا شود. کسی که مأمور این کار شد امیر اسن بغا بود که در ۵ سفر ۸۰۳ هـ. ۲۵ سپتامبر ۱۴۰۰ از قاهره رفت. سلطان و مشاوران وی در قاهره هنوز از خطری که متوجه حلب و

دمشق بود درست آگاه نبودند و ابن تغری بردی اوضاع را چنین نشان می‌دهد: «بی اعتنائی و بی‌قیدی نماینده کارهای قاهره بود و دلیل آن نبودن نیروی مرکزی و عقاید مختلفی بود که داشتند» (نجوم ج ۶ ص ۴۷: ۱۵).

تنها در ۲۴ صفر ۸۰۳ - ۱۴ اکتبر ۱۴۰۰ بود که گزارشی از نایب حلب امیر تمر دناش و از امیر اسن بغا رسید که خبر نزدیک شدن تیمور بعین تاب را تأیید کرد. تنها پس از آن بود که فرج برای لشکر کشی بسوریه جداً تهنیه دید (نجوم ج ۶ ص ۴۷-۴۸).

يك ماه دیگر هم سپری شد تا آنکه تصمیم قطعی برای فرستادن لشکر از قاهره بگیرند. قاهره از خطر حقیقی بدشواری آگاه بود. حتی هنگامی که خبر گرفتن حلب بدست تیمور (۲۵ ربیع الاول ۸۰۳ هـ - ۱۳ نوامبر ۱۴۰۰ م) رسید نخست باور نکردند. اما پس از آنکه نماینده مخصوص فرج بقاهره رسید و خبر گرفتن حلب را تأیید کرد. «در برابر بزرگترین دشمن که سرزمین‌ها را گرفته و بحلب رسید، و کودکانرا کشته ... و مساجد را ویران کرده است ...» جهاد اعلان کردند. (نجوم ج ۶ ص ۵۵: ۷).

بنا بر گفته ابن خلدون «سلطان بلشکریانش فرمان داد بسوریه رهسپار شوند». بدینگونه سه ماه در تردید و مسامحه سلطان و امیران وی در قاهره گذشت این می‌رساند که شدت زد و خورد های مغول و مملوکان که چند ماه کشیده بود اکنون باوج خود رسیده است.

(۶) وظیفه، در مدت اقامتش در مصر تا آن وقت ابن خلدون مشاغل بسیار داشته است. نخستین انتخاب رسمی او در مصر در زمان برقوق

تدریس او در مدرسه قمحیه در قاهره در ۷۸۶ هـ. ۱۳۸۴ م. بوده است .
(کتاب العبرج ۷ ص ۴۵۲ : ۲۴ منهل ورق ۴۹ آ : ۱۹ سخاوی ج ۴ ص ۱۴۹ :
۶ نیز رجوع کنید بمقریزی کتاب خطط ج ۲ ص ۳۶۴، ۳۷۴) . این مدرسه
را صلاح الدین بنانهاد و مخصوص تدریس فقه مالکی بود. ابن خلدون
بمدیری دروس انتخاب شده بود و چندین سال در این مقام بود .

ابن خلدون نیز مدرس فقه مالکی در مسجد برقوق بود که بنام ظاهریه در
شارع بین القصرین بود تا آنکه بحج برود (کتاب العبرج ۷ ص ۴۵۳ : ۴) .
پس از بازگشت از مکه در ۷۰۹ هـ . ۱۳۸۸ م. برقوق وی را به تدریس
حدیث در مدرسه صرغتمش که امیر سیف الدین صرغتمش تأسیس کرده و
موقوفات بر آن مقرر کرده بود گماشت . (ابن الفرات ج ۹ ص ۵۹ : ۱۶ خطاط
ج ۲ ص ۴۰۳) .

پس از کناره گیری ابن خلدون از مدرسه صرغتمش ریاست خانقاه
بیرسیه که از مؤسسات بسیار مهم صوفیه بود باو سپرده شد و این مقامی
بود که نه تنها بر حیثیت وی می افزود بلکه سود های فراوان برای وی داشت
(تعریف نسخه خطی آ ورق ۶۳ آ : ۷ و ب : ۹) .

وظیفه این جا اشاره بمقامهای آموزگاری و مشاغل دیگر او نیست
بلکه مقصود مقام قضای اوست . ابن خلدون دوبار بعنوان قاضی مالکیان
قاهره هنگام اقامت در مصر اشتغال داشته است . بار اول در ۱۹ جمادی الاخر
۷۸۶ هـ . ۱۱ اوت ۱۳۸۴ م. که برقوق او را بدین سمت گماشت ولی بسبب
مخالفتی که اصلاحات قضایی وی فراهم کرده بود و مخالفت دیگری که با
او میکردند ازین مقام برکنار گردید در ۷ جمادی الاولی ۷۸۷ هـ . ۱۷
ژوئن ۱۳۸۵ م. جزئیات این مطلب را در عبرج ۵ ص ۴۵۲ - ۴۵۵ و مقدمه

چاپ دو سالان ج ۱ ص ۷۴-۸۱ آمده است).

باردوم ابن خلدون را بمقام قاضی مالکی چهارده سال بعد در ۱۵
رمضان ۸۰۱ هـ - ۲۲ مه ۱۳۹۹ م. برگزیدند ولی سه ماه پس از مرگ برقوق
یعنی در ۱۲ محرم ۸۰۳ هـ : سپتامبر ۱۴۰۰ م. بار دیگر او را خلع
کردند (تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۵ آ : ۲۴) بسبب همان زمینه چینی
های سابق.

پس وی از زندگی اجتماعی کناره گرفت می گوید «من بسر گرمی
های سابق خود بتدریس و مطالعه و تألیف کتاب برگشتم تا هنگام سفر
سلطان بسوریه برای اینکه تیمور را از قلمرو خود براند» (نسخه خطی
آ ورق ۷۶ آ : ۱۸)، ابن خلدون بنابرین درین زمان هیچ کار رسمی و
مقام اجتماعی نداشته است «از شغل قضا دور شده بود» (ابن حجر ورق ۲۲۳
سخاوی ج ۴ ص ۱۴۶ : ۱۵).

(۷) یشبک الشعبانی در زمان برقوق خزانه دار و بسا دیگری از
امراء سمت مربی (لالا) پسر خردسال برقوق را هم داشت که پس از آن به
نام سلطان فرج بتخت نشست (نجوم ج ۶ ص ۵ : ۱۰) یشبک یکی از امیران
مقتدر دربار شد و سر کرده عده ای بود که در برابر امرای ناراضی از
سلطان سخت پشتیبانی می کردند. پس از فرو نشاندن یکی از سرکشی-
ها یشبک بمقام دوا داری و کاتب نظامی و اجرائیات مصر در شعبان ۸۰۲
هـ - آوریل ۱۴۰۰ م. ارتقاء یافت (نجوم ج ۶ ص ۴۰ : ۲۱) وی درجه ششم
را داشت و وظایف وی سبب شده بود با سلطان روابط نزدیک داشته باشد
زیرا مأمور بود در اجرای اوامر سلطان سرپرستی کند. در لشکر کشی
دمشق یشبک از ریدانیه در ۲ ربیع الثانی ۸۰۱ هـ - ۲۸ نوامبر ۱۴۰۰ م.

رهسپار شد و حال آنکه صاحب منصبان عالی رتبه دیگر پیش از وحرکت کرده بودند (العینی ورق ۳۹: ۱۹، ۱۵) رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۷. درباره شغل دوادار رجوع کنید به بیان ابن خلدون (مقدمه ج ۲ ص ۱۱، ۲۵).

(۸) دلیل رد کردن ابن خلدون را میتوان چنین حدس زد که وی درین زمان در حدود هفتاد سال داشته است و سرگرم کارهای دقیق علمی بوده است و بهمین جهت علاقه نداشته است بسلطان به پیوندند. البته در آن هنگام نمیتوانست پیش بینی کند که این سفر یکی از بالاترین آزمودگی های او را در زندگی ماجراجویانه او فراهم خواهد کرد.

(۹) اینکه یشبک اصرار داشت ابن خلدون به همراهان سلطان به پیوند توضیح آن دشوار است. چون ابن خلدون در آن موقع «خارج از خدمت» بود هیچ گونه اجباری برای رفتن با سلطان نداشت چون در آن زمان سلطان تنها سیزده سال داشت اصرار یشبک نیز باشکال میتواند ناشی از دستور سلطان فرج باشد (سلوک ورق ۲۴: ۲۸ میگوید: اکراه) چندان روشن نیست که ابن خلدون دوست شخصی یشبک بوده باشد چنان که با امیران دیگر دوست بوده است. یشبک تنها از نظر کاردانی و آزمودگی خواستار حضور او بوده است.

(۱۰) در مصر رسم بود که قاضی القضاة مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی در لشکر کشیها با سلطان مملوک همراه باشند. در مصر اختیار کارهای مذهبی در دست قاضی القضاة هر مذهبی بود و این سنت از زمان سلطان بیبرس از ممالیک (۱۲۶۰-۱۲۷۷ م) برقرار شده بود. قاضی القضاة شافعی

را مقدم شمرده بودند زیرا که مذهب رسمی مصر بود. قاضی القضاة شافعی از قضاة دیگر بیشتر نفوذ داشت سرپرستی ازايتام و وصایا و کارهای دیگر سپرده باو بود (رجوع کنید بمقدمه ج ۳ ص ۱-۱۴ و برای جزئیات بیشتر رجوع کنید بکتاب ۱. تیان تاریخ سازمان قضایی در کشورهای اسلام لیون ج ۱، ۱۹۳۸، ج ۲، ۱۹۴۳)

E. Tyan, Histoire de l'organisation judiciaire en pays d'Islam (Lyon, I, 1938, II, 1934).

قاضی القضاة مالکی در آن زمان نورالدین علی بن خلیل بود (نجوم ج ۶ ص ۷: ۹، ۱۰۵۲: ۱ تعریف نسخه خطی آ ورق: ۷۶: ۱۴۰) قاضی القضاة حنفی جمال الدین یوسف الماطی بواسطه بیماری به سوریه نرفت (سلوک ورق ۳۲ آ ۲۸ ابن ابیاس ص ۳۲۸: ۱۴ میگوید هر چهار قاضی القضاة و از آن جمله ماطی رفته اند).

(۱۱) نیمه ماه ولادت پیامبر (مولود النبی) ۱۵ ربیع الاول ۸۰۳ هـ.

۸ نوامبر ۱۴۰۰ م. میشود ولی ابن خلدون این اصطلاح را اینجا بطور مبهم بکار برده (و شاید هم در جای دیگر) و مقصودش آغاز سالست نیز رجوع کنید بیادداشت شماره ۶۴ در ذیل). در حقیقت سلطان و لشکریان وی و امرا و قضاة در ۳ ربیع الثانی ۸۰۳ هـ. - ۱۹ نوامبر ۱۴۰۰ م. از قاهره رهسپار شده اند (سلوک ورق ۲۴ آ: ۲۶ نجوم ج ۶ ص ۵۵: ۱۵) و بریدانیه رفته اند نخستین منزلگاه عادی در حدود یک میل در شمال شهر بوده است که لشکریان در عزیمت بسوی جبهه در آنجا فرود میآمدند. مقدمه لشکر (الجالیش) در روز آدینه ۸ ربیع الثانی ۸۰۳ هـ، - ۲۶ نوامبر ۱۴۰۰ م. از بریدانیه رفته است (سلوک ورق ۲۵ ب: ۵ نجوم ج ۶ ص ۵۶: ۳) و

سلطان وقسمت اصلی لشکریان در ۱۰ ربیع الثانی ۸۰۳ هـ ، ۲۸ نوامبر ۱۴۰۰ م . در پی ایشان رهسپار شده اند (سلوک ورق ۲۴ ب : ۸).

(۱۲) در ۲۰ ربیع الثانی ۸۰۳ هـ . ۱۸ دسامبر ۱۴۰۰ م . (سلوک ورق ۲۴ ب : ۱۶ نجوم ج ۶ ص ۵۶ : ۹).

(۱۳) مقدمه لشکر بار دیگر در ۲۴ ربیع الثانی - ۱۲ دسامبر حرکت کرده است (سلوک ورق ۲۴ ب : ۱۹ نجوم ج ۶ ص ۵۷ و مابعد) و فرج در ۲۶ ربیع الثانی ۸۰۳ هـ . ۱۴ دسامبر ۱۴۰۰ م . عازم شده است (سلوک ورق ۲۴ ب : ۱۹ نجوم ج ۶ ص ۵۸۲ : ۲ : ابن یاس ج ۱ ص ۳۲۸ : ۲۷ ، ۱۵ ربیع الثانی نادرستست).

(۱۴) شقحب منزلیست در وادی در کنار دریا نزدیک جاده نظامی ازغره بدمشق در حدود ۲۲ میل در جنوب پایتخت سوریه . آنجا میدان چندین جنگ بوده است و مخصوصاً در یکی از آنها برقوق باردوم سلطان مصر شد در ۸۹۲ هـ . ۱۳۹۰ م . تاریخ نویسان دیگر در ذکر سفر فرج در سال ۸۰۳ هـ . ۱۴۰۰ م . اشارتی بشقحب نکرده اند (در باره شقحب رجوع کنید بفرهست ذترستن بر کتاب ابن الفرات ج ۹ و نجوم ج ۶).

(۱۵) این واقعه در پنجشنبه ۶ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ . ۲۳ دسامبر ۱۴۰۰ م . بود . (العینی ورق ۳۹ ب : ۱۹ سلوک ورق ۲۵ آ : ۳۱ نجوم ج ۶ ص ۵۸ : ۴) بنابر گفته العینی فرج همراهان (رکاب) خود را که اجمالا شامل کاتبان و کارگزاران ادارات دیگر بودند که از قاهره با او آمده بودند در قلعه جای داد (العینی ورق ۳۹ آ : ۲۹) . در نجوم (در موضوع سابق الذکر) چنین آمده است که فرج چندان در قلعه ماند تا بلشکر گاه

خود بازگشت (رجوع کنید بیادداشت ذیل). ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۲۹ :
 ۴) چنین میگوید که چون وارد شد بقصر الابلق رفت که در بیرون شهر
 در مشرق قلعه بود روز آدینه در شهر نماز خواند (درباره این قصر رجوع
 کنید بیادداشت ۳۵ در ذیل).

ابن خلدون در دمشق بیگانه نبود این نخستین دیدار او از این
 شهر نبود. تنها هفت ماه پیش از آن (رجب ۵۸۰۲ هـ - مارس ۱۴۰۰ م.) با
 سلطان فرج برای دنبال کردن تنم و اتمش امرای سرکش سوری بآنجا رفته
 بود. درین هنگام ابن خلدون با مقام قاضی القضاة از همراهان فرج بود
 (ابن ایاس ج ۱ ص ۳۱۶ : ۲۵، ۳۲۱ : ۲۷، ۳۲۳).

فرج در دوم شعبان ۵۸۰۲ هـ - ۲۹ مارس ۱۴۰۰ م. بدمشق رسید.
 (نجوم ج ۶ ص ۳۹: ۱). در ۴ رمضان ۵۸۰۲ هـ - ۲۹ آوریل ۱۴۰۰ م. از آنجا
 رفت (نجوم ج ۶ ص ۴۱). ابن خلدون صریحاً بدین نخستین سفر خود به
 دمشق اشاره کرده است و میگوید در نسخهای خطی کتابخانهای دمشق
 مطالعاتی کرده است (رجوع کنید بمقدمه ج ۲ ص ۲۰۰-۲۰۱).

نکته جالب اینست که درین موقع ابن خلدون از فرج اجازه
 خواسته است در بازگشت از دمشق اما کن مقدسه شهر اورشلیم را زیارت
 کند، این اجازه باو داده شد. ابن خلدون می بایست پیش از فرج از دمشق
 رفته باشد زیرا دوباره در آخرین روزهای رمضان ۵۸۰۲ هـ - برابر با
 ۲۱ مه ۱۴۰۰ م. در شهر غزه بالشکر سلطان پیوسته است رجوع کنید به
 تعریف نسخه خطی ورق (۱۷۶).

اینکه ابن خلدون زیارت اورشلیم رفته تا کنون مجهول مانده است
 تنها درین نسخه کامل شرح حال وی کشف شده است برای وصفی که از

اورشليم و بيت اللحم و هبرون کرده است رجوع کنید بتعريف نسخه خطی آ
ورق ۷۶: ۱۴۵.

(۱۶) تیمور در ۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ. - ۳۰ دسامبر ۱۴۰۰ م.
از بعلبک رفته است (رجوع کنید بشرف الدین ج ۳ ص ۳۱۳).

(۱۷) عبارت ابن خلدون «ضرب خیامه و ابنیاته» رایج نیست. شاید
کلمه دیگری پیش از «ابنیاته» باید گذاشت «ابنیا» نیز احتمال میرود بنای
موقتی بوده باشد.

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۲۶ تاریخهای او درست نیست) میگوید که
لشکریان فرج در قبة یلبغا در «الیوت و المساکن» فرود آمدند. تیمور
نیز هنگامی در جایی تا مدت زمانی در ناک می کرد بناهایی برای خود و
امرای عمده خود می ساخت چنانکه در مدت اقامت ۲۰ روزه اش در حما
کرده است (شرف الدین ج ۳ ص ۱۰۸).

(۱۸) قبة (که معنی ادبی آن گنبدیست که محراب کوچکی دارد)
یلبغا در حدود دومیلی دیوار جنوبی شهر بود در انتهای میدان کنونی دمشق
نزدیک مسجد القدم (مسجدی که پیامبر در آن قدم گذاشته است) یلبغا -
الیحیاوی در ۷۴۷ آن را ساخته است و نام آن را قبة النصر گذاشته است (نجوم
ج ۵ ص ۲۶: ۸؛ ياك قبة النصر دیگری هم در جبل قاسیون بوده است).

(۱۹) مرکز دیده بانی تیمور بالای قبة یلبغا را ابن عربشاه (ج ۲ ص ۲۰:
۵) قبة سیار نوشته و شرف الدین (متن ج ۲ ص ۴۱۳: ۹) نیز گفته است که تیمور
پس از رفتن از بعلبک در پای تپه ای بنام قبة سیار لشکرگاه ساخت (شرف -
الدین ج ۷ ص ۳۱۶: قبة سیر) قبة سیار در نزدیکی ربوه در دامنه تپه ای در
حدود دومیلی مغرب قبة یلبغا جای دارد و منظره وسیعی نه تنها از دمشق

بلکه از سرزمینهای پهناور اطراف آن نیز در برابر آن واقعتاً تا حدود کوه هرمون (رجوع کنید بکتاب وولزینگر و اتزینگر دمشق ج ۲ ص ۱۲۰

Wulzinger and Watzinger (Damascus II, 120) f.

در هر حال تیمور بیش از یکماه در این تپه نماند فرج نیز بیش از این در قبة یلبغا نماند چنانکه پس ازین خواهد آمد فرج بشتاب رهسپار مصر شد در ۲۱ جمادی الاول ۸۰۳ هـ - ۷ ژانویه ۱۴۰۱ م. دوهفته پس از آنکه در آنجا فرود آمده بود درین مدت تیمور لا اقل دو بار لشکرگاه خود را بسوی جنوب تغییر داده است (شرف الدین ج ۳ ص ۳۱۷، ۳۲۲) در ۱۵ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - اول ژانویه ۱۴۰۱ م. در قطنا در حدود دوازده میلی مغرب قبة یلبغا بوده است (سلوک ورق ۱۲۵: ۱۴ نجوم ج ۶ ص ۵۹: ۳) و در ۲۰ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۶ ژانویه ۱۴۰۱ م. در کسوه در ده میلی جنوب قبة یلبغا بوده است (العینی ورق ۴۰: ۲۲). دسته‌هایی از لشکریان وی در سراسر منطقه‌ای بودند که از داریه در چهار میلی مغرب قبة یلبغا تا دریاچه حله در جنوب کوه هرمون امتداد دارد حتی در حوران هم بودند (ابن عرشاه ج ۲ ص ۲۶: ۶).

(۲۰) جزئیات زد و خوردها و جنگهایی را که درین دوهفته روی داد تاریخ نویسان تازی و شرف الدین آورده‌اند ولی تاریخهای آنها اندکی پیریشانست حتی هنگامی که روزها را نیز تعیین کرده‌اند مخصوصاً در کتاب سلوک (و نقل از آن در کتاب نجوم). این پیریشانی‌ها در نتیجه آنست که منابع مقریری نامه‌ها نیست که از لشکرگاه سلطان از دمشق بقاهره می‌فرستاده‌اند و برخی از تاریخهای او تاریخ وقایعست و برخی تاریخ رسیدن نامه‌ها و خبر بقاهره؛ گاهی در جاهای مختلف همان واقعه را مکرر کرده‌است (مثلاً

قیاس کنید سلوک ورق ۲۵ آ: ۱۶ را با ورق ۲۵ آ: ۲۴) شرحی که العینی داده مختصر است و تنها چند تاریخ دارد. شرف الدین جزئیات جبهان گیری های تیمور را بسط بسیار داده اما تاریخی نیاورده است. منابع عربی بیشتر پیمشرفت های مصریان را تأیید می کند.

برخی از زد و خوردهای جزئی چنانکه ابن خلدون می گوید در میان صفوف نخستین او و لشکر روی داده است مانند آنکه در بعد از ظهر نخستین روزی که فرج در قبة یلبغا در ۲۵ دسامبر لشکر گاه زد (سلوک ورق ۲۵ آ: ۲۵ و ۲۶ ب: ۱ نجوم ج ۶ ص ۵۸: ۶ شرف الدین ج ۳ ص ۳۱۶) هنگامی که بنابر مآخذ تازی در حدود صدها تن از سواران مصری هزارتن از پیش آهنگان لشکر تیمور را تار و مار کردند شرف الدین (ج ۳ ص ۳۱۳) می گوید که سواران مصری بهترین سواران در جهان بوده اند.

برخی از جنگها در هر صورت موقتی بوده است مثلاً جنگی که ظاهر آدره ۱۵ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - اول ژانویه ۱۴۰۱ م. در گرفت (نه در ۸ جمادی الاولی آن چنانکه در حاشیه نجوم ج ۵ ص ۵۹: ۳-۱۰ آمده است) پس از آنکه میسره لشکر مصر فرار کرد میمنه آنها یورش قوی را که تیمور خود فرمانده آن بود و می کوشیدند داخل شهر شوند، دفع کرد. آخرین جنگ سختی که مصریان در آن دست اندر کار بودند در ۱۹ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۵ ژانویه ۱۴۰۱ م. رخ داد. بنابر گفته العینی (ورق ۴۰ آ: ۱۹) تیمور لشکر گاه خود را رها کرد و بسوی شقحب بجنوب رفت و لشکریان خود را در پشت کوه کسوه (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹) پراکنده کرد، مصریان پنداشتند که منهزم شده اند و برخی از آنها در پی ایشان رفتند تا بر دنباله لشکر تیمور بتازند ولی گروه گروه از پشت کمین -

گاه های بیرون آمدند و مصریان پس از آنکه مقاومتی کردند پیرا کنندگی بشهر گریختند. تیمور کشتار کنان و تاراج کنان در پی ایشان می تاخت . شرف الدین (ج ۳ ص ۳۲۲) در شرح این هزیمت ذکری ازین کمین کردن ندارد و می گوید: «تیمور بجنوب بسوی غوطه رفت تا اسبان لشکر خود را بچراو ادا دارد و مصریان بگمان آنکه وی می گریزد بدنباله لشکرش تاختند تیمور خود دستور داد که باز گردند.» این دنبال کردن بنا بر گفته العینی پیش از آن بوده است که تیمور بقیة یلبغا برسد و در کسوه فرود آید .

(۲۱) با وجود این هزیمت برخی از اسیران مصری و قسمت اعظم لشکریان مصر هنوز در قبة یلبغا باقی بودند و بشکست قطعی تیمور اطمینان داشتند . در حقیقت در آن دوهفته پیش کاملاً روشن شده بود که برخی از همراهان تیمور از لشکر کشی طولانی خسته شده و پیش از رهسپار شدن بسوی دمشق شکایت کرده بودند (رجوع کنید بشرف الدین ج ۳ ص ۳۰۸) و اینک بمصریان تسلیم شده و خستگی خود را با اطلاع ایشان رساندند (سلوک ورق ۲۵ آ: ۲۶) . پسرزاده تیمور (نه برادر زاده اش چنانکه ابن عرب شاه گفته است ج ۲ ص ۴۰) سلطان حسین باچند تن از زیر دستانش ظاهراً بفرج تسلیم شده اند در ۱۳ جمادی الاولی ۸۰۳ - ۳۰ دسامبر ۱۴۰۰ (سلوک ورق ۲۵ ب: ۳ والعینی ورقهای ۳۹ ب: ۴۰ و ۳۱ آ: ۱ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۲۹: ۲۵ و مخصوصاً شرف الدین ج ۳ ص ۳۱۶) بنا بر گفته شرف الدین (ج ۳ ص ۳۲۶: ۲) سلطان حسین هنگام هزیمت لشکریان سوریه در ده ژانویه (رجوع کنید ببالا) فرمانده مپسره آنها بود و گرفتار شد.

وانگهی تیمور شخصاً چندین بار پیشنهاد صلح کرد تا سوریه را ترك کند و اسیران سوریه را رها کند بشرط آنکه اطمینان یابی از امرای

وی را که در حلب اسیر کرده بودند آزاد کنند (ساوک ورق ۲۶ آ: ۲۰۵
 نجوم ج ۶ ص ۵۹ : ۱ العینی ورق ۳۹ ب: ۲۷ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۲۹: ۲۹)
 این پیشنهاد را شرف الدین (ج ۳ ص ۳۱۸: ۷- ۳۲۰: ۳۰) تایید کرده و آن
 را با تقاضای سکه زدن و خطبه خواندن روز های جمعه بنام تیمور توأم
 کرده است .

از متن برخی از عبارات ظاهراً میتوان چنین استنباط کرد که چنین
 پیشنهادی در ۱۸ یا ۱۹ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۳ یا ۴ ژانویه ۱۴۰۱ م .
 رسیده باشد (گرچه این تاریخ قطعی نیست چنانکه پس ازین خواهد آمد)،
 و برخی از امرای مصری پذیرفتن آن تاکید کرده اند نه چنانکه ابن تغری
 بردی می گوید (ج ۶ ص ۵۹: ۱۴) که بواسطه ضعف قوای نظامی بوده است .
 در حقیقت سر نوشت دمشق را عوامل دیگری می بایست تعیین کند.

(۲۲) گزارش این طغیان دسیسه کاران که می خواستند کسی را بنام
 شیخ سیف الدین لاجین را سلطان قاهره کنند (رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۶۰:
 ۱ و ج ۶ ص ۱۵۵: ۳) ظاهراً در روز پنجشنبه ۲۰ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ -
 ۶ ژانویه ۱۴۰۱ م . - بامرای مصری رسیده است در فردای آن روز زد و
 خوردی که در بالا بدان اشاره رفت در بامداد این روز پنجشنبه دو لشکر
 در برابر یکدیگر بجنک صف آرائی کردند. ظاهراً در جنوب قبه یلبغا (رجوع
 کنید ببالا یادداشت شماره ۲۰) . نوروز الحافظی (راس نوبه، دارای مقام
 پنجم) فرماندهی میمنه لشکر مصر را داشت یشبک الدوادار فرماندهی میسره
 را و سلطان فرج در قلب لشکر بود (العینی ورق ۱۴۰: ۲۴) .

لشکر تیمور در هفتاد رده جا گرفته بود ، بنابر گفته العینی - بنا به
 گفته شرف الدین (ج ۳ ص ۳۲۷) سه چهار فرسنگ پهنا داشت و یک ردیف فیل

در برابر آن بود . پس از روبرو شدن در میسر و میمنه که تا پایان روز دوام داشت پریشانی بسیار در میان لشکر مصر افتاد . خبرهایی که درباره راهی که باید پیش گیرند سبب گفتگو در میان امرأش (العینی ورق ۴۰ ب: ۱، بسنجید بانجوم ج ۶ ص ۶۰: ۱) شرف الدین (ج ۳ ص ۳۲۸) مدعی است که درست ترین جزئیات را درباره این گفتگو آورده است و از نورالحافظی و یشبک بادیگران نام می برد .

ابن خلدون جایی درباره این که تیموری برده بود چنین گفتگویی در میان امرأ در روز پنجشنبه در گرفته است مطالبی آورده است . تیمور دید امرایی که با هم گرد آمده بودند حتی هنگامی که تیمور بسوی ایشان رفت پیش نیامدند و هیچ گونه اهمیتی باو ندادند . سپس درك كرد كه نزدیک بفرارند پس بلشکر گاه خود بازگشت و شب را در آنجا گذراند (منهل ورقهای ۱۵۲ آ: ۱۸ و ۱۵۲ ب: ۱۰ نیز رجوع کنید به یادداشت شماره ۲۳۵ در ذیل) .

تاریخ ناپدید شدن امیران دسیسه کار در سلوک چنین آمده است ورق ۲۶ آ: ۵ و در نجوم ج ۶ ص ۵۹: ۱۲، ۱۸ جمادی الاولی ۸۰۳ ه: ۲۰ دسامبر ۱۴۰۰ و این يك هفته پیش از آنست که فرج از آن آگاه شود ظاهراً این تاریخ می بایست ۱۹ جمادی الاولی باشد زیرا سلطان در شب ۲۱ جمادی الاولی ۸۰۳ یعنی شب بین ۶ و ۷ ژانویه ۱۴۰۱ از قبة یلبغا رفت و در غزه بفراریان خود برخورد . یشبک از کسانی بود که سلطان را بمصر برگرداند (العینی ورق ۴۳ ب: ۳ شرف الدین ج ۳ ص ۳۲۸) و پس از بازگشت وی و نوروز الحافظی بایک دیگر به اداره همه کارهای دیوانی گماشته شدند (۱۳ جمادی الاخر ۸۰۳ ه: ۲۹ ژانویه ۱۴۰۱ نجوم ج ۵ ص ۷۰: ۳) مقامی که برتر از همه

سلسله مراتب اعمال دولت بود .

(۲۳) صالحیه در شمال و شمال غربی دمشق جای دارد در حدود یک میل و نیم از قلعه در پای کوه قاسیون معبر اصلی قاسیون بطرف شمال غربی بدمر منتهی می شود که در پنج یا شش میلی شهر است . لشکریان فرج از آن معبر گذشتند (که معروف است بقصبة امر، سلوک ورق ۲۶: ۱۰ نجوم ج ۶ ص ۶۰: ۱۵) از امر راهی یا کوره راهی از مغرب به میثلون (میسلون) می رود که در ده یا دوازده میلی مغرب دمرست و بگفته ابن عرب شاه ج ۲ ص ۷۲: ۷) قاضی صدرالدین المناوی را کسان تیمور در آنجا گرفتار کردند (مقایسه کنید، نجوم ج ۶ ص ۶۱: ۹) اگر چه ابن خلدون اسیر شدن وی را از شقحب میدانند و ابن ایاس (ج اول ص ۳۴: ۵) در خود دمشق گفته است (رجوع کنید به یادداشت شماره ۸۱ در ذیل) .

از میثلون راهی بود که از شمال به بعلبک می رفت . این نکته گفته العینی (ورق ۴۰: ۴) را تأیید می کند که لشکر راه بعلبک را در پیش گرفت .

(۲۴) گفته مختصر ابن خلدون که لشکریان فرج پس از گذشتن از کوهستان راه بکناره را بغزه در پیش گرفت حاجت بتوضیح دارد ، بوسیله شرحی که از سفر خود بقاهره می دهد .

لشکریان فرج از دمر بسوی غرب رهسپار شدند گرد انتهای شمالی کوه هرمون (جبل الثلج) گردیدند سپس از طرف مغرب کوه مایل بجنوب شدند . العینی (ورق ۴۰: ۵) می گوید ایشان از بالای آن (من فوق) گذشتند ، ابن عرب شاه (ج ۲ ص ۴۵: ۴) بیان صریح تری دارد که از رادوادی تیم (وادی تیم اله) که در مغرب کوه هرمون بر سر راه دمشق بصفدست

رفتند . برای این قسمت یعنی از دمر کتاب سلوک (ورق ۲۶: ۱۰) عبارت «از راه ساحل» (من جهة الساحل) را دارد ظاهراً برای امتیاز از راه معمولی دمشق بغزه است که از راه کوه بجنوب می رود (که در آن زمان لشکرگاه تیمور بود) پیش از آنکه کوههای اردن را در جنوب قطع کند .

از کوه هر مون بگفته العینی (ورق ۴۰: ب ۲۵) گروهی راه عکار پیش گرفت راهی که بارها در میان راههای مختلفی که امرادر فرار از دمشق و حلب پیش گرفته اند .

هیچ راه دیگری برای عکا بر تاریخ نویسان عرب معلوم نبوده است . شاید منظور العینی راهی بوده باشد که بعکا می رفته یا راهی که از آنجا میتوان بعکا رسید و لازم نیست فرج بآن بندرگاه رفته باشد . مقریزی (سلوک ورق ۲۶: آ ۱۰) می گوید که آن گروه از صفد گذشت و نایب آنجا را احضار کرد و وی را با خود بغزه برد . نجوم (ج ۶ ص ۶۰: ۱۷) در حقیقت راه لشکر را بصفد منتهی کرده است .

این پریشانی ظاهری درباره این قسمت از راهی که لشکر فرج در پیش گرفته است، این ایاس را (ج ۱ ص ۳۳۰: ۹) و ادا کرده است بطرز ناروایی بنویسد که از دمر (در متن خوانده میشود «قدمر») پائین آمده و بساحل دریای روم و از آنجا بصفد رفته اند «(نزالو عالی ساحل البحر المالح)» همین سبب شده است که ابن ایاس تصور کند صفد بندر ساحلی بوده است و پس از این خواهد آمد (یادداشت شماره ۸۹ و ۱۹۰) که ابن خلدون نیز همین خلط مبحث را روا داشته است .

(۲۵) «مردان» اینجا قسمت اعظم لشکر فرج مقصودست که در قبه یلبغا فرود آمده بودند شامل برخی از امرایی بود که مستقیماً با وی بصالحیه

آمده بودند یا کسانی که از لشکریان سوریه بودند و یا کسانی که از داخل شهر آمده بودند. ابن عربشاه (ج ۲ ص ۴۸: ۱۷) میگوید که هیچ کس در قبه یلبغا باقی نماند.

(۲۶) احتمال می رود اگر کسی از فراریان مصری باقی مانده بوده باشد بیشترشان از راه شقحب رفته باشند زیرا الشکریان تیمور در کسوه (که در راه شقحب است) فرود آمده بودند و همه منطقه جنوبی قبه یلبغا که روز بعد تیمور کاملاً آنرا گرفت در دست داشته اند. فرار مصریان که برای کوشش رسیدن بفرج بود بطرف غرب (نه جنوب) بوده است. جزئیات آنرا العینی ذکر کرده است (ورق ۴۰ ب: ۴ سلوک ورق ۲۷ ب: ۱۲ نجوم ج ۶ ص ۶۱: ۱۴ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۵: ۲۲).

(۲۷) پس از فرار فرج و امرای وی دمشق بی فرمانده نظامی باقی مانده بود تغری بردی نایب آنجا (پدر مورخ) با دیگران رفته بود (نجوم ج ۶ ص ۶۱: ۲۱، مقایسه کنید با سلوک ورق ۲۶ آ: ۱۶) تنها چهار امیر کوچک تر (ازده امیر) باقی مانده بودند (العینی ورق ۴۰ ب: ۷). دفاع از شهر به عهده اهالی آن بود که دروازه ها را بامداد روز بعد از فرار بستند در روز جمعه ۲۱ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ. - ۷ ژانویه ۱۴۰۱ م. حتی بیرون رفتند و دشمن را دور کردند (العینی ورق ۴۱ آ: ۳۰ سلوک ورق ۲۶ نجوم ج ۶ ص ۶۱: ۱۹ ابن ایاس ج ۱ ص ۶۳۱: ۵). برای راهنمایی و مشورت شهر تنها به قضاة متکی بود و ظاهراً آزمودگی ابن خلدون در کارها بر ایشان معلوم بود.

نقش اصلی ابن خلدون در کشمکش میان مماليك و مغولان ازین جا آغاز میشود و می بینیم که دوباره در میان صحنه های سیاسی و رسمی

وارد شده که نقش خود را سابقاً باز بردستی در حوادث گذشته در شمال آفریقا و اسپانیا و مصر بعهدہ داشته است .

شرح مختصری که ابن خلدون از وقایع سریعی که پیش از تسلیم دمشق رخ داده است آورده است ظاهراً تنها بمنظور تهیه دورنما و چهار دیواری است برای ملاقات وی باتیمور که اینک بشرح آن رسیده است . جزئیات زمان و مکان با او مربوط نبوده است شاید پس از آنکه بیرون دیوار های شهر رفته است از آنها باخبر شده باشد .

(۲۸) مدرسه عادلیه در شمال مسجد امویان است که آن در قسمت شمال غربی شهر در فاصله ۶۵۰ قدم از قلعه است . برای جزئیات درباره مدرسه عادلیه رجوع کنید بمقاله ه . سوور بعنوان وصف دمشق در مجله آسیایی ۱۸۹۴ ص ۴۲۳: ۴۲۴

H. Sauvaire, Description de Damas, Jour-
Ariatipue, 1894.

و کتاب وولزینگر و واتزینگر بعنوان دمشق ج ۲ ص ۶۱
Wulzinger and Watzinger Damascus, II, 61

و کتاب طالس، مساجد دمشق ص ۲۴۸

Tolass, Les mesquées de Damas.

ابن خلدون ظاهراً در آنجا منزل کرده است و در ۶ جمادی الاولی ۸۰۳ ه . : ۲۳ دسامبر ۱۴۰۰ م . هنگامی که با سلطان بشار رفته بآنجا وارد شده است پیش از آنکه بقبة یابغا برود . معلوم نیست ابن خلدون در نخستین سفر خود بدمشق هم در آنجا اقامت کرده باشد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۵ پیش ازین) .

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۸۵: ۲۶) نام هشت قاضی را میبرد که درین هنگام در عادلیه گرد آمده بودند و می گوید که ایشان ابن خلدون را «مامور کارهای خود کردند» (در باره این سوء تفاهم و اغتشاش رجوع کنید بیادداشت های شماره ۴۸ و ۴۹ در ذیل).

مقاله کوچکی بقلم عبدالقادر المغربي در باره شرح «اقامت ابن خلدون در مسجد عادلیه» (صحایف ۴۲-۷۴) در دستست که بیشتر جنبه داستان پردازی دارد و بوقایع تاریخی کمتر اهمیت داده است. نیز رجوع کنید به مجله شعبه زبانهای شرقی برلن ۱۹۲۹ ص ۲۲۲-۲۲۳.

Mitt. der Seminars für orientalische Sprachen
Berlin, 1929. pp. 222-253

(۲۹) این ترتیبات در پاسخ پیشنهادی بود از جانب تیمور که دو نماینده آمدند و از پای دیوارها فریاد بر آوردند «امیر خواستار صلح است» پس مردهشیاری را بفرستید که باوی گفتگو کند. (سلوک ورق ۲۶: آ ۲۵: نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۲۰). بنابر گفته ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۱: ۱۹) تیمور در یکشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۹ ژانویه ۱۴۰۱ م. نماینده را فرستاد و تقاضا کرد که کسی را برای گفتگوی صلح بفرستند.

(۳۰) نایب قلعه های شهرهای عمده سوریه مانند حلب و دمشق و کرک را سلطان خود در قاهره مستقیماً بر می گزید و ایشان از نایب و افسران دیگر شهر مستقل و تنها در برابر سلطان قاهره مسئول بودند (رجوع کنید بکتاب سوریه تألیف گود فراد و مومبین فهرست ج ۳ بعنوان نایب القلعه

(Gaudefroy-Demombynes- 1.a Syrie, Index III.

نایب قلعه دمشق در آن هنگام یزدان نام داشت بنا بر گفته العینی

(ورق ۴۱ ب: ۱۴ در متن اعراب گذاشته است) : ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷۶: ۱۱) اورا «ازدر» می نامد؛ شرف الدین (ج ۳ ص ۳۳۵، ۳۳۸) «یزدار» بمعنی قلعه دار آورده است (کوئوال، رجوع کنید بمتن فارسی ج ۲ ص ۳۳۰). منظور ابن خلدون اینست که یزدار با تقاضای صلح تیمور مخالفت کرد. در هر حال قضاة امیدوار بودند که از دروازه نصر از شهر بیرون روند ولی چون این دروازه درست در زیر قلعه بود نایب قلعه می توانست مانع شود از آن بیرون روند.

(۳۱) ابراهیم بن شمس الدین محمد بن مفلح الحنبلی الدمشقی (متوفی در آخر شعبان ۸۰۳ هـ - آوریل ۱۴۰۱ م.) معمولاً تقی الدین (نجوم ج ۶ ص ۶۲: ۱۸، ۱۵۳: ۶) لقب داشته است نه برهان الدین آن چنانکه ابن خلدون این جا و در جاهای دیگر گفته است. برای تحصیلات و خاصیت اور رجوع کنید بشرح تحسین آمیزی که در سخاوی ج ۱ ص ۱۶۷ - ۱۶۸ آمده است. مأموریت اورا نزد تیمور سخاوی (کتاب سابق الذکر) قیاس کرده است با مأموریت این تیمیه در یک قرن پیش نزد غاران خان در دمشق؛ ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۱: ۲۲) می گوید که اورا انتخاب کرده بودند «برای آنکه ترکی و فارسی می دانست» رجوع کنید به اشاراتی که در یاد داشت بعد به او خواهد شد.

(۳۲) نخستین ملاقات این مفلح با تیمور در روز جمعه ۲۱ جمادی - الاولی ۸۰۳ هـ - ۷ ژانویه ۱۴۰۱ م. بوده است «صوفی درویشان» در متن تنها «الفقرا» آمده است که معنی تحت اللفظ آن «تنگدستان» است، برای آگاهی از فقرا و صوفیه و مراسم آنها رجوع کنید بدایرة المعارف اسلامی

در کلمه فقیر و تعبیّرات آن، نجوم ج ۶ ص ۳۵۵: ۷-۱۰ ابن الفرات ج ۹ فهرست در کلمه «فقر» .

برای معنی کلمه زاویه، عبادتگاه، دیر، مسافر خانه های درویشان رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۳۹۵: ۱۸، «صوفیان و مشایخ خانقاه ها» (مشایخ الزوایا) دایرة المعارف اسلامی در ذیل کلمه «زاویه» مسافر خانه های بزرگ صوفیان بنام «خانقاه» (بسکون نون یافتح آن) معروف بوده است در این باره رجوع کنید بکتاب سوره گود فرواد و مومنین ضمیمه ۷۹ یادداشت شماره ۱ و غیره .

در متن ابن خلدون انتظار می رود نام خانقاه مخصوصی برده شده باشد پس احتمال می رود چند کلمه از متن افتاده باشد و در نسخه آ از کتاب تعریف ورق ۱۷۹: ۱۸ جای آنها سفید مانده است . خانقاه مهم صوفیه در دمشق یکی صلاحیه بوده که آنرا سمیساطیه یا شمساطیه هم می گفتند (صبح ج ۱۲ ص ۱۰۱ و کتاب گود فرواد و مومنین ص ۱۶۳- کتاب تالاس ص ۲۲۶) بنام مؤسس آن علی بن محمد السمیساطی .

این نکته بانسان تلقین میکند که لااقل در میان جاسوسان و خبر- گزاران که تیمور در شهرهای مختلف داشته است «یکی از صوفیه سمیساطیه» بوده است و تیمور شخصاً در میان فقرای سمیساطیه يك بار دیده شده است «(ابن عرب شاه ج ۲ ص ۸۰۴، ۸۱۰: ۱۲) برای جاسوسان در دمشق رجوع شود بکتاب تیمور تألیف ب. دومیگنانلی ص ۱۳۴-۱۴۱) .

این که ابن مفلح صوفیان را همراه خود برده است میرساند که قاضی شاید تصور کرده باشد تیمور او را بخوشروئی خواهد پذیرفت . قرینه دیگر اینست که شرف الدین (ج ۳ ص ۳۱۴-۳۱۵) و نظام الدین شاهی (چاپ تاور

ص ۲۳۰) آگاهی میدهند که فرج در نقشه‌ای که برای کشتن تیمور کشیده بود سه نماینده را بجای فقره در آورده ایشان را باردوی تیمور فرستاد تا هنگامی که در سرا پرده خود مشغول نماز گذاردن بود بکشند ولی جاسوسان دستگیر شدند و بهلاکت رسیدند. این که تیمور دوستدار ادیبان و درویشان بود کاملاً مسلم است.

(۳۳) در متن «آنها» (هم) آمده است که جمع مذکر باشد نه تشبیه. اگر آنرا مبهم آورده اند یا اینکه میخواهد برساند که با ابن مفلح آن شیخ صوفی کسان دیگری هم بوده اند روشن نیست. در کتاب ابن ایاس ج ۱ ص ۲۳:۳۳۱ چنین خوانده می شود:

«و با او پنج تن از اعیان دمشق بودند» و می گوید که ابن مفلح تنها مدت کوتاهی (ساعة) با تیمور بود.

(۳۴) ابن تغزی بردی (نجوم ج ۶ ص ۶۲: ۶۳ و ۲: ۳: رجوع کنید بسلوک ورق ۱۲۶: ۲۸ ابن ایاس ج ۱ ص ۲۶: ۳۳۱) آورده است که تیمور برای گمراه کردن ابن مفلح در مورد قصدوی چنین گفت: اگر برای آن نبود که سفرای وی پیش از آن بدست سودون کشته شده بودند، او هرگز بسوریه نمی آمد ولی اینک سودون امیر اوست و تنها چیزی که برای بازگشت خود می خواهد پیش کش های معمولیست که در تسلیم شهر داده می شود (چنانکه پس ازین خواهد آمد). ظاهراً بگفته ابن خلدون اعیان و قضاة می بایستی بنایند و در شرایط تسلیم گفتگو کنند.

(۳۵) چون در همه دروازه های شهر بدست امر او نوابی که در شهر بودند بسته شده بود (نجوم ج ۶ ص ۶۱: ۶۲) و نایب قلعه نیز بیرون رفتن از دروازه نصر را رد کرده بود ابن مفلح را از دیوار پایین فرستادند (سلوک ورق

۲۷:۱۲۶ نجوم ج ۶ ص ۶۲ و ۱۷:۶۳ و ۲۰:۲۰). تنها ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۱ و ۲۲:۳۳۲) از بکار بردن طناب (سریاق، سریاقات) بعنوان وسیله پائین آمدن سخن میراند. (رجوع شود بکتاب دوزی).

ظاهراً لشکرگاه تیمور در قبة الیلغا بود که بگفته ابن عربشاه (ج ۲ ص ۵۲ و ۴۸ بعد از آن) تیمور پس از عزیمت فرج به آنجا رفت. شرف الدین (ج ۳ ص ۳۳۲) ممکنست بهمین مکان اشاره کرده باشد هنگامی که میگوید سرداران و لشکریان تیمور در «حومه» مستقر شدند و مقداری کثیر لوازم و اسلحه و اشیاء و هر نوع کالای دیگر در آنجا یافتند. و تاریخ آنرا در هر حال دوروز بعد معین کرده است (در ۲۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۹ ژانویه ۱۴۰۱ م)

اینکه مرکز لشکرگاه تیمور در قبة الیلغا باقی مانده بود بگفته ابن عربشاه تعیین میشود که سودون (سیدی سودون) نایب دمشق بحلب رفته بود و در آنجا اسیر شد و سپس در قبة الیلغا در اسارت مرد. شرف الدین (ج ۳ ص ۳۱۶) می گوید که سودون را در روزی کشتند که صبح آن سلطان حسین بمردم سوریه پناه برد (رجوع کنید بسلوک ورق ۲۵ ب. ۲ که در آنجا تاریخ ۱۳ جمادی اولی ۸۰۳ هـ - ۳۰ دسامبر ۱۴۰۵ م نوشته شده است) اما ظاهراً هنگام نخستین ملاقات ابن مغالچ با تیمور سودون هنوز زنده بوده است بنا بر گفته نجوم (ج ۶ ص ۱:۶۳) هم چنین رجوع کنید به نجوم ج ۶ ص ۲۱:۱۴۹ در جایی که مرك سودون را بتاریخ آخر رجب ۸۰۳ هـ مارس ۱۴۰۱ آورده است.

اگرچه مرکز لشکرگاه تیمور ظاهراً در قبة الیلغا باقی مانده بود ولی این مانع از آن نیست که وی شخصاً ذرقصر الابلق منزل کرده باشد.

شرف‌الدین (ج ۳ ص ۳۳۲) خاطر نشان کرده است که تیمور ظاهراً در ۲۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۹ ژانویه ۱۴۰۱ م. در ابلق فرود آمده بود و (درج ۳ ص ۳۳۲) سپس بلشکر گاه خود بازگشته بود. اندکی بعد می گوید (ج ۳ ص ۳۴۰) که پس از تسلیم قلعه (رجوع کنید به پس ازین) تیمور «از ابلق رفت که در خانه بتیخاص اقامت کند و دستور ویران کردن ابلق را داد».

و هنگامی که تیمور سرانجام از دمشق رفت لشکر گاه خود را از قیسات برداشت که جایگاه است در مشرق دیوارهای شهر و در جنوب ابلق و این نشان می دهد که آنجا از قبة الیلغا بشهر نزدیک تر بوده است. ابن خلدون خود گفته است که يك بار وی تیمور را در ابلق دیده است (بیاد داشت ۱۵۰ در ذیل رجوع کنید). احتمال می رود که پس از نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور لازم نبوده است که همیشه در لشکر گاه وی بماند ولی از شهر خود بوی باسانی دسترس داشته است.

(۳۶) در نسخه خطی چنین آمده است: «ما صحرهم من التقدمه» هیچ درینجا معنی ندارد و «صحرهم» خوانده شده است بمعنی «دره صاحبیت ایشان» ابن خلدون همین خط دوم را در کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۶: ۲ نیز آورده است. کلمه «تقدمه» بمعنی پیشکش که تیمور در نخستین ملاقات با ابن - مفلح خواستار شده است (رجوع کنید بسابق) به «طقرات» معروفست (سلوک ورق ۱۶ ب: ۵، نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۳، «تقدمه من الطقرات» نوشته شده است که بمعنی «نه‌ها» است و معمولاً شامل نه قسم مواد خوراکی و آشامیدنی و لباس و جانوران و غیره است. تیمور در آن روز شنبه (۲۲ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۸ ژانویه ۱۴۰۱ م.) نمایندگانی فرستاد و این پیشکش‌های معهود را خواستار شد (سلوک ورق ۲۶ ب: ۲، نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۱۳) و ابن مفلح در گرد

آوردن آنها شتاب کرد (نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۱۴).

(۲۷) این دومین ملاقات ابن مفلح با تیمور در روز شنبه ۲۲ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۸ ژانویه ۱۴۰۲ م. روی داد و ابن مفلح در بامداد شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۹ ژانویه ۱۴۰۱ م. بشهر بازگشت (سلوک ورق ۲۶ آ و بعد؛ نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۲۱-۴۶: ۱۱ اگرچه ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۲، ۳۰۸) این ملاقات را روز دوشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م. نوشته است و بازگشت را در روز سه شنبه.

کسانی که درین ملاقات دوم با ابن مفلح همراه بوده اند قضاة و فقها و اعیان و بازرگان بوده اند (سلوک ورق ۲۶ ب: ۴ نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۱۴، شرف الدین ج ۳ ص ۳۳۲ می گوید اشراف و قضاة و ائمه و دانشمندان و دیگران. ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲: ۶ از دانشمندان و قضاة و مشایخ سخن میراند).

ایشان نخست بدروازه قصر رفتند (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۵؛ نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۱۶) ولی چون روز پیش از آن نایب قلعه اجازه بازگردن دروازه را رد کرده بود؛ ایشان ناچار از قسمت دیگری از دیوار بالا رفتند که خود و پیشکشی ها را پائین بیاورند. (سلوک ورق ۲۶ ب: ۷؛ نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۱۹ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: ۷) شرف الدین (ج ۳ ص ۳۳۳) اشتباه های گوید که ایشان دروازه ها را گشودند تا پیشکش ها را بیرون ببرند.

(۳۸) مقصود از کلمه «امان نامه» کلمه «رقاع» (جمع رقع) است بمعنی «پاره» در سلوک (ورق ۲۶ ب: ۱۰ رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۴۶: ۴) «ورقه» بمعنی کاغذ آمده است در ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۲: ۸) کلمه «مثال» آمده است بمعنی یادداشتی که شامل مواد دستور یا فرمانی باشد که بایستی در یکی از دفترهای دولتی بصورت رسمی در آید.

این امان نامه شامل نه سطر بوده است (سلوک، نجوم، ابن ایاس). این امان نامه بنا بر گفته سلوک و نجوم برای مردم دمشق و خانواده هایشان (خاصه) بود، ابن میرساند که مقصود از این کلمه آنست که شامل حال لشکریان مصری که بعنوان موقت در شهر اقامت داشته اند نمی شده است (نجوم ج ۶ ص ۶۵: ۲۱). این فرمان را در مسجد بنی امیه خواندند (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۱، نجوم ج ۶ ص ۴۶: ۴، ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲: ۹).

کسانی که بملاقات تیمور رفتند شنبه شب ۲۲ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ۸- ژانویه ۱۴۰۱ م. رادر لشکرگاه او ماندند و بامداد یکشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ۹- ژانویه ۱۴۰۱ م. با امان نامه بازگشته (سلوک ورق ۲۶ ب: ۸، نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۲۱). در زبان تازی شنبه شب را شب یکشنبه می گویند.

(۳۹) این گفته ابن خلدون درباره موافقت با پذیرفتن یکی از امیران برای حکمرانی شهر در سلوک و نجوم صریحاً ذکر نشده است (رجوع کنید بشرحی که درباره شاه ملک خواهد آمد) ولی از این نکته برمی آید که هنگام بازگشت این هیئت تنها دروازه باب الصغیر که در دیوار جنوبی شهرست (در مشرق قسمت میانی آن) باز بود و یکی از امیران تیمور در برابر آن «نشسته بود» تا از احتمال ورود لشکریان تیمور جلوگیری کند (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۲، نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۵، ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲: ۴) از سوی دیگر بنا بر گفته سلوک (ورق ۲۶ ب: ۹) و نجوم (ج ۶ ص ۶۴: ۱) تیمور در نخستین ملاقات خود برخی از کسانی را که بملاقاتش آمده بودند بعنوان کارگزاران مختلف مانند قاضی (در نجوم قاضی القضاة) یکی از وزیران و یکی از ماموران وصول (مستخر اج الاموال) برگزیده

است . ابن خلدون ازین انتخابات رسمی درین جا سخن نمی راند اما پس ازین درباره ملاقات دیگری که می توان گفت اجتماع دیگری بوده است بآن اشاره میکند (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۱۵) : این ایاس هیچگونه ذکری ازین انتصاب نکرده است .

اگر نتیجه ای که پیش ازین گرفته شد درست باشد ناقل این مطلب جزئیات چندین جلسه ملاقات را در یک جلسه جمع کرده است و نیز این حقیقت را میسرساند که تاریخهای ابن ایاس یک یا دو روز با آنچه در سلوک و نجوم آمده است تفاوت دارد .

(۴۰) پس ازین بیانات بلافاصله شرح ابن خلدون درباره ملاقات دوم ابن مفلح با تیمور می آید و تنها بایک واو بهم پیوسته شده است . نتیجه آنست که تیمور در دومین ملاقات خود سراغ ابن خلدون را گرفته است و ابن مفلح نیز آنرا هنگامی که بامداد روز یکشنبه ۱۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ . - ۹ ژانویه ۱۴۰۱ م . برگشته باو گفته است (رجوع کنید به یادداشت شماره ۳۸ پیش ازین)؛ پس ملاقات ابن خلدون با تیمور (چنان که پس ازین خواهد آمد) ناچار در همان روز یکشنبه یا دیرتر روی داده است .

(۴۱) چگونه تیمور از بودن ابن خلدون در دمشق آگاهی یافته است تنها میتوان حدسی زد . این امکانات در میان هست : ممکنست ابن - مفلح به تیمور گفته باشد که ابن خلدون در میان قضاة و امرائی که پس از فرار فرج و لشکریان او بقاهره مانده اند هست و ابن خلدون در میان کسانی بوده است که در جلسه مسجد عادلیه امرای دمشق را وادار کرده اند با تیمور بکنار بیایند و تسلیم بشوند . اگر ابن مفلح این مطلب را به

تیمور گفته باشد پس در حقیقت هیچ نوعی احتیاج نبوده است که تیمور سراغ ابن خلدون را بگیرد .

در شرح ابن عربشاه درباره نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور بنظر میرسد که تیمور هیچ گونه آگاهی قبلی درباره ابن خلدون نداشته است پس بنابراین نمی توانسته است از ابن مفلح سراغ وی را بگیرد . بنابراین گفته ابن عربشاه تنها پس از آنکه ابن خلدون با تیمور روبرو شد با وی آشنا شد و وی که بی خبر از هویت قضایه مختلف بود از دیدن ظواهر مخصوص و مختلف یکی از ایشان یعنی ابن خلدون باینجا رسید بگوید: «این مرد از مردم کشور شما نیست» (ج ۲ ص ۶۴: ۹، چاپ کلکته ص ۲۱۲: ۹).

این نیز ممکنست که تیمور بوسیله جاسوسان و خبرگزاران خود در شهر از وجود ابن خلدون و مردان مهم دیگر در دمشق آگاه شده باشد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۲ پیش ازین) .
(۴۲) آن مسجد عادلیه نزدیک مسجد امویان بود (رجوع کنید به یادداشت شماره ۲۸ پیش ازین).

(۴۳) آن واقعه در یکشنبه شب بود (بزبان تازی میگوید شب دو شنبه) ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م .

(۴۴) مخالفت هائی درباره قبول شرایط صلح در شب بیش از آن رخ داد (بعضی شب شنبه) هنگامی که ابن مفلح از نخستین ملاقات خود بازگشت و تنها در بامداد شنبه ۲۲ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۸ ژانویه ۱۴۰۱ م . نظریات ابن مفلح برتری یافت (سلوک ورق ۲۶ ب ۱، نجوم ج ۶ ص ۶۳: ۹) ظاهراً مخالفت ها هنگامی که شرایط صلح (رجوع کنید

بیادداشت شماره ۳۸) را در مسجد امویان خواندند تجدید شد .

(۴۵) ظاهراً ترس ابن خلدون ازین بوده است که پیشنهاد کرده بود برای شرایط صلح کسی را نزد تیمور بفرستند .

(۴۶) آن ظاهراً در بامداد روز دوشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م. بوده است .

(۴۷) هنگام فرود آمدن از دیوار ظاهراً ابن خلدون دنبال گروه نخستین بوده که ابن مفلح و همراهان او برای نخستین ملاقات با تیمور از دمشق بیرون رفته بودند .

بنابر روایت منهل (ورق ۴۹ ب : ۸) ابن خلدون طنابی بکار برده (حبل) . سلوك (ورق ۲۸ آ) این نکته را حذف کرده است (نیز رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۵ پیش ازین) .

(۴۸) ازین اوصاف روشن میشود که ابن عربشاه از نوشته خود که می گوید قضاة ابن خلدون را با خود بردند بخطارفته ست . (ج ۲ ص ۶۲ : ۸ آنجائی که متن باید ظاهراً چنین خوانده شود : « ایشان نمیتوانستند از همراه بردن وی با خود مانع شوند ») بیادداشت شماره ۴۱ رجوع کنید .

اگرچه ابن خلدون گفته است که (بیادداشت شماره ۲۰۷ رجوع کنید) مقصود دیگری بجز ملاقات تیمور نداشته است زیرا که تیمور سراغ او را گرفته بود . اگرچه ظاهراً مایل بوده است ، پیش از قضاة دیگر برود و دلیل این تمایل خود را بقضاة ترس از جان خود گفته بود ، ولی نتایجی که گرفته شد نشان می دهد که دلیل حقیقی او یا لاقول جزئی از آن این بود که میخواست تنها برود تا جائی که ممکن بود خود را از مردم و

مصریان جدا کند .

(۴۹) شاه ملك يکى از امرای مهم دربار تیمور بود که از جانب تیمور بنیابت دمشق گماشته شد (نجوم ج ۶ ص ۶۵: ۴) در باره وی رجوع کنید بیاد داشت شماره ۱۶۰؛ نجوم ج ۶ و بعد از آن ابن یاس ج ۱ ص ۳۳۲: ۲۵؛ نقش مهمی که شاه ملك پس از مرگ تیمور بازی کرده بارتولد در کتاب الغ بیک بخوبی شرح داده است .

(۵۰) جغتای خان یکی از پسران چهارگانه چنگیز خان بوده که بترکستان کاشغر فرغانه و سرزمینهای دیگر ماورای جیحون حکمرانی یافت (رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۱۵). در نتیجه اطلاعات بسیاری که از یاسا قوانین ایلپاتی مغولان که چنگیز تدوین کرده بودداشت نفوذ بسیار یافت . خاندان جغتای در زمان تیمور مقام برتر در دربار داشتند (رجوع کنید بکتاب بارتولد ص ۲۱۴، ۲۱۷ و کتاب الغ بیک ص ۱۷، ۳۵ کلاویخو ص ۱۹۰-۱۹۱) .

پیشرفتهای خاندان جغتای را در فتوحات ایشان که در نتیجه آن نیرومندترین پیشوایان آسیای مرکزی در زمان سویورغتمش و تیمور شدند ابن خلدون در طریقه خاص تعبیر تاریخی خود شرح داده است - تا آنجا که بزندگی بدوی صحرای خود پابست ماندند و از تجمل و آسایش خودداری کردند (رجوع کنند بکتاب تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ ب: ۶ و دایرة المعارف اسلام در کلمه جغتای خان) . کلمه جغتای در کتاب ابن خلدون همواره باقاف نوشته و نه باغین که همیشه بدان می نویسند .

(۵۱) این تعارفهای عادیست و این توصیف جزء بجزء ابن خلدون که باروش موجز مالوف وی تفاوت بسیار دارد میرساند که آغاز شرح او

از ملاقات وی با تیمور ازین جاست .

(۵۲) مرکب ممکن است اسب یا استر باشد . قضاة ظاهرا بر استر سوار می شدید (رجوع کنید بداستان استر ابن خلدون یادداشت شماره ۱۷۱).

(۵۳) چنانکه پیش ازین هم اشاره رفت (یادداشت شماره ۳۵) ظاهرا الشکرگاه تیمور در آن زمان در قبة الیلغا بوده که بیش از یکمیل از دروازه های شهر فاصله داشته است . سرپرده بارعام معنی تحت اللفظ آن چادر کنکاش است یعنی جایی که تیمور برای مشورت در آن می نشست .

(۵۴) ابن خلدون بمناسبت مغربی بودن از پیروان طریقه رسمی شمال افریقا ست . ظاهرا درموقعی که تمام عناوین او را ذکر کرده اند ، عنوان تمام قاضی مالکی مغربی را بدستوروی گفته اند و مقصود وی تایید این نکته بوده است که تیمور بدانند مغربیست . و در هر حال وی هرگز مقام تضاد نداشته است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۷۰) و در آن زمان نیز مقام قاضی مالکیان مصر را نیز نداشته است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱) . چنان مینماید که ابن خلدون تصور میکرده است اگر وی را از نژاد اصلی مغربی بدانند تیمور نسبت باو مهربان تر خواهد بود و اهمیت وی بیشتر خواهد شد . اگر چه ابن خلدون بومی تونس بود و پیش از رفتن به مصر با آنجا بازگشته بود ، رابطه وی با شمال افریقا و اسپانیا بهیچ گونه گسسته نشده ، هنگام اقامت در مصر با دوستان بسیار از دانشمندان و سیاست مداران مغرب مکاتبه داشته و ایشان نیز بنوبه خود از پیشرفت های وی در مصر آگاه شده بودند .

رابطه ابن خلدون با شمال آفریقا برای سلطان برقوق بسیار گرانها بود و از آزمودگی و زبردستی سیاسی وی در بهبود روابط صمیمانه وی با همسایگانش برخوردار میشد.

در آن زمان روابط سیاسی فرمانروایان شمال آفریقا و سلاطین مملوک قاهره بوسیله تبادل هدایا و مکاتیب و نمایندگان برقرار میشد. این رسم دیرین بود که برقوق نیز آنرا معمول داشت. ابن خلدون هم در شرح حال خود فصلی را مخصوص همین موضوع قرار داده و بآن عنوان فعالیت در مورد تبادل هدایا و تحف در میان فرمانروایان مغرب و المملک الظاهر «برقوق» داده است (تعریف نسخه آ ورق ۷۳: ۱۶). درین شرح حال جمل بسیار نقشی را که ابن خلدون بازی کرده است نشان می‌دهد گاهی حتی از نظریک مشاور و ندیم سلطان برقوق در باره مسائلی که راجع بشمال آفریقا یوده است.

این وابستگی بمغرب را میتوان دلیل آن دانست که ابن خلدون با اصرار فراوان بظاهر مغربی و مراکشی خود دلبستگی داشته است و هرگز جامعه قضاة مصری را نپوشید و همین باعث شده بود که دشمنانش در همان عصر وی را مورد تحقیر و تمسخر قرار دهند (برای جزئیات بیشتر درباره لباس مغربی رجوع کنید بکتاب گود فرادو مومین بعنوان العنبری ص ۱۲۶-۱۲۸، ۲۰۲-۲۰۵). در سراسر دوران زندگی خود مغربی باقی ماند و بیگانه بشمار میرفت. با اصرار تمام با ظاهر خود و وسایل دیگر نشان می‌داد که بمغرب بستگی دارد (ابن حجر ورق ۲۲۳، سخاوی ج ۴ ص ۱۴۶: ۱۸، ۱۴۹، ۹۰؛ شدات ج ۷ ص ۷۷) و انگیزی این نکته نیز مؤید آنست که چون در ۸۰۳ هجری، ۱۴۰۱ م. از دمشق بمصر بازگشت به فرمانروای مغرب

(چنانکه پس ازین خواهد آمد) نامه ای نوشت که محتوی شرح تجارب وی در دستگاه تیمور بود.

(۵۵) برای جزئیات بیشتر دربارهٔ سرآورده های تیمور در سمرقند و مراسم پذیرائی وی رجوع کنید بکتاب کلاویخو که تیمور را در پای تخت وی در سال ۱۴۰۴ دیده است و دیده است که تیمور بر آرنج خود روی بالش هایی که بسیاری از آنها را پشت سرش انباشته بودند تکیه کرده بود (ص ۲۲۰ و ص ۲۳۷-۲۷۳).

(۵۶) ابن خلدون گفته است که نخست وی سخن گفته است (فتحت) و در آن موقع تیمور چشم بزیر افکنده بود. علامت تواضع با خم کردن سر بود. کلاویخو و همراهانش (ص ۲۲۰) چنین تعظیم کردند که زانوهای خود را خم کردند و بروی زمین گذاشتند و دست های خود را روی سینه بر روی هم گذاشتند و سه بار این کار را کردند و همچنان زانو زده بودند تا تیمور دستور داد برخیزند و باو نزدیکتر شوند.

(۵۷) کلاویخو (ص ۲۲۱) دیده است که در هر حال تیمور هرگز دست خود را برای بوسیدن دراز نمی کرد زیرا این رسم ایشان نبود. هیچ يك از ایشان نباید دست هیچ سرکرده بزرگ خود را ببوسند. اینکار در اینجا ناروا بوده است.

(۵۸) عبدالجبار (از حدود ۷۷۰ تا ۸۰۵ هـ. ۱۳۶۹-۱۴۰۳ م.) یکی از مشاهیر علمای شریعت اسلام و قوانین آن در دربار تیمور و پیشنماز وی بود (رجوع کنید بسخاوی ج ۴ ص ۳۵: ۱۷-۱۵) مردی بود که معلومات فراوان در همهٔ شعب مختلف دانش داشت، عربی و فارسی و ترکی میدانست معروف بود که معتزلیست که عقیده ای مشترک در میان شیعه و اصل سنت

دارند و در باره خلافت علی و معاویه و یزید بعد واسط قائلند، وی یکی از چهار دانشمندی بود که شب و روز با تیمور و «مشیر و صاحب‌الرأی» وی بودند، چنانکه العینی گفته است (ورق ۴۱ ب: ۲۱) و ویرا ترجمان «عقاید تیمور دانسته اند» (منهل ورق ۱۴۸ ب: ۲۲).

وی با تیمور بسوریه آمده بود و چون در بحث زبردستی کامل داشت بنام تیمور در مباحثاتی با دانشمندان حلب و دمشق و مخصوصاً این مفلح داشت شرکت داشت (رجوع کنید بمنهل ورق ۱۴۸ ب: ۲۱) تیمور عادت داشت از دانشمندان سوریه سؤالاتی بکند و پاسخ ایشانرا بهانه ای برای زجر دادن و کشتن ایشان قرار می داد. چنانکه ابن الشحنه گفته است (وابن عربشاه از وی روایت کرده است ج ۱ ص ۶۲۴-۶۴۴، ج ۲ ص ۸۰-۹۰).

ابن عربشاه می گوید (ج ۲ ص ۹۰) که ابن عبد الجبار «از روی خون مسلمان میگذشت». در هر حال سخاوی (ج ۴ ص ۳۵: ۱۵۰) می گوید که چون عبد الجبار نمی توانست مستقیماً مخالف رأی تیمور باشد گاهی از مسلمانان یاری می کرد و ابن الشحنه (ابن عربشاه ج ۱ ص ۶۳۲) روایت کرده است که در حلب پس از آنکه مردم سوریه و مغولان هر دو در جنگ کشته شدند، تیمور این سؤال را کرد که «کدام يك از دو گروه شهیدند؟» عبد الجبار که طرفدار ابن الشحنه بود پنهانی باو گفت که اگر وی (ابن الشحنه) می خواهد بداند چگونه پاسخ تیمور را بگوید باید بداند که او شیعه است (نیز رجوع کنید باشارات منهل در باره عبد الجبار ورق ۱۵۲ آ: ۱۸ تا ۱۵۳ ب: ۴، شذرات ج ۷ ص ۶۵).

(۵۹) چون ابن خلدون تنها می توانست مقصود خود را بزبان تازی ادا کند و تیمور نیز از سوی دیگر زبان نمی دانست و تنها کمی فارسی و ترکی

می دانست (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۲۰) وجود مترجمی لازم بود. بنا برین مصاحبه تیمور بسا ابن خلدون بوسیله عبد الجبار انجام گرفته است.

نام کسان دیگری بجز مترجم که ممکنست در مصاحبه مزبور در میان تیمور و ابن خلدون رابطه بوده باشند ضبط نشده است، مگر در کتاب ابن قاضی شربه (ورق ۱۸۱) که در شرح کوتاه خود یا بهتر بگویم تعبیری که از گفتگوی تیمور و ابن خلدون کرده در منبع اطلاعات خود کسی را بنام شهاب الدین بن العز نام می برد که بگفته او «شاهد قسمتی ازین مصاحبه بوده است».

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۵۸، چاپ کلکته ص ۲۱۰-۲۱۱) در فهرست هفت پیشوایی که تصور میرود از دمشق بملاقات تیمور رفته باشند که از روزنهار بخوانند «قاضی حنفی محی الدین محمد بن العزرا (که بعدها تیمور وی را اسیر کرد و پس از آن بقاهره گریخت) نام می برد و پسرش قاضی القضاة - شهاب الدین بوده و ظاهراً وی همان کسیست که منبع اطلاعات ابن قاضی شربه بوده است (در باره ابن العز رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۸۲۹: ۲۱ و ۸۳۰: ۶ و فهرست آن، سخاوی ج ۲ ص ۲۲۰-۲۲۱: ۱۰، ۱۲۷-۱۲۸ شذرات ج ۷: ۸۰) (۶۰) باید در نظر داشت که ابن خلدون از پاسخ قسمت اول پرسش تیمور درباره مغرب خودداری کرده است و در پاسخ بقسمت دوم نیز کلمه مبهم سرزمین من یا کشور را بکار برده است.

(۶۱) ابن خلدون در ۱۵ شعبان ۷۸۴ هـ - ۱۲۴ اکتبر ۱۳۸۲ م. تونس را ترك کرده تا آنکه بنیارت حج برود. در اول شوال ۷۸۴ هـ - ۱۸ دسامبر ۱۳۸۲ م. با اسکندریه رسیده است. یکماه در آنجا ماند و سپس بقاهره

رفت (اول ذوالقعدة ۷۸۴ هـ - ۶ ژانویه ۱۳۸۳ م). زبارت خود را بعقب انداخت و سپس با اجازه سلطان برقوق تنها در سال ۷۸۹ هـ - ۱۳۸۷ با آنجا رفت. در ۷۹۰ هـ - ۱۳۸۸ م. از مکه بازگشت (رجوع کنید بتاریخ - ابن الفرات ج ۹ ص ۱۶: ۱۰ - ۱۲ - ۱۳: ۲۰، کتاب العبر ج ۷ ص ۵۵: ۱۸).

(۶۲) ظاهراً این عبارت نامنظمست آن سال ۷۸۴ بوده است (کتاب العبر ج ۷ ص ۵۱ بعد) نه تنها عبارت «وهشتاد» افتاده است بلکه ملاقات تیمور و ابن خلدون در سال ۸۰۳ هـ - بوده است پس قرن آن «این» قرن هفتم نبود ولی قرن هشتم بوده. شاید ابن خلدون در نخست جای سال و تاریخ درست را باز گذاشته باشد و سپس آنرا در نسخه خطی خود چنان نوشته است که کاتب نتوانسته است درست تشخیص بدهد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۷۴ در ذیل).

(۶۳) «در میان دیوارها» ظاهراً این جا اشاره بقاهره است که مقر برقوق بوده است.

در کتاب التعریف (کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۲: ۴) و نیز در مقدمه (ج ۲ ص ۳۸۴) ابن خلدون از قاهره ستایش بسیار کرده و آنرا مرکز فرهنگی دانسته است و با فصاحت تمام ستایش خود را درباره این شهر چنین بیان کرده است «پایتخت جهان، باغ گیتی، جایگاه ملاقات مردمان» و گفتاری یکی از استادان خود را آورده است که «هر کس قاهره را ندیده شکوه اسلام را ندیده است.» (کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۲: ۱۲).

(۶۴) معنی تحت اللفظ عبارت اینست «با شماره آنها» (بعدها) شاید «بعدها» باید خواند که بمعنی بعد از آن باشد که اشاره ای به «جلوس» باشد. تاریخ قطعی بتخت نشستن برقوق ۱۹ رمضان ۷۸۴ هـ - ۲۶ نوامبر

۱۳۸۲م. است (نجوم ج ۵ ص ۳۶۲). ورود ابن خلدون بپاقره در اول شوال (روز عید فطر) بسال ۷۸۴ هـ - یا ۸ دسامبر ۱۳۸۲ بوده است که ۱۲ روز پس از جلوس وی می شود (در مقدمه چاپ دوسلان ج ۱ ص ۶۲ بخط «۸» آمده است کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۲) عدد ۱۰ که ابن خلدون آورده برای آنست که عدد درست گفته باشد و این می رساتد که چندان اصراری بتاریخ دقیق نداشته است. ابن خلدون با سالهای اول سلطنت برقوق و طغیانهای که برو کرده اند سروکار داشته است و در کتاب العبر ج ۵ ص ۴۶۷ - ۴۷۲ - ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۹۴، ۵۰۱ و نیز در مقدمه ج ۱ ص ۳۲۶ آورده است و در آنجا گوید «اکنون در مصر در لوای سلطنت سلطان برقوق هستم».

(۶۵) دوره فترتی را که در میان جلوس برقوق در قاهره تا موضوع تیمور آورده است، بشتاب برگذار کرده زیرا ابن خلدون فوراً گفته است در اسکندرنه بوده و نیز ذکر از ملاقات با برقوق نکرده و این می رساند که متن منظم نیست.

(۶۶) ابن خلدون گویا بجای آنکه بسادگی بگوید «من»، مقام من، رتبه من، و درجه من گفته است و باز همین کلمات را به همین منظور در کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۲: ۲۱ آورده است و نیز رجوع کنید به نسخه بدل کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۵: ۲۲.

(۶۷) ابن خلدون فروگذار کرده است بگوید که امیر الطنبغا الجوبانی که از مؤثرترین رجال دربار آن زمان بوده ویرا بسلطان برقوق معرفی کرده است، چنانکه در منابع آمده است (منهل ورق ۴۹: ۱۸ و سخاوی ج ۴ ص ۱۴۶: ۵). اینکه آیا سلطان برقوق خود خواسته است با ابن خلدون آشنا شود، یا آنکه وی مایل بوده است بحضور او معرفی شود، خبر آن بما

نرسیده است. ولی در هر حال نخستین ملاقات سلطان با ابن خلدون دوستی نزدیک نتیجه داده است که در تمام دوره زندگی و فرمانروائی سلطان دوام داشته است.

در کتاب العبرج ۵ ص ۴۷۴: ۱۶ و ۴۷۸: ۲۸ ذکرى از جوابانى کرده است نیز رجوع کنید با شعاری که ابن خلدون خطاب به الطنبغا الجوبانى گفته است (در کتاب التعریف نسخه خطی آ ورق ۷۳: ۱-۱۵) نیز رجوع کنید بمقدمه همین کتاب ص ۱۵.

(۶۸) ابن خلدون درین جا وارد جزئیات روابط خود با برقوق نمی شود اورا سرپرست و خداوندگار خود میداند که توجه و مهربانى بسیار نسبت به وی کرده است. و ابن خلدون از امتیاز و مقام و برتری هاى که این رابطه برای او فراهم کرده قدردانى کرده است (کتاب العبر ج ۷ ص ۴۵۱-۴۵۲ تعریف نسخه خطی آ ورق ۵۶ ب و بعد از آن).

هنگامی که برقوق منعم وى در نتیجه طغیان یلبغا الناصرى (۵ جمادى الاولى ۷۹۱ هـ. اول ژوئن ۱۳۸۹ م.) اندك مدتی از فرمانروائی خلع شد، ابن خلدون نقش مشکوکى داشته است چنانکه از وقایع زیر برمی آید:

در ۲۱ ذی القعدة ۷۹۱ هـ - ۱۳ نوامبر ۱۳۸۹ م. رقیب پیشوای این سرکشی که بنام منطاش معروف است، الناصرى را شکست داد. شورائی فراهم کرد که شامل خلیفه و چهارتن قاضى القضاة و دانشمندان دیگر بود تا فتوى دهند که جنك با برقوق مشروعست. این فتوى را در ۲۵ ذی القعدة ۷۹۱ هـ. ۱۷ نوامبر ۱۳۸۹ مسوده کردند و آنرا بعده بسیاری که ابن خلدون نیز در میان نشان بود نشان دادند (ابن الفرات ج ۹ ص ۱۶۰: ۲۰) پس ظاهراً ابن خلدون هم از امضا کنندگان بوده است.

چند روز پس از آن در ۳ ذی الحجه ۵۷۹۱ هـ - ۲۵ نوامبر ۱۳۸۹ م .
 منطاش خواست این فتوی را شمس الدین محمد الرکراکی که مانند ابن
 خلدون مالکی بود و شیخ یک خانقاه شیخون العمری بشمار میرفت، امضا
 کند. ولی وی نپذیرفت و او را در قلعه زندانی کردند (ابن الفرات ج ۹ ص
 ۱۶۳: ۳، نجوم ج ۵ ص ۴۸۸: ۲) سپس، بعد از بازگشت برقوق بتخت سلطنت
 (در ۱۴ صفر ۷۹۲ هـ - اول فوریه ۱۳۹۰ م.:: نجوم ج ۵ ص ۵۰۰: ۱۳) الرکراکی
 را قاضی القضاة مالکیان کرده اند (ابن الفرات ج ۹ ص ۲۴۰: ۱۶، نجوم ج ۵
 ص ۵۲۲: ۱۰) و این ظاهراً برای قدردانی از خودداری وی از امضاء فتوای
 مخالف برقوق بود .

اگرچه برقوق رویهمرفته با دانشمندانی که این فتوای مخالف وی
 را امضا کرده بودند سخت نگرفت، ولی ار رفتارشان چون بسلطنت برگشت
 رنجیده بود (نجوم ج ۵ ص ۵۹۸: ۱۸۰) و این کاملاً ممکن است که عزل ابن
 خلدون از خانقاه بیبرسیه نتیجه رفتار وی درباره برقوق بوده باشد .
 در کتاب التعریف ابن خلدون از واقعه سرکشی ناصری و بازگشت برقوق
 گفتگو کرده است (نسخه خطی آ ورق ۶۲ ب- ۶۳ آ : ۴) و تنها می گوید که
 سلطان برقوق رفتار نیکو کارانه خود را درباره وی تغییر داده است و وی
 در خانه ماند و بمطالعه و تدریس پرداخت: تازمان حاضر اول سال ۷۹۷ هـ
 ۱۳۹۵ م.

(۶۹) اینجا ابن خلدون تنها بدومین انتصاب خود بمقام قضا اشاره
 کرده است که در ۱۵ رمضان ۸۰۱ هـ - ۲۲ مه ۱۳۹۹ م . روی داده است
 (بیادداشت شماره ۶ پیش از این شروع کنید) وقاضی القضاة مالکی معزول
 را ناصر الدین احمد التنسی نام برده است (کتاب التعریف نسخه خطی آ

ورق ۷۵ آ: ۲۸، نجوم ج ۶ ص ۱۴۱: ۹، سیوطی ج ۱ ص ۲۱۸: ۱۱ ابن ایاس ج ۱ ص (۳۱۵).

(۷۰) هنگامی که وی در مغرب بود ابوسالم مرینی وی را در سال ۵۷۶۰ هـ - ۱۳۵۹ م. بسمت الناظر فی المظالم برگزید شغلی که وظایف آن چنانکه گفته اند (مقدمه ج ۱ ص ۳۹۹: ۱۶، ترجمه دوسلان ج ۱ ص ۴۵۱ یادداشت شماره ۲) جزء وظایف قاضی بوده است اما در حقیقت ابن خلدون در مغرب قاضی نبوده است.

(۷۱) ظاهر ابن خلدون، از بیان صریح آنکه سلطان ویرا عزل کرده طفره رفته است و کوشیده است تأیید کند که دشمنانش باعث عزل وی شده اند و در ۱۲ محرم ۸۰۳ هـ - ۳ سپتامبر ۱۴۰۰ این اتفاق افتاده است (رجوع کنید بکتاب التعریف نسخه خطی آ ورق ۸۶ آس ۱۴-۱۸).

(۷۲) تیمور بصراحت پرسش نخستین خود را تکرار کرده که ابن خلدون از کجای مغرب آمده است و ابن خلدون از پاسخ دادن به آن خودداری کرده و وانمود میکند که مقصود تیمور سؤال درباره مقام وی بوده است و نه درباره زادگاه وی.

(۷۳) متن این عبارت روشن نیست یامی توان آنرا چنین خواند «کاتب» [من دیر بودم] یا «کانت» بدین معنی که تعلق دارد بزرگترین فرمانروای آنجا. «کاتب» یا «کانت» پس از کلمه «مغرب» آمده است بی هیچ رابطه ای. برای «بزرگترین فرمانروا» رجوع کنید بکتاب و بیور کمان ص ۱۳۰.

(۷۴) نیاکان ابن خلدون که از تازیان یمن بوده اند سالها در اشیلیه زیسته اند. پدرش بایالت افریقا رفته و ابن خلدون در حقیقت در

تونس ولادت یافت، که در آن زمان کرسی افریقیه بود. «سرزمین» وی این بود. درستست که همه شمال افریقا را المغرب میخواندند ولی این معنی وسیع کلمه بود. در معنی دقیق تر و فنی آن سه قسمت این ناحیه را المغرب الاقصی میخواندند که در مغرب بود، المغرب الاوسط در میان و افریقیه در مشرق بود و چنانکه وی گفت نزدیکتر بن جا بما یعنی سوریه باشد.

ابن خلدون اصطلاح المغرب را با آن دو قسمت نخستین محدود کرده و همین اصطلاح را نیز جای دیگر بکار برده است (مقدمه ج ۲ ص ۱۰۴: ۱۲، ۳۴۶: ۱۲، ترجمه دوسلان ج ۲ ص ۱۱۷ یادداشت شماره ۳: «المغربین عبارتست از مشرق الجزائر و مراکش»).

اصطلاح «المغرب الجوانی» که ابن خلدون بکار برده در عرف اصطلاح مردم مغرب مقصود مغرب داخلیست که بنوبت خود یعنی مغرب الاقصی. این اصلاح دوبار نیز بصورت «الغرب الجوانی» در ذیل ابن الورودی بر کتاب ابوالفدا المختصر چاپ قاهره ج ۵ ص ۱۴۹، ۲۱-۲۳ در تاریخ ۷۴۸ ه. آمده است و در آنجا این اصطلاح با کلمه فاس مقارنست در جایی که بتغییر مقام سلطان حسن مرینی از آنجا به تونس اشاره شده است.

این اصطلاح نیز در داستانهای عامیانه علاءالدین هست، رجوع کنید بمقاله تاریخ علاءالدین تألیف ه. زونتبرک در «کتاب یادداشت در باره برخی از نسخ خطی الف لیله ولیله» و «یادداشتها ومنتخبات نسخهای خطی کتابخانه ملی - پاریس ۱۸۸۷ ج ۲۸ ص ۲۳۶: ۱.

(۷۵) این نام یکی از طوایف بر بریان مغربست. نام طایفه دیگر آنها صنهاجه است. نظریات مختلف درباره اصل و نسب آنها در میان

آورده اند. ابن خلدون چندین فصل از کتاب العبر خود را در باره حکومت زناته در مغرب اختصاص داده است (کتاب العبر ج ۷ ص ۲ کتاب دوسلان تاریخ بربریان ج ۳ ص ۱۷۹، نیز رجوع کنید بفرست مأخذ مقدمه ج ۱ ص ۶-۷، ۲۸۶، ۲۹۷، ۴۱۴، ج ۲ ص ۲۳-۲۴، ۱۶، ۱۴ و در دایرة المعارف اسلام در همان کلمه)،

(۷۶) برای جزئیات در باره نامهای جغرافیائی که در جمله های زیر آمده است، بجز یاقوت بمقاله دایرة المعارف اسلام و کتاب معرف مورخ اسپانیا و شمال افریقا دوزی و ا. لوی پرونسال رجوع کنید.

(۷۷) برای بحث در جغرافیای مغرب روایت دیگری شامل پانزده سطر از ابن احمد الزملکانی از شاگردان ابن خلدون در دست است که محمد کردعلی در جلسه مجمع لغوی عرب در دمشق ۱۹۴۸ ص ۹۵۹ چاپ کرده است و تقریباً مانند شرحیست که ابن خلدون آورده و احتمال می رود از او گرفته باشد اختلاف جزئی نسخه بدلیها اثری در مواد این قسمت از مصاحبه ندارد.

(۷۸) يك بند کاغذ (کراسه جمع کرایس) معمولاً شامل پنج ورق بزرگ بوده است که تمامی کرده اند و چنانکه لین گفته ۱۰ ورق می شده است شماره گذاری برخی از اوراق نسخه خطی از کتاب التعریف نیز نشان میدهد که يك بند ده ورق است و چون در هر دوروی ورق نوشته می شده بنابراین آن مجلد شامل ۲۴۰ صحیفه است برای جزئیات بیشتر بکتاب ك. کارا - باسك بعنوان کاغذ عربی ج ۲ ص ۱۴۲، ۱۵۷.

(۷۹) «رشته» بگفته دوزی به معنی ما کارونی است. و نیز بگفته - شتاینگاس، آشیت که با آن پیند و در هیچ جای دیگر آنرا خوراک مخصوص

مغولان ندانسته اند، در آشپزی ممالیک نیز معمول بوده است زبده ص ۲۵ :
 (۱۴) ویک نوع جدید آن در سوریه (بنام رشته بکسریاضم را ورشیه) در
 کتاب لند برك بنام امثال و حکم ص ۷۸ آمده است . نیز رجوع کنید به
 کتاب ابن بطوطه، سفرنامه ج ۲ ص ۳۶۵، ۳۶۶ که رشته را ذکر کرده و چنین
 شرح داده است : «یک نوع ورمیسل که می یزند و با ماست می خورند» (یعنی
 macaroni, tagliarini) و کتاب رود بنسون بعنوان مطالعه درباره اسناد
 تازی در موضوع آشپزی ص ۹۵-۱۶۵ و مخصوصاً ص ۱۳۸ (شماره ۹).

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۴۶: ۱۱) ظاهراً هنگام اشاره به همین واقعه که
 ابن خلدون گفته است غذائی را که آورده اند گوشت آب پز گفته است که یکی
 از خوراکیهای معمولی مغولانست و (در ج ۲ ص ۶۶: ۷) تصریح کرده است که
 ابن خلدون از کسانی بود که از آن خورد .

(۸۰) چنانکه از منابع تازی برمی آید تیمور در فتار کاملا دوستانه ای
 با ابن خلدون داشته و قسمتی از آن مدیون ظاهر ممتاز و سیمای خوش
 ابن خلدون بوده است (منهل ورق ۴۹ ب ص ۱۰، سلوک ۸ ورق ۲ ب شنرات ج ۷
 ص ۷۸: ۱۰) ولی بیشتر آن بواسطه چرب زبانی و روشن بینی و هوشیاری او
 بوده است (ابن قاضی شهبه ورق ۱۸۱، ابن حجر ورق ۲۲۳، ابن عربشاه ج ۲ ص
 ۶۲-۷۰) و احتمال می رود همین صفات خوب بوده است که در پادشاه عیسوی
 پدر وستمگر مؤثر واقع شد و او را واداشت که با ابن خلدون پیشنهاد کند، در
 درباره وی بماند و باو قول داد که املاک نیاگانش را باو برگرداند (کتاب
 العبر ج ۷ ص ۱۲: ۱۱، سخاوی ج ۴ ص ۱۴۵) .

(۸۱) صدرالدین احمد بن ابراهیم المناوی قاضی القضاة شافعیان
 بود. ابن خلدون نخستین بار در شرح حال خود نامی از وی برد در مورد

مأموریت در برابر نایب یاغی سوریه تنم از جانب سلطان فرج در ماه رجب ۸۰۲ هـ. - مارس ۱۴۰۰م) (نسخه خطی آورق ۷۵ ب: ۲۴، رجوع کنبد بنجوم ج ۶ ص ۵۳۴) تاریخ نویسان تازی ضبط کرده اند که المناوی را پیش از آنکه وی را در رود زاب غرق کنند آزار دادند و محاکمه کردند و آن در موقعی بود که تیمور بمشرق می رفت و او را با سارت با خود می برد، در سوال ۸۰۳ هـ. - ۱۵ مه تا ۱۳ ژوئن ۱۴۰۱ م. (سلوک ورق ۲۷، ۱۵، ۳۲، آ: ۲۷، نجوم ج ۶ ص ۱۵۷، ۸: سخاوی ج ۶ ص ۲۴۹: ۲۴). هنگامی که مغولان کسانی را که از دمشق بسوی مصر می رفتند دنبال کردند، وی را با سارت گرفتند و این واقعه در ۲۱ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۷ ژانویه ۱۴۰۱ م. بود. و اگر ابن خلدون این جا از نخستین ملاقات خود با تیمور در ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م. سخن رانده باشد، آزارهایی که بالمناوی رسیده بود بایستی در میان همین دو روز بدان آغاز کرده باشند.

ابن عرب شاه (ج ۲ ص ۷۲) بجزئیات آنچه را که بر المناوی روی داده است می گوید. زیرا هنگامی که قاضی را بحضور تیمور بردند بسی اجازه بالادست همراهانش نشست تیمور دستور داد که وی را «چون سگی» روی زمین بکشند جامه اش پاره شد و وی را دشنام می دادند و می زدند.

فصلی که در آن ابن عرب شاه جزئیات این واقعه را آورده است فصلیست که پس از آن از ملاقات ابن خلدون سخن رانده ولی وی نیز می گوید که این وقعه «در همان روز رخ داد هنگامی که ایشان [اعیان دمشق] در حضور وی نشسته بودند و پس از تنبیه المناوی ایشان را خلعت و انعام داد و روانه کرد این واقعه ظاهر آدر ۲۳ جمادی الاولی - ۹ ژانویه رخ داد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۸) پیش از ملاقات ابن خلدون بنا برین آزار دیدن المناوی را از ایشان

شنیده است .

(۸۲) ابن خلدون این جا اصطلاح «حدنان» را برای پیش گوئی بکار برده است (رجوع کنید بمقدمه ج ۲ ص ۱۷۷ - ۱۸۸) . درباره پیش گوئی در باب تغییرات سلسله سلطنت، انقلاب امپراتوریه و وقایع آینده ای که اثری در جامعه اسلام روی هم رفته خواهد داشت و این پیش گوئی ها متکی بر سنن مخفی و پیش گوئی ها و حسابهای اختر شناسان و جادو گران است .

این گونه پیش گوئیها را در کتابهایی گرد آورده اند که بآنها الملاحیم (مفرد آن ملحمه) میگفتند و در قرن چهاردهم فراهم شده است . پیش گوئی و غیب گوئی در مغرب بسیار رواج داشت (رجوع کنید بمقاله رنوار مجله سپریس ۱۹۴۳ ج ۳۰ ص ۳۱۳ - ۲۲۱ و مقاله ما کدونالد در دایرة المعارف اسلامی در کلمه ملاحیم) . و ابن خلدون در مقدمه خود فصل طولانی باین موضوع اختصاص داده است ج ۲ ص ۱۷۶ - ۲۱۰ ، کتاب منتخبات زبان عرب تالیف دوساسی ج ۲ ص ۲۹۸ - ۳۰۲) این جا ابن خلدون دانشمند این پیشگوئی هائی را که در مورد ظهور تیمور در تاریخ در مغرب شنیده بود برای خوشامد وی میگوید :

(۸۳) دو سیاره «سعد» زحل و مشتری یا مشتری و مریخ بودند . رجوع کنید بمقدمه ج ۲ ص ۱۸۷ - ۱۹۳ ترجمه دوسلان ج ۲ ص ۲۱۷ یادداشت شماره ۱ ص ۲۱۹ یادداشت شماره ۳ ص ۲۲۷ یادداشت شماره ۳ . شرف کواکب عبارتست از برج جوزا و میزان و دلو در منطقه البروج رجوع کنید بفرهنگ اصطلاحات فنی شیرنگرج ص ۱۷۳ : ۱۱ و ج ۲ ص ۱۲۴۵ و مفاتیح العلوم چاپ فلوتن ص ۲۲۵ - ۲۳۲ .

(۸۴) ظاهراً منظور ابن خلدون هشتمین بوده است و نه هفتمین رجوع کنید بیادداشت شماره ۶۲ پیش ازین.

(۸۵) درباره این دانشمند ابوعلی ابن بادیس، رجوع کنید بمقدمه ج ۲ ص ۱۹۴ قسمتی از نسخه کتاب العبر خود را ابن خلدون در سال ۷۹۸ هـ. ۱۲۹۶ م. بعنوان هدیه از قاهره باین مسجد شهر فاس فرستاده است. رجوع کنید بترجمه مقدمه ج ۱ ص ۱۰۸ بگفته لوی پرو انسال (درمجله آسیایی ۱۹۲۳ ص ۱۶۱-۱۶۸) این قسمت از نسخه خطی که باقی مانده خط ابن خلدون را دارد. رجوع کنید بکتاب آ. بل. فهرست کتابهای مسجد قروئین چاپ فاس ۱۹۱۸ ص ۶ یادداشت شماره ۴ و شماره های ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۱.

(۸۶) این کلمه را در نسخه آنقطه نگذاشته اند و ممکنست «تأثر» (چنانکه در نسخه ج خوانده شده است) یا «تأثر» خواند.

(۸۷) ابن خلدون باین پزشک و ستاره شناس، ابراهیم بنی زرزور، در اوایل کتاب التعریف خود اشاره کرده، (کتاب العبر ج ۷ ص ۳۰۴ س ۱۳، ۴۱۲ س ۷ نیز رجوع کنید به کتاب تاریخ بربریان دوسلان ج ۴ ص ۳۲۷-۳۲۸).

ابراهیم بن زرزور در کتابهای عربی و عبری و نصاری اسپانیای معاصر معروفست.

املائی نام او مختلفست (زرزار، زرزل، زرور، سرسر). هنگامی که در دربار ابوعنان در ۷۵۶ هـ - ۱۳۵۵ م. در فاس خدمت می کرد (کتاب العبر ج ۷ ص ۳۰۴) ابن خلدون با وی آشنا شد. پس از آن ابن زرزور وارد خدمت سلطان محمد پنجم معروف بابن الاحمر پادشاه غرناطه به

عنوان پزشك و اخترشناس در بار وی شد. و پس از مرگ فجع حاجب بن رضوان از غرناطه رفت و وارد خدمت پادشاه عیسوی پدرو پسر الفونس پادشاه صقلیه معروف پدرو ستمگر شد.

بواسطه شهرت بسیاری که ابن زرر بعنوان پزشك و اخترشناس داشت پدر و نسبت بوی توجه بسیار داشت و وی را بخوبی پذیرفت و در میان مشاوران و پزشکان خود مقام بلندی باو داد. هنگامی که ابن-خلدون در ۷۷۵ هـ - ۱۳۶۴ م. بیک مأموریت از سوی محمد پنجم پادشاه غرناطه برای عقد قرارداد دوستی و صلح در میان این دو پادشاه به-دربار پدر و ستمگر باشیلیله رفت ابن زرر وی را پدرو معرفی کرد و از وی ستایش بسیار کرد. درباره وصف این ملاقات ابن خلدون با پدرو که یکی از نخستین مراحل جالب زندگی ابن خلدون بوده است رجوع کنید بکتاب العبرج ص ۷۰ - ۴۱۰ و روایت دیگر آن در نسخه های خطی ب و ج.

برای جزئیات بیشتر درباره این پزشك یهودی در منابع تازی رجوع کنید بکتاب ابن الخطیب، الاحاطه فی اخبار غرناطه چاپ قاهره ۱۳۱۹ ج ۱ ص ۱-۲ کتاب اندلس ج ۱ ۱۹۳۳ ص ۱۰۵، ۱۲۴ سخاوی ج ۴ ص ۱۴۵ و نیز بکتاب برانشویک بعنوان بربرستان شرقی در دوره حفصیان ج ۲ ص ۳۷۱، ۳۸۸.

برای منابع عبری رجوع کنید بکتاب گدلیه بن یحیی بعنوان شلشلت هك کبله، چاپ زولکیو ۱۹۰۳ ص ۸۳، دایرة المعارف یهود ج ۱۲ ص ۶۳۸. درباره جزئیات مقام یهود در دربار خلافت شرقی رجوع کنید بمقاله و.ج. فیشر در مجله RASM ج ۲۲.

(۸۸) شیخ ابو عبدالله محمد بن ابراهیم الآبلی معلم ابن خلدون در مغرب بوده و در نشو و نما و روحی او اثر فراوان داشته. ابن خلدون وی را «بزرگترین دانشمند مغرب و استاد علوم معقول» میدانند و ازو در جاهای مختلف در مقدمه و تعریف، ستایش بسیار می کند (مقدمه ج ۲ ص ۱۷۳، ۳۰۰، ۳۵۱ کتاب العبر ج ۷ ص ۳۸۵ و جاهای دیگر کتاب تاریخ بر بریان دوسلان ج ۳ ص ۳۸۷، ۴۱۲، ج ۴ ص ۳۲۳). نیز رجوع کنید بترجمه او در الدرر الکامنه ج ۳ ص ۲۸۸ شماره ۷۶۶.

(۸۹) ابن خلدون همه سنن و نظریاتی را که درباره مهدی خلیفه فاطمی (المهدی المستنظر) بوده در مقدمه ج ۲ ص ۱۴۲-۱۷۷ آورده است.

(۹۰) ابن خلدون وی را از بزرگترین اولیای مغرب در قرن هشتم می داند (مقدمه ج ۲ ص ۱۷۱-۱۷۲). ابن خلدون با ابو یعقوب درس نخوانده است ولی از نواده اش ابوزکریا یحیی البادسی یکی از صوفیان پیش گوئی او را درباره ظهور کسی که علائق مذهب را تجدید خواهد کرد و وی از بازماندگان فاطمیان خواهد بود، شنیده است.

(۹۱) اینکه میگوید سی چهل سال بود آرزوی ملاقات داشت و اینکه در روی زمین از عصر آدم تا آن هنگام هیچ حکمرانی مانند وی نبوده است، ابن خلدون این اثر را در ذهن وی کرده است که در همه مدت متوجه پیشرفت های تیمور بوده و آگاهی از زندگی و کارهای او کسب کرده است و در حقیقت شرح ابن خلدون از اصل و نسب تیمور و ترقی او بنیروی خود و لشکر کشی و فتوحات وی در آسیا آن چنانکه در کتاب العبر و تعریف آورده است نشان میدهد که فرضیات بسیار درباره تیمور گرد آورده بود پیش از

آنکه خود بملاقات ابن جهانگشا برسد. این نکته را وصف قاضی ابن شریبه درباره نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور تأیید می کند درین ملاقات گفته شده است که ابن خلدون اظهار داشته است: «من شرح حال شما را (ترجمتک) را نیز نوشته ام و آرزو دارم که آنرا در برابر شما بخوانم تا بتوانید نادرستی های آنرا اصلاح کنید» تیمور بوی اجازه داد و هنگامی که نسب خود را شنید پرسید که چگونه آنرا فرا گرفته است و ابن خلدون پاسخ داد که آنرا از «بازرگانان معتبری که بسرزمین آورفته بودند» بدست آورده است (ابن قاضی شریبه ورق ۱۸۱).

(۹۲) تعصب نژادی، تعصب طبقاتی (عصبیه) وفاداری پادشاهانست و سپس بخاندانی که وی تأسیس کرده، بقای خاندان بستگی دارد بدرجۀ شاه پرستی و بشماره کسانی که حاضرند برای آن بجنگند (رجوع کنید بمقدمه ج ۱ ص ۳۱۳ و اشارات دیگر در مقدمه).

این تصور که پایه و اساس طریقه جامعه شناسی ابن خلدونست موضوع تحقیقات وسیعی خواهد بود. نیز رجوع کنید بمطالعات ک. یادو آ. بومباچی و ژ. بوتول و فر. گابریلی و ت. خمیری و ا. روزنتال (رجوع کنید بفرست مأخذ پس ازین).

(۹۳) این اصطلاحات که معمولاً بمعنی سیاسی می آید، تنها بطور مبهم در مورد نژادها آمده است. ابن خلدون نیز همین تقسیمات را درین کلمه کرده است که معمولاً بنظر مورخین تازی می آید و آنرا درباره سلجوقیان بکار برده است (رجوع کنید بکتاب العبر ج ۵ ص ۳) نژادهای بسیاری را از طوایف ترک نام می برد (نیز رجوع کنید بکتاب تعریف نسخه آ ورق ۷۶ آ).

(۹۴) در تاریخ باستانی و افسانه آمیز شرق، ایرانیان از کهن ترین و

نیرومندترین مردم جهان بوده‌اند و بمرکز اصلی نیروی خود در ایران (که عراق عرب) باشد خراسان و سرزمین نبطیان (نبطیان را بابابلیان برابر می‌دانند) را نیز افزوده‌اند (کتاب العبرج ۲ ص ۱۵۴: ۱۹).

در حدود زمان یوشع توریت یا کمی پیش از آن (کتاب العبرج ۲ ص ۱۵۷: ۱۴).

منوچهر (منوشهر) (چنانکه پس ازین خواهد آمد) بتخت سلطنت ایران نشست، نیروی او را افراسیاب بجنک خواند که پادشاه ترکان بود (کتاب العبرج ۲ ص ۱۵۶: ۲۶، رجوع کنید بطبری ج ۱ ص ۴۳۲: ۱۰ که در آنجا ترك نام پدر بزرگ اوست). سرانجام افراسیاب پس از مرگ منوچهر پادشاهی ایران را از میان برد (کتاب العبرج ۲ ص ۱۵۷: ۲). این تاریخ افسانه آمیز است که ابن خلدون برای گفتگوی خود با تیمور انتخاب کرد تا در آن بزرگی ترکان را تأیید کند.

در مقدمه ظاهراً هیچ گونه اشاره به افراسیاب ندارد و هیچ نوع داستانهای افسانه‌ای را برای روشن کردن وقایع تاریخی بکار نبرده است. در حقیقت درین افسانه‌های تاریخی نیز پیروزی افراسیاب چندان طولی نکشیده است. جانشین منوچهر در سلطنت ایران زمر (رجوع کنید به یادداشت شماره ۱۰۳) او را شکست داد و افراسیاب را از ایران بیرون راند (کتاب العبرج ۲ ص ۱۵۷: ۶: طبری ج ۱ ص ۵۳۱ برای جزئیات و نسخه بدل‌های داستان‌ها و اسامی). در شاهنامه فردوسی که داستان جنگ‌های افراسیاب با ایرانیان بتفصیل آمده است، سرانجام سرافراسیاب بدست کیخسرو بریده می‌شود. (رجوع کنید بطبری ج ۱ ص ۶۰۰: ۱۱، ۶۱۶: ۱۶، که در آنجا نام او افراسیاب آمده است).

(۹۵) خسرو (کسری) معروف با نوشیروان، نوشروان یا خسروئوس اول، بیست و یکمین پادشاه ساسانی ایران بود و از بزرگترین ایرانیان در تاریخ بشمار می رود. چهل و هشت سال پادشاهی کرد (۵۳۱-۵۷۹ م). بريك امپراتوری که از اروپا تا هند امتداد داشت. درباره وی رجوع بمقدمه ج ۲ ص ۱۸۹ و جاهای دیگر.

(۹۶) در مصاحبه ابن خلدون با تیمور وی چندان رعایت صحت مطالب را نکرده است. مثالهای خود را بی آنکه ترتیب تاریخی آنها را رعایت کند آورده است. اینکه اصطلاح روم (مقصود از آن یونانست) را بکار برده و تمیز ندادن وی رومیان را از یونانیان کاملاً بنا بر درك تازیانست که رومیان را شعبه ای از یونانیان می دانستند.

ابن خلدون در آثار تاریخی خود یونانیان و رومیان را از بريك دیگر چنین تشخیص داده است: یونانیان را «یونان» (یعنی ایونی ها، یونهای توریت) و رومیان را «لاتینیون» لاتن ها دانسته است (رجوع کنید بمقدمه ج ۳ ص ۹۰: ۵). اسکندر را از مردم «یونان» دانسته (مقدمه ج ۳ ص ۸۹: ۷) کتاب العبرج ۲ ص ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۶) «قیصرها» لاتین بودند (کتاب العبرج ۲ ص ۱۹۶: ۲: ۱۹۷، ۲) و در جاهای دیگر نیز از یونان و روم گفتگو کرده (کتاب العبرج ۲ ص ۶۶: ۸).

روی هم رفته هر گاه ابن خلدون در جغرافیا نام روم را آورده مخصوصاً برای تعیین آسیای صغیرست و در تاریخ مقصود او نیز نتیجه است و نیز معلوم کرده است که روم نام پایتخت لاتین ها بوده است ولی بعدها که رومیان تسلط خود را بر یونانیان هموار کرده اند رومیان را برابر یونانیان نیز اطلاق کرده است (کتاب العبرج ۲ ص ۱۹۶، ۶: ۱۹۷، ۱۶: ۱۹۷).

سزار (بزرگان عربی قیصر) در تاریخ تازیان مخصوصاً یکی از امپراتوران رومیست. اما درین جا ابن خلدون یا بژول سزار (که او را نخستین سزار می‌داند) اشاره کرده است یا باوکتاویوس سزار (که او را هم سزار اوکتاویوس اوگوست سزار نامیده است). روایتی از کارها و جهان گشائی های هردو آورده است (کتاب العبرج ص ۱۹۹-۲۰۰).

آگاهی ابن خلدون از جهان یونان و روم قدیم و اروپا بسیار محدود بوده است. درستست که وی از سقراط و افلاطون و ارسطو نام برده است و آخرین ایشان را دقیق ترین و معروف ترین حکیمان می‌داند (مقدمه ج ۲ ص ۶۹ ج ۳ ص ۹۰) ولی زبان یونانی و لاتین نمی‌دانست و هیچگونه آشنایی مستقیم با آثار ایشان نداشته است. خلاصه ای از تاریخ یونان و روم و گوته و اسرائیلیان و دیگران در مجلد دوم کتاب العبر خود آورده ولی معلوماتش درباره مردم غیر عرب پراکنده است و گاهی کاملاً از منابعی مانند سعید بن الطبری (اوتیکیوس متوفی در ۹۳۹ م.) و جرجیس المکین ابن العمید (متوفی در ۱۲۷۳ م.) و ابن سعید الغرناطی المغربي (متوفی در ۱۲۷۴ م.) و مخصوصاً پاولوس اوروزیوس (در قرن پنجم) (هروشیوش یا هروشیش) عیناً نقل کرده است. ابن خلدون این مورخ اخیر را «مورخ روم» نامیده است (کتاب العبرج ص ۲ ص ۱۰ : ۱۲، ۲۴ : ۷۱، ۲۶ : ۵ و ما بعد) و مقدار قابل توجهی از مواد را کلمه بکلمه از ترجمه عربی تاریخ رد بر بت پرستان تألیف اوروزیوس نقل کرده است. قسمت هایی از نسخه خطی عربی این کتاب را ژ. لوی دلاویدا در کتابخانه دانشگاه کولومبیا در نیویورک پیدا کرده است (رجوع کنید بمجله جمعیت خاور شناسان آمریکا ۱۹۴۳ ص ۱۸۷-۱۹۱ و نیز او. ا. ماکادور در کتاب مختصری

از تاریخ اسپانیا ج ۱ سال ۱۹۴۴ ص ۱۴۳ و ژ. لوی دلاویدا مطالعه دقیق
از آن کرده است بعنوان ترجمه عربی تاریخ اوروزیو (در مجموعه ژ.
گالیاتی ج ۳ سال ۱۹۵۱ ص ۱۸۵-۲۰۳ در سلسله انتشارات آمبروزیانی ج
۲۷ چاپ میلان).

در مورد تاریخ یهود پس از دوران کتاب مقدس ابن خلدون بکتاب
یوسف بن خریون که او را مورخ دوران ترمیم بیت المقدس می نامد و او
را بخطا با فلاویوس ژوزفوس که نام «یوسیپون» بخود گرفته است یکی
می داند استناد کرده است (کتاب العبر ج ۲ ص ۴۲: ۲۳، ۱۱۶، ۸ :
و ما بعد) جزئیات مربوط با ابن خلدون و یوسیپون را در زیر بنظر خوانندگان
می رسانیم.

(۹۷) «این پادشاه» ظاهراً تیمورست و این نامه را ابن خلدون به
مترجم املا کرده است.

(۹۸) بیادداشت شماره ۸۲ و بعد از آن رجوع کنید.

(۹۹) اگرچه ابن خلدون خوب می دانست که بخت نصر در حقیقت
تنها حاکم یکی از ولایات ایران یعنی ساتراپ (مرزبان) و فرمانده مرزهای
مغرب امپراتوری بود^۱ (مقدمه ج ۱ ص ۱۰) وی را پادشاه نامیده است
(مقدمه ج ۱ ص ۱۷ و ج ۲ دیگر کتاب العبر ج ۲ ص ۲۲۵).

(۱۰۰) در حقیقت تیمور (پادشاه) یا (حاکم) نبوده است فرمانروایی
که اسم این مقام را داشت یعنی (صاحب التخت) محمودخان بود که در
۷۹۰ هـ. جانشین سیورغتمش خان شد.

سیورغتمش خان یکی از بازماندگان جغتای و صاحب سمرقند
بود از آنجا که بنابر سنن تاتاران تنها یکی از بازماندگان پادشاه می-

بایست فرمانروا باشد تیمور محمود سلطان را با آنکه خود حکمرانی می کرد
 باین مقام گماشت (بیادداشت شماره ۶۳ و ۱ رجوع کنید).

(۱۰۱) نام پدر آن پسر سیورغتمش بودند ساطلمش و نیز پیش از
 این در کتاب التعریف ابن خلدون پدر را ساطلمش خوانده است (نسخه
 خطی آ ورق ۷۸ ب : ۷ و نسخه خطی ب ورق ۸۹ ب : ۲) اما در حاشیه
 نسخه خطی آ سیورغتمش نوشته شده است که کاملاً واضح و خواناست .
 در نسخه خطی ج (ورق ۱۳۹ : ۲۱) سیورغتمش طلش آمده است که درین
 نسخه نیز نام نخستین باز کاملاً آشکار و خواناست و ظاهراً از همان منبع
 یعنی از حاشیه نسخه خطی آ برداشته شده است، در حالی که طلش تحریف
 همان ساطلمش است . درین عبارت این نام اخیر بی آنکه در آن تصحیح
 کرده شود آورده شد .

در يك عبارت دیگر (نسخه خطی آ ورق ۸۲ ب : ۱۵ و نسخه خطی
 ج ورق ۱۴۸ : ۲۲) ابن خلدون نوشته است سیورغتمش (که در نسخه خطی
 آ بدان اشاره نشده است) این نام را بعنوان مادر پسر آورده است (نه
 پدر پسر) . در نسخه خطی ب (ورق ۹۳ آ : ۱۷) نیز سیورغتمش آمده
 است . در نسخه خطی ج (ورق ۱۴۸ : ۲۲) نام پسر نیز محمود آمده است .
 در کتاب العبر (ج ۵ ص ۵۳۲ : ۱۱) نام پسر را «طغتمش» یا «محمود»
 آورده است که مادرش را تیمورپس از مرگ پدرش بزنی گرفته بوده و در
 عبارت اخیر نام پسر و نام مادر هیچیک ذکر نشده است .

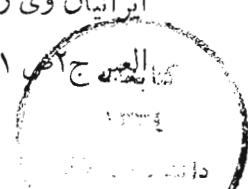
در کتاب ابن عرب شاه (ج ۱ ص ۶۲ : ۱۰) سیورغتمش بخط سیورغاتمش
 آمده است، تیمورپس از آنکه سلطان حسین را کشت (در سال ۷۷۱ هـ - ۱۳۷۰ م.)
 وی را بر تخت نشاند و هنگامی که بسوریه تاخت تیمور درخواست کرد که نام

«محمود خان» یا «سیورغتمش» (در اصل چنیست) و نام وی را در خطبه نماز آدینه ببرند. و نیز در سکه ها نام هر دو را نقش کنند (و نیز رجوع کنید بمقاله بارتولد بعنوان الغبیک ص ۳۳ و ۳۴ و یاد داشت شماره ۲۱ این کتاب). ابن تغری بردی نیز می گوید که محمود خود بنام سیورغتمش نیز معروف بود (نجوم ج ۶ ص ۸۴: ۱۱ و ص ۱۵۸: ۱۷).

(۱۰۲) «بقیه» بمعنی «آخرین» شاه خاندان بابلسن و «اول» اشاره است بر وزگار اساطیری تاریخ ملت ایران یا دوران پیش از اسکندر (کتاب العبر ج ۲ ص ۱۶۱: ۳).

«النبط» ضبط زبان تازیست برای بابلیان یعنی بازماندگان شمش (سام) کتاب مقدس که از اخلاف «نیط» و پس از آن نمرود است، حقیقت مطلب اخیر از مطلبی که در کتاب العبر ج ۲ ص ۱۹: ۶۹ و طبری ج ۱ ص ۲۱۹: ۵ و ص ۳۲۴: ۳ آمده استنباط شده است. آسوریان نیز (یعنی مردم نینوا و موصل و جزیره و بین النهرین) از اخلاف نمرودند چنانکه ایشان را هم گاهی بنام نبطی می نامند.

بخت نصر (که عربها بدان چنین گویند) که طبری (در ج ۱ ص ۶۷۱: ۱۳) می گوید ضبط تازی نبوخذ نصر است. بنابر روایات جاری تازیان بابلی بوده است (رجوع کنید بکتاب العبر ج ۲ ص ۶۹: ۲۸) یا دست کم وی نوه سناخریب پادشاه موصل و کسی بوده که بابل را گرفت (کتاب العبر ج ۲ ص ۷۱: ۱۲ و طبری ج ۱ ص ۶۶۲: ۹). در هر يك از دو صورت وی نبطی بوده است و باز در هر يك از دو صورت وی ایرانی بوده است زیرا بعدها هنگامی که ایرانیان وی را شکست دادند بازوی را بحکم رانی بابل گماشتند (کتاب العبر ج ۲ ص ۷۱: ۱۵ و طبری ج ۱ ص ۳۲۹: ۹).



روایتی که بکلی جداگانه است حاکیست که بخت نصر یعنی همان کسی که بابل را ویران کرد ایرانی بوده نام پارسی وی بخت‌رشه بوده و فی‌هائی‌روای همه ولایات مغرب ایران از جانب لهراسب و جانشینان وی بوده است (طبری ج ۱ ص ۶۴۰ و ۶۴۵ و ۱۴ ص ۶۵۱ و ۱۲ و کتاب العبر ج ۲ ص ۱۶۰ و ۱۶ آنجا نام فارسی بخت نصر بخت‌نرسی آمده است). هنگامی که وی از بابل باورشلیم می‌رفت بخت نصر دیگری بوی پیوست، این بخت نصر پسر نبو زردن بن سنخرب صاحب موصل بود (طبری ج ۱ ص ۱۶۰ و کتاب العبر ج ۲ ص ۱۶۰:۱۸).

(۱۰۳) آن قسمت از شرح حال که در میان دو کمان گذاشته شده است ظاهراً در حاشیه نسخه خطی آمده است و چنین می‌نماید که در نسخه برداری پس از آن که نویسنده خود بخط خود کرده است یا کاتب آن را نوشته افزوده باشند. منشور نوۀ پادشاه باستانی ایران یعنی افریدون بوده است و بنابر روایات در عصر موسی می‌زیسته است (طبری ج ۱ ص ۴۲۹:۱۳ بیادداشت شماره ۹۴ رجوع کنید) در سالنامه حمزه اصفهانی (چاپ بمبئی ۱۹۳۲ ص ۲۰) آمده است که موسی در شانزدهمین سال پادشاهی منشور بجهان آمد و اسرائیلیان را از سرزمین مصر بیرون آورد و در دوران پادشاهی همین بود که یوشع اسرائیلیان را بفلسطین راهنما شد.

یکی از جانشینان منشور شهر کیتبا بوده است که پنجمین جانشین وی بشمار میرود (کتاب العبر ج ۲ ص ۱۵۹:۵ و طبری ج ۱ ص ۵۳۳:۹) وی با دختر یکی از سران ترک زناشویی کرد و ابن دختر چهار پسر آورد و یکی از ایشان کیکاوس بود (کتاب العبر ج ۲ ص ۱۵۹:۶). بنابر روایت دیگر کیکاوس پسری داشته است سیاوخش نام (طبری ج ۱ ص ۵۹۸:۲) که نزد فراسیاب پادشاه

ترك رفت . فراسیاب دختر خود را بزنی باو داد (طبری ج ۱ ص ۶۰۰: ۱۱-۳)
ووی پسری آورد که پس از مرگ پدر بجهان آمد (طبری ج ۱ ص ۶۰۰: ۱۱ و
نیز رجوع کنید به ج ۱ ص ۵۹۸: ۱۱)

شاید تیمور باین روایات برای اثبات نسب خود بمنوشهر از سوی
مادر استناد کرده باشد . نام مادر تیمور سکینه خاتون بود (کتاب الغ
بیک از بار تولد ص ۱۹).

(۱۰۴) مشکست بتوان علت این را که ابن خلدون باین نسبت
تیمور بمنوشهر اصرار کرده است دانست مگر آنکه بگوییم این کار صرفاً
معلول مدعای تیمور بوده است .

(۱۰۵) متن (یا کرعلینا) معنی تحت اللفظ آن اینست که «عقیده طبری
بما بر می گردد» این ممکنست باین معنی باشد که «نظر ما را تأیید می کند
یا آنکه «بعلیه ما بر می گردد» اگرچه در مورد اشاره بجنگ یارقابتی که
در میان بوده است این بمعنی اخیرست .

پس از سنجش متون چنین بر می آید که این بمعنی اینست که «درین
بحث با ما هم عقیده است» یا شاید «درین مورد با ما یک نظر دارد» رجوع کنید
بفهرست بلاذری چاپ دوخویه ص ۷۳ .

(۱۰۶) محمد بن جعفر طبری مورخ (که در ۹۲۳ م. در گذشته است)
در نظر ابن خلدون «یکی از معدودی تاریخ نویسان معتبر» بوده است و
ابن خلدون وی را از مورخانی می داند که نظایر وی «از شماره انگستان يك
دست تجاوز نمی کند» (مقدمه ج ۱ ص ۲۵۳ و ۴۴ بعد) ابن خلدون بآثار تاریخی
طبری بسیار معتقد بوده بآن استناد کرده است و در مورد تاریخ مردم غیر
عرب از آن بهره بسیار برده است (رجوع کنید بکتاب العبرج ۲) و نیز برای

نشان دادن نظریات اجتماعی و فلسفی خود بآن بسیار اشاره کرده است. (۱۰۷) عبارت «ما بطبری تکیه نمی کنیم» معنی تحت اللفظ آن اینست که «ازطبری بر ما چیست» یا بعبارت دیگر ازطبری چه بر عهده داریم یا چه بآ ازو داریم.

(۱۰۸) روش عبارت پردازی پاسخ ابن خلدون نیز پیچیده است زیرا «ناظر علی» معمولاً بمعنی «نظر مخالف» است. اما از آنجا که تیمورطبری را مورخ متبحری نمی دانسته، اگر ابن خلدون نیز وی را معتبر نداند بحثی نیست. از دلایل دیگر ذکر نکرده پس نمیتوان دریافت آیا ابن خلدون از روایات گوناگونی که طبری آورده است یکی را که با نظر او برابر بوده است و نظر تیمور را رد میکند برگزیده است یا نه.

(۱۰۹) اشاره ابن خلدون بیرون رفتن قاضی از شهر و باز شدن دروازه، دنباله شرحیست که از اوضاع شهر پس از آنکه قضاة را در کنار دروازه کوچک شهر گذاشتند و رفتند ذکر کرده است (رجوع کنید یادداشت شماره ۴۶). این واقعه در بامداد دوشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م. روی داده است.

العینی که شرح وقایع این زمان را نوشته است بسیار باختصار پرداخته و هیچگونه اشاره ای باین مفلح نکرده و می گوید که در روز دوشنبه ۲۴ جمادی الثانی (البته مقصودش جمادی الاولی بوده است) تیمور (ملك) مسلط شد بر شهر و دروازه ها را باز کرد و دوی برایشان پاسداران (شحنه) گذاشت و خراجی برقرار کرد (اوراق ۴۱: آ ۳۱ تا ۴۱: ب ۲ ملاقات تیمور با قضاة پس ازین خواهد آمد (یادداشت شماره ۱۱۵). این ملاقات در نزدیکی دیوار شهر روی داد و نه در قبة یلبغا.

(۱۱۰) در مورد لغت «زعموا» باید گفت که بمعنی «چنین می پنداشتند» باید باشد. بفرست طبری در مقدمه ص ۲۷۸ رجوع کنید.

(۱۱۱) در این جا «بدل» آمده است. اما در نسخه خطی «بدل» یا «یدل» نوشته شده است.

(۱۱۲) گفته اند که تیمورلنگ بوده است و این در نتیجه تیسری بوده است که بکنده زانوی او خورده است (نجوم ج ۶ ص ۷۴: ۱۶ و نیز رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۳۸). بنا بر گفته کلاویخو (ص ۲۱۲) تیر بر پای راست او خورده بود و این زخم را در سیستان در دستبردی که به آنجا زد، خورد. در نتیجه این زخم تا پایان زندگی همچنان می لنگید بعد ها زخمی بدست راستش خورد و دوانگشت کوچکش بریده شد. لنگ در زبان فارسی بمعنی اعرج است و بهمین جهت تیمورلنگ که بعدها اروپائیان تا-مرلان گفته اند از همین جاست (کتاب الغ بیک از بارتولد ص ۲۴).

(۱۱۳) «دسته های نوازندگان» تحت اللفظ متن بمعنی «سازها» است و با آنان ترجمه کلمه عربی «لهم» است (در اصل چنینست جمع مذکر) شاید اشاره باشد بنوازندگان.

(۱۱۴) «قبر منجک» شاید اشاره بقبر فرج بن منجک باشد که در کتاب مساجد دمشق از طلس ص ۱۴۴: ۱۲۷ ذکر از آن آمده است و آن در بیرون دروازه جاییه است که در سمت غربی دیوار شهر باشد و نیز بکتاب قطعاتی از تاریخ ابن طولون در توئیگنر تألیف ر. هارتمان ص ۱۵۴: ۱۰ رجوع کنید که در آن قبر فرج بن منجک بمناسبت ذکر دروازه نصر آمده است و این دروازه نیز در سمت غربی باروی شهر بالای دروازه جاییه بوده است.

این حمله تیمور «بردمشق» روایتی را که میگوید لشکرگاه تیمور در قریه یلبغا بوده است تأیید میکند این جایگاه در سمت جنوب باروی شهر تا اندک مسافتی بوده است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۵).

(۱۱۵) مقصود از این ملاقات با قضاة را ابن خلدون پیش از این آورده است و برای آن بوده است که رسماً فرمان برداری (طاعه) خود را بیان کند. گویا این از کارهای ضروری بوده است، برای برگزاری خراجی که تیمور پذیرفته است و در «یادداشت» آمده است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۸). ظاهراً این پس از تسلیم شاه ملك صورت گرفته است (شاه ملك درین جا بنام «نایب» تیمور آورده شده است. شاید هم او فرمانروایی دمشق را دیگر برقرار شده باشد. رجوع کنید بیادداشت شماره ۴۹) بشاه ملك دستور داده شده خلعت‌هایی بکسانی که بشهر می آیند بدهد زیرا این گونه خلعت‌ها بنا بر معمول بهر کس که بمقامی برگزیده میشد داده می شد. ابن خلدون درین عبارت مختصر ممکنست همان نظری را داشته باشد که ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷۴: ۱۳) صریحاً میگوید وی پوشاند (البس) هریک ازین بزرگان را خلعتی (خلعه) و ایشان را همچون برگزیدگان خود (عنده) گماشت، آنگاه ایشان را با شادی تمام روانه کرد. «العینی (ورق ۴۱ ب: ۲۳) می گوید تیمور مأموران در شهر گماشت که قاضی حنفی ابن کشك را جزو ایشان نام می برد که بر ایشان ریاست داشت و نیز از قاضی حنفی النابلسی نام برده است اما از شافعیان و مالکیان کسی را بکار نگماشت.

(۱۱۶) این گفتگو در طرحهای گوناگون برای باز کردن باروی شهر در همان روزی روی داده است که ابن خلدون نخستین بار بسا تیمور ملاقات کرده است، یعنی ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م.

(رجوع کنید بیادداشت شماره ۴۶). برای اجرای طرحهای مذکور چند روز بعد اقدام شد (بیادداشت شماره ۱۲۲ رجوع کنید.)

(۱۱۷) ترجمه تحت اللفظ عبارت «خانه من» «مسکن یا جایگاه منست» هیچگونه اشاره ای نکرده است که دلیل باشد ابن خلدون ازین عبارت مدرسه عادلیه را در نظر داشته است

(۱۱۸) از آنجا که در مورد تاریخ بربریان و مغرب رویهمرفته خود بتفصیل سخن رانده است، ابن خلدون چنان با این سخنان آشنا بوده است، که لازم نمیدانسته بآن جز بلفظ «چند روزی» اشاره نکند. این شرحی که بدستور تیمور نوشته است و در آن بایجاز و اختصار سخن رانده باید شرحی مستقل و اثری جداگانه از ابن خلدون بشمار آید و باید آنرا در عدد آثار دوران آخر زندگی او دانست.

(۱۱۹) درین جا کلامه تازی «منشی» در متن «موقع» آمده است. یعنی کسی که اسناد رسمی را می نویسد، در متنی که در زمینه همین شرح زمלקانی (رجوع کنید بیادداشت شماره ۷۷) نوشته است بجای «ورفته» «ودفته» آمده است.

(۱۲۰) اینکه آیا این ترجمه صورت گرفت یا نه، معلوم نیست. در هر صورت هیچ نسخه ای از اصل یا ترجمه آن باقی نمانده است. مقصود از «اللسان المغلی» شاید ترکی مشرق یا ترکی جغتای بوده است. و آن زبان نیست که در سراسر آسیای مرکزی مغولان معمولشان بود و - آنرا بخط ایغوری می نوشتند، رجوع کنید بکلاویخو (ص ۲۰۱ و ۳۵۶). کلاویخو در ضمن سفر خود دقیقاً زبان هائیرا که در آسیای مرکزی رواج داشته است دریافت و نوشته است. بکار بردن زبان مغولی مکتوب که

طرف رجوع عموم مردم باشد حقیقتی است که از وجود دیوانخانه خاصی در دستگاه ممالیک قاهره برای ترجمه اسناد و نامه‌های مغولی دایر شده بود برمی آید (ابن الفرات ج ۹ ص ۴۵۳: ۲۱-۲۳ و کاترمر کتاب سلوک ج ۲ قسمت دوم ص ۳۱۳-۳۱۴ صبح الاعشی ج ۷ ص ۲۹۴: ۱۰) در مورد حذف «ن» در زبان مغولی رجوع کنید بکتاب Vorlesungen از بارتولد ص ۲۱۴ (۲۱۵-).

در هر حال درین مورد تردید است که تیمور تا چه اندازه از زبان مغولی آگاه بوده است (رجوع کنید بسفرنامه کلاویخوص ۳۵۶). ابن عرب‌شاه می گوید (ج ۲ ص ۸۰۰): «تیمور زبان تازی نمی دانست اما از فارسی و ترکی و مغولی آنهم باندازه کافی آگاه بود و نه بیشتر از آن» (و نیز بکتاب منهل ورق ۱۵۲ آ: ۱۴ رجوع کنید).

ظاهراً تیمور خود زبان فارسی را ترجیح می داده است نه تنها در گفتگو کلمات فارسی مانند «خوب خوب» (ابن عرب‌شاه ج ۱ ص ۶۳۰: ۶) بکار می برده، بلکه شعار او این عبارت فارسی بود که «راستی رستی» یعنی اگر راست بگوئی رهایی می یابی (نجوم ج ۶ ص ۲۸۱: ۲۰، ابن عرب‌شاه ج ۲ ص ۷۸۲: ۶ و بارتولد در کتاب Vorlesungen ص ۲۳۲ آنرا چنین ترجمه کرده است:

«راستی موجب رستگاری است».

بنابر گفته ابن قاضی شریبه (ص ۱۸۱) شرحی را که ابن خلدون در باره مغرب نوشته است برای تیمور بفارسی گفته اند و نیز پیش ازین (یادداشت شماره ۳۱) گفتیم ابن مفلح برگزیده شد که با تیمور سخن گوید. زیرا وی کسی بود که بهر دو زبان فارسی و ترکی سخن می گفت و نیازی بمترجم

نداشت (ابن یاس ج ۱ ص ۳۳۱: ۲۲).

(۱۲۱) «النتب» احتمال می رود بجای «آلت النقب» باشد چنانکه در کتاب العبرج ۵ ص ۴۹۳ : ۲۲ آمده است . برای جزئیات و توصیف بیشتر دربارهٔ افزارها و ماشین های جنگی مطابق مؤلفات لغت نویسان و تاریخ نویسان عرب، رجوع کنید بکتاب تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرقی در قرون وسطی در فصل « افزارهای توپخانه اسلامی » تألیف هوری ص ۱۲۷ - ۱۹۲

K. Huuri, Zur Geschichte des mittelalterlichen schutz wesens aus Orientalischen Quellene, Das Islamische Geschützwesen aus Orientalischen Quellen P P 127 . 192

(۱۲۲) شرح ابن خلدون دربارهٔ محاصرهٔ قلعهٔ دمشق خلاصه ایست از وقایعی که باجزئیات تمام تاریخ نویسان دیگر هم آورده اند و نیز پیدا است که مقصود او بیشتر ذکری از خلاصه ای از کارهای وی بوده است .
مقدمات محاصرهٔ قلعه شاید در ۲۸ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ۱۴۰۰ ژانویه ۱۴۰۱ فراهم شده باشد یعنی چهار روز پس از گفتگودر بارهٔ طرحی که پیش ازین آورده شد (یادداشت شماره ۱۱۶). ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷۶ : ۱۵) می گوید تیمور (نخست) این محاصره را چندان جدی نکرد و شرف الدین (ج ۳ ص ۱۳۵) می گوید تیرهایی که از درون قلعه بانگ می کردند در برابر لشکریان تیمور سدی فراهم کرده بودند و لازم می آمد در برابر آن تهیه بسیار بینند (ج ۳ ص ۱۳۶) و این تدارکها شامل ساختن سه صفه بود که مشرف بر دیوارهای قلعه باشد (ابن عربشاه ج ۲ ص ۹۴ : ۴ نجوم ص ۶۵ : ۱۵۰ ج) و نیز ساختن شست قلعه کوب که

بگفته ابن خلدون ساختن آنها «چندروز» کشید جزئیات حوادث روزهای فراوان محاصره را که پس از آن آغاز کرده اند شرف الدین ذکر کرده است (ج ۳ ص ۳۳۶ - ۳۳۸ و نیز نجوم ج ۶ ص ۶۵ - ۱۱ - ۱۵).

بنابگفته ابن عربشاه (ج ۲ ص ۹۶: ۶) حمله رانخست از سوی شمال و مغرب آغاز کرده اند، هم چنین العینی (ورق ۴۱ ب: ۵) تصریح می کند که جایگاه برخی از وسایل محاصره در الصالحیه و عقیبه و حکر السماق بوده است.

العینی نیز ذکر کرده است که یکی از آنها را در تربة النوریه (جنوب مسجد امویان) و مخصوصاً یکی راهم در اندرون مسجد جاداده بودند (ورق ۴۱ ب: ۴).

ظاهراً این واقعه پس از آن بوده است که شاه ملك که نایب تیمور در دمشق شده بود بنابگفته ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۲: ۲۵ - ۲۸) جایگاه خود و لشکریانش را در مسجد قرار داده و درهای آنرا بروی مردم بسته بود. مقریزی (سلوک ورق ۲۶ ب: ۲۵) نوشته است که چون تیمور وارد شهر شد تنها دوبار در مسجد امویان نماز برگزار شد (نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۲۲). می گوید «نخستین بار روز آدینه ۹ جمادی الاخر بود که نام سلطان محمود و ولیعهد او پسر تیمور (نجوم ج ۶ ص ۶۵: ۱) را برده اند». ولی ۹ جمادی الاخره سه شنبه بوده است و نه جمعه و احتمال نزدیک یقین می رود که مقصود او آدینه ۱۹ جمادی الاخره ۴ فوریه بوده باشد (شرف الدین ج ۳ ص ۳۳۴ آنرا در روز آدینه پس از دریافت فدیة می داند: رجوع کنید بقسمت بالا).

پس بستن درهای مسجد در ۲۶ جمادی الاخره - ۱۱ فوریه روی

داده است و بکار گذاشتن قلعه کوب در مسجد ممکنست پس از آن بوده باشد. و نیز خراب کردن قسمتی از شهر که در میان مسجد و قلعه بوده است یعنی در جنوب و مغرب قلعه (سلوک ورق ۲۷ آ: ۳). ابن خلدون (در قسمتی که اکنون مورد بحث است) نیز آورده است که ویران کردن ساختمان قلعه در هر سوی (یا از هر طرف) بوده است.

دفاع دلیرانه مدافعان قلعه در برابر نیروهای درهم شکننده محاصره را ابن عربشاه بتفصیل بیان کرده است (ج ۲ ص ۹۶: ۷ ص ۹۸: ۳ نجوم ج ۶ ص ۶۵: ۶: ۱۵) این نکته با گفته ابن خلدون که بای قیدی آنرا بیان کرده اختلاف دارد. حتی شرف الدین (ج ۳ ص ۳۳۶ - ۳۳۸) جزئیات را بتفصیل شرح داده است و نوشته است چگونه هنگامی که قلعه کوب، بزرگترین برج قلعه بنام طارمه را درهم می شکست و قسمتهای بالای آنرا آتش زده بود تافروافتد؛ دفاع کنندگان شکستگی آنرا تعمیر کردند، در حالیکه قسمت دیگری از دیوار آن فرو افتاد و عده ای از حمله کنندگان را زیر آوار کشت و از حرارت دیگران کاست (ج ۳ ص ۳۳۸). این دفاع از این جهت جالب بود که جنگ آوران کار کشته اندک و حتی کمتر از چهل تن بودند، بنا بر گفته مؤلف نجوم (ج ۶ ص ۶۵: ۱۳). ابن عربشاه (ج ۲ ص ۹۶) از میان فرماندهان بغیر از نایب تنها از دو فرمانده درجه دوم نام می برد. (زردکاش) یعنی کسانی که اسلحه بایشان سپرده شده بود. این تعزیری در کتاب منهل خود (ورق ۱۴۹ آ: ۱۰) می گوید که یکی از کسانی که در قلعه بود بمن گفت همه مدافعان قلعه بسیار جوان بودند و بیشترشان از فن جنگ چیزی نمی دانستند.

سرانجام هنگامی که همه دفاعها را درهم شکستند و پی بردند که هیچ-

گونه یاری را نباید انتظار داشت، یزداد نایب قلعه تسلیم شد و امان خواست (نجوم ج ۵ ص ۶۵: ۱۵) ولى وی را کشتند (شرف الدین ج ۳ ص ۳۳۸).

تاریخی برای تسلیم (که مربوط بتاریخ عزیمت ابن خلدون بمصر است) تنها در کتاب العینی (ورق ۴۱ ب. ۱۲) آمده است و آن روز آدینه ۲۱ رجب ۸۰۳ هـ - ۷ مارس ۱۴۰۱ م. است. ولى روز ۲۱ رجب دوشنبه بوده است پس شاید روز آدینه ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ - ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م. مقصود بوده باشد. اعتبار تقریبی ۱۱ رجب و ۲۵ فوریه را میتوان بوسیلهٔ بیانات زیرین شرف الدین (ج ۳ ص ۳۴۰) استنباط کرد. تیمور پس از تسلیم شدن قلعه از قصر الابلق بخانهٔ بتخالص رفت (رجوع کنید بابن عربشاه ج ۲ ص ۷۸۰: که نیز می گوید، تیمور در آن هنگام دستور ویران کردن ابلق را داده بود) هنگامی که تفاوت زیبایی این خانه را با مقابر زنهای پیامبر دید بامرایش دستور داد روی آن قبرها گنبدهای مرمر بسازند (رجوع کنید به ابن عربشاه ج ۲ ص ۹۸: ۱۱) و امرا قبرها را در مدت ۲۵ روز پایان رسانیدند (شرف الدین ج ۳ ص ۳۴۱) و چون امیران در ۳ شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۹ مارس ۱۴۰۱ م. (شرف الدین ج ۳ ص ۳۴۷ - ۳۴۸ نجوم ج ۵ ص ۸۱: ۵ منهل ورق ۱۴۹: آ ۱۳) با تیمور از دمشق رفته اند، پس قلعه می بایست ۲۵ روز پیش از سوم شعبان ویران شده باشد یعنی در ۸ رجب - ۲۲ فوریه (بجای ۲۵ فوریه چنانکه در بالا آمده است) در هر حال چند روز پیش از ۲۱ رجب - ۷ مارس بوده است.

دفاغ قلعه بروایت کتاب منهل (ورق ۱۴۹: آ ۱۲) چهل روز کشیده است و بگفتهٔ ابن عربشاه (ج ۲ ص ۹۸: ۶۷) چهل و سه روز. پس اگر از ۱۱

رجب بعقب برگردیم تاریخ شروع بمحاصره قلعه در ۲۸ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ۱۴۰۵ ژانویه ۱۴۰۱ م می شود چهار روز پس از آنکه ابن خلدون (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۱۶) می گوید که درباره نقشه محاصره قلعه نخستین بار تیمور با مهندسان خود گفتگو کرده است .

مدت محاصره قلعه را در هر حال ۲۹ روز نیز گفته اند (سلوك ورق ۲۷ آ : ۴ نجوم ج ۶ ص ۶۵ : ۹ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳ : ۱) . العینی (ورق ۴۱ ب : ۱۱) یکماه گفته است . پس چنانکه ظاهراً احتمال می رود تسلیم در ۱۱ رجب - ۲۵ فوریه روی داده است . ۲۹ روز پیش از آن که یازدهم جمادی الاخره ۲۷ ژانویه باشد شاید تاریخی را برساند که پس از دو هفته تدارك مرحله قطعی حمله شروع شده است و پس ازین خواهد آمد که تاریخ حمله از جنوب و مشرق از آن هم دیرتر بوده است یعنی پس از ۲۶ جمادی الاخره ۸۰۳ هـ - ۱۱ فوریه ۱۴۰۱ م .

(۱۲۳) ابن خلدون درین چند کلمه ضبط دارایی ایشان را با زجر داستان دراز و غم انگیز رنجهای مردم دمشق را بیان می کند و از شرح وقایع « چند روزی » که وی در آنجا بوده خودداری کرده است . در حقیقت دیده می شود ملاقات دیگر وی که مخصوصاً آنرا ذکر کرده است در روز تسلیم قلعه پیش آمده است و احتمال می رود در روز ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ - ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م . روی داده باشد . اگر چه بیرخی از مقدمات تسلیم قلعه نیز اشاره کرده است از روز ملاقات قضاة و هنگامی که وی باتیمور بود از روز ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م تا موقع تسلیم قلعه شش هفته گذشته بود .

درین مدت تیمور خراج بر شهر گذاشت نخست از ابن مفلح يك-

میلیون دینار (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۳ نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۶۴، رجوع کنید بشرف الدین ج ۳ ص ۳۳۴ ابن عرب شاه ج ۲ ص ۷۸: ۲) خواست. این يك میلیون دینار بی مخالفت فراهم شد (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۴ نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۱۲ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲). تیمور ابن مفلح را جبراً واداشت مبلغ قرارداد را هزار تومان بپذیرد و هر تومان برابر ده هزار دینار بوده است که روی هم رفته ده میلیون دینار باشد (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۸ نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۱۶ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲) و این مبلغ را بر مردم و خانه ها و حتی موقوفات (چنانکه پس ازین خواهد آمد) تعلق دادند. دادوستدها در بازار قطع شد و تنها فروش برای فراهم کردن این مبلغ بود (سلوک ورق ۲۶ ب: ۱۷-۲۲ نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۱۵-۲۲ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲ ص ۲۰-۲۳). سپس که ده میلیون دینار را نزد تیمور بردند مدعی شد که بواسطه اختلاف در حساب (بحسابنا) تنها سه میلیون دینار پرداخته شده است، پس هفت میلیون دینار باقی ماند (نجوم ص ۶۵: ۱۹۰ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: سلوک ورق ۲۷ آ: ۶ که در آنجا بجای سه میلیون، سه هزار و بجای نه میلیون، نه هزار نوشته شده است. برای مقایسه حساب مالیاتی که تیمور از مردم دمشق بزور گرفت رجوع کنید بکتاب زندگی تیمور تألیف ب میگنانلی ص ۱۳۷).

باهمه اینها العینی (ورق ۴۱ ب: ۱۷) صریحاً می گوید که تیمور «دمشق را بمردم آنجا سه بار فروخت و هر بار مبلغ بسیاری زروسیم گرفت».

در میان منابع تازی تنها ابن مفلح یاد آوری کرده که مجموع این مبلغ بده میلیون دینار می رسد شرف الدین (ج ۳ ص ۳۸۹) می گوید که شاه ملک و برخی دیگر از امیران تیمور در بیرون دروازه فرادیس دفتری برای گرد آوری این مبلغ فراهم کردند. دروازه فرادیس در کنار دیوار شمالی

شهر نزدیک مسجد امویان بود. ابن عربشاه (ج ۲ ص ۹۸: ۶) ومنهل (ورق ۱۴۸: ۱۵) نام سر کرده ماموران وصول را اله داده نوشته اند و وی در خانه ابن مشکور بیرون دروازه کوچک شهر مسکن داشت، در حالی که دیگران در کاخ زرین (دارالذهب) جا گرفته بودند (رجوع کنید ب ابن عربشاه ج ۲ ص ۹۲: ۱۰-۱۱ و بهمان کتاب ص ۸۰: ۲) ومنهل ورق ۱۴۸: ۱۹ و کتاب طلس، مساجد دمشق ص ۸۸). دارالذهب در میان مسجد امویان و دروازه کوچک بوده است.

در گرد آوردن پول ابن مفلح و دستیارانش بشکنجه و زور متوسل شدند و بسیاری را بچوب بستند (سلوک ورق ۲۶: ۲۰ و نجوم ج ۶ ص ۶۴: ۲۰) ظاهراً هفته ها این کار دوام داشت و شاید تا تقریباً ۱۸ جمادی الاخر ۸۰۳ هـ. ۳ فوریه ۱۴۰۱ م. هم چنان مردم را در فشار می داشتند.

هنگامی که ده میلیون دینار پرداخته شد یا اندکی پیش از وصول همه این مبلغ، تسلیم شهر رسماً در خطبه روز آدینه در مسجد امویان بنام محمود یعنی پادشاه اسمی شهر که وارث و پسر تیمور شمرده می شد اعلان شد (سلوک ورق ۲۶: ۲۶ و نجوم ج ۶ ص ۶۵: ۱۰ و شرف الدین ج ۳ ص ۳۳۵ می-گویند که خطبه بنام خود تیمور خوانده شد). تنها سلوک (ورق ۲۶: ۲۵) تاریخی برای این خطبه آورده است و آن آدینه ۹ جمادی الاخر سال ۸۰۳ هـ. بوده است. اما این روز مصادف بوده است با سه شنبه ۲۶ ژانویه ۱۴۰۱ م. و با احتمال نزدیک یقین باید عدد ده حذف شده باشد که برابر بوده است با ۴ فوریه ۱۴۰۱ م.

آنگاد شاه ملک با همراهانش بشهر وارد شد (ابن اباس می گوید با زنانش «بحرمه») و مسجد امویان را جایگاه خود ساخت و دست بشارب

بر دو کوس زدند و طاس انداخت درهای مسجد بسته بود و مراسم نماز آدینه را ترك کردند (سلوك ورق ۲۶: ب ۲۷-۳۰ و نجوم ج ۶ ص ۶۵: ۴ با تفصیل و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲: ۲۵-۲۸).

ظاهراً پس ازین وقایع بوده است که ویرانی شهر در محلات میان مسجد و حصار شهر رخ داده است. و این واقعه در سلوك (ورق ۲۷: آ ۴) آمده است و این کار شاید حمله بحصار شهر را از همه جانب ممکن کرده باشد. پولی که تا این زمان فراهم شد از راه خراجی بود که بر مردم دمشق بتنهایی بستند (رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۷ درباره کلمه خاصه) بنا بر حساب تیمور هنوز هفت میلیون ازین خراج گرفته نشده بود.

سپس تیمور خراجهای زیر را نیز خواستار شد:

الف - پول و مال و سلاحهایی که در دمشق از سلطان و امیر و لشکریان مصر باقی مانده بود، در شهر اعلام کردند هر کس ازین بابت چیزی در پیش خود دارد یا باو سپرده شده است، بی درنگ تسلیم کند (سلوك ورق ۲۷: آ ۸ و نجوم ج ۶ ص ۶۶: ۳ و ابن ایاس ص ۳۳۳: ۸).

ب - پولهای بازرگانان و برجستگان دیگر که از دمشق گریخته بودند (سلوك ورق ۲۷: آ ۱۱ بجای آنکه «از» بنویسد «به» نوشته شده است و نجوم ج ۶ ص ۶۶: ۲ و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: ۹) در کار گرد آوردن پول مردم شهر از نو میدی و ناچاری بريك دیگر جاسوسی کردند (سلوك ورق ۲۷: آ ۱۰ و ۱۳ و نجوم ج ۶ ص ۶۶: ۳ رجوع کنید با بن عرشاه ج ۲ ص ۹۲: ۱۲).

ج - همه چهار پایان از اسب و استروشت و خر را که در شهر بودند (سلوك ورق ۲۷: آ ۱۴ و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: ۱۰ شماره چهار پایانی را که بلشکر گاه تیمور بردند دوازده هزار نوشته اند).

د- همهٔ سلاحها و تجهیزات هابی از هر گونه که در شهر فراهم بود (نجوم ج ۶ ص ۶۶ و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳ و نیز رجوع کنید بسلوک ورق ۲۷ آ: ۱۴ آنجا که چند کلمه دربارهٔ درخواست تجهیزات و اسلحه از نسخه افتاده است.)

آنگاه تیمور باز ماندهٔ خراج خود را که همان هفت میلیون دینار باشد خواست. هنگامی که ابن مفلح پاسخ داد که مطلقاً دیگر پولی در شهر نمانده است، تیمور وی را نش رادر فشار گذاشت تا آنکه فهرستی از همهٔ محلات شهر و خانه‌های آن باو بدهند (سلوک ورق ۲۷ آ: ۱۶-۱۷ و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: ۱۵-۱۷ و آنگاه سطر ۱۳-۱۴ که هیچیک ازین دو مفهوم اخیر کاملاً در آن روشن نیست و نجوم ج ۶ ص ۶۶: ۷ «خانه‌ها» را حذف کرده است و ابن عربشاه ج ۲ ص ۷۸: ۱۴).

این فهرست‌ها را بامیران لشکر تیمور دادند تا با هم راهان خود بجایهای معین و کویها و برزن‌ها بروند و از مردم پول بخواهند.

آنگاه دوران شکنجه‌های وحشیانه و تاخت و تاز و غارتگری و مردم‌کشی که بزن و مرد و کودک ابقا نکردند آغاز شد و تا ۱۹ روز دوام داشت و تا سه شنبهٔ ۲۹ رجب ۸۰۳ هـ - ۱۵ مارس ۱۴۰۱ م. کشید (سلوک ورق ۲۷ آ: ۱۹ و ورق ۲۷ ب: ۲ و نجوم ج ۶ ص ۶۶ و ۶۷: ۱۱ و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: ۲۲ و ۳۳۴: ۴). در همهٔ این مراجع ۲۸ رجب آمده است رجوع کنید باین عربشاه ج ۲ ص ۱۴۲ تا ۱۶۴: ۴ و از شکنجه‌هایی که بربك يك از قضاة وارد آورده‌اند شرح می‌دهد). شرف‌الدین (ج ۳ ص ۳۴۴) انبهدام و غارتگری را بامرای تیمور نسبت نمی‌دهد بلکه آنرا از لشکریان می‌داند (رجوع کنید بمطالبی که پس ازین خواهد آمد). از همهٔ این مصایب ابن-

خلدون با آنکه در شهر ساکن بوده مصون مانده است .
 (۱۲۴) در متن نسخه خطی آوج چنین آمده است «اناسیها» یعنی مردم آن که «اساسیها» یعنی اساسیه آن نیز خوانده شده است. هنگامی که امرای تیمور خبر دادند که آنچه ممکن بوده است گرفته اند بهمر اهان ایشان دستور رسید که در چهارشنبه رجب ۸۰۳ هـ - ۱۶ مارس ۱۴۰۱ م. بشهر روند (سلوک ورق ۲۷ب: ۳ و نجوم ج ۶ ص ۶۷: ۱۴ و ابن ایاس ج ۱ ص ۵: ۳۳۴ آنرا روز سه شنبه ۲۸ رجب نوشته اند و حال آنکه سه شنبه ۲۹ بوده است و شرف الدین ج ۳ ص ۳۴۴ نوشته است غره شعبان و ابن عرشاه ج ۲ ص ۱۲۴: ۸: تاریخی نیاورده است، اما در ص ۱۲۸: ۶ می گوید که غارت عمومی سه روز دوام داشت)، شرف الدین (ج ۳ ص ۳۴۳ و ۳۴۴) می گوید که لشکریان بی- زحمت بشهر درآمدند، اما تیمور ایشان را دلیر کرد و بوسیله خطابه ای که خود بیان کرد در میانان را برای پشتیبانی که از امویان در جنگ با علی کرده بودند سرزنش کرد .

هنگامی که لشکریان همه ائانه و وسایل خانه را که در شهر مانده بود گرفتند مردان و زنان و کودکان را جز کسانی که از پنج سال که تر داشتند بیرون ریختند و در فشار گذاشتند (سلوک ورق ۲۷ب: ۶ و نجوم ج ۶ ص ۶۷: ۱۶) ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۴۴: ۷) از جمله اسیران لشکر تیمور المناوی را نام برده اند (رجوع کنید، بابن عرشاه ج ۲ ص ۱۲۶: ۲ و ص ۱۴۲ - ۱۴۸). شرف الدین می گوید (ج ۳ ص ۳۴۷) که تیمور همه اسیران را رها کرد و بشهر در آورد. حقیقت اینست که بسیاری از اسیران در راه پیمایی از دمشق گریختند (سلوک ورق ۲۷ب: ۱۲ و مابعد و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۵: ۹ و مابعد) و سپس چون اطمینان آزاد شد و او را نزد تیمور فرستادند همه اسیران دیگر را رها

کردند و بقاهره فرستادند (ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۶: ۱۵).

(۱۲۵) درباره آتش زدن شهر رجوع کنید بساوك ورق ۲۷ ب: ۲۶ و نجوم ج ۶ ص ۶۷: ۱۸ که می گوید «و بمساجد» ابن عرب شاه ج ۲ ص ۱۳۲: ۷ و مابعد و ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۴: ۱۷) می گوید که تیمور فرمان آتش زدن شهر را در روز پنجشنبه غره شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۷ فوریه ۱۴۰۱ م داد و شرف الدین (ج ۳ ص ۳۴۶) که می گوید آتش سوزی اتفاقاً روی داد و بواسطه آن بود که خانه ها دو طبقه یا سه طبقه بود و از چوب ساخته بودند و آتش - سوزی توسعه یافت .

(۱۲۶) آتش بمسجد امویان رسید و سقف آنرا فرو ریخت، درهای آن سوخت و مرمرهای آن پراکنده شد و تنها دیوارها استوار ماند (سلاوك ورق ۲۷ ب: ۹ و نجوم ج ۶ ص ۶۸: ۲). ابن عرب شاه می گوید (ج ۲ ص ۱۳۲: ۵) که رافعیان خراسان این آتش را افکندند، در مورد آتش سوزی مسجد رجوع کنید بکتاب کلاویخوص ۱۷۳ و ۲۹۰ و کتاب سابق الذکر شیلتنر گر ص ۲۲-۲۳ و ۱۲۸ و یادداشت هایی درباره تیمور ص ۴۵۵ .

بگفته اشرف الدین ج ۳ ص ۳۴۶ و برخی جزئیاتی که مفهوم آنها متضاد است و از نظام الدین شامیست (چاپ تاو رص ۲۳۰) تیمور، شاه ملك را برای نجات دادن مسجد فرستاد اما با وجود همه کوششهایی که لشکریان وی کردند، مناره شرقی مسجد با آنکه همه آن از سنک ساخته شده بود یکسره ویران شد و حال آنکه «مناره عروس» با آنکه از چوب بود معجزه آسا از گزند آتش مصون ماند (ظاهراً این مناره همان «مناره عیسی» است). گنبد مسجد با آنکه از سرب پوشیده شده بود از آفت مصون نماند (رجوع کنید باشاره ابن خلدون درین زمینه) و شرف الدین گویا این واقعه را نتیجه خشم

خدا «بر آن مردم» می‌داند .

(۱۲۷) ابن خلدون خود شاهدانهدام شهر و مسجد در هفته پیش از عزیمت تیموری یعنی سوم شعبان - ۱۹ مارس نبوده است. شاید وی از دمشق اندکی پس از ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م. بیرون رفته باشد زیرا وی در غرّه شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۷ مارس ۱۴۰۱ م در قاهره بوده است پس از راه پیمایی دشوار که لااقل دو هفته کشیده است و شاید هم بیشتر (بیادداشت شماره ۱۶۹ از نظر بحث در تاریخ روزها رجوع کنید) بقاهره رسید . اما اینکه تاجه اندازه از وقایع شهر را حتی در زمانی که ساکن شهر بوده دیده است به دشواری می‌توان گفت وی تنها می‌گوید درین هنگام شرح کتاب مغرب خود را به پایان رسانده و نزد تیمور برده است .

(۱۲۸) این واقعه ظاهراً در ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ - ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م. رخ داده است .

(۱۳۰) هم‌چنان که تیمور او را «احضار کرد» (استدعانی) قضاة دیگر را هم خواند بنظر می‌رسد که ابن خلدون نیز مانند دیگران از شهر بوده باشد و چنانکه پیش ازین گفته شده، وی با تیمور که گویا اینک در قصر الابلق جا گرفته بود دریاك جا نبوده است. رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۵ .

(۱۳۱) «سند» (مستند) قانونی این کار همان حکمیست که بر اساس سنت پیغمبر گذاشته شده است .

(۱۳۲) عبارت تحت اللفظ اینست که «وی دهان بدهان با من سخن راند» .

(۱۳۳) نظریات ابن خلدون درباره سازمان و توسعه دستگاه خلافت و امانت و روایات گوناگون شیعه درباره آن در فصول مختلف مقدمه وی

آمده است. مخصوصاً بمقدمه ج ۱ ص ۳۴۲-۳۷۷ رجوع کنید.

(۱۳۴) تعیین وصیت «وصیه» یعنی تعیین صریح علی بوسیله پیغمبر بجاننشینی او و جاننشینی فرزندان علی بخلافت پس از درگذشت وی (رجوع کنید بمجلد اول کتاب گولدز بهر Vorlesungen ص ۲۰۹).

(۱۳۵) عبارت تحت اللفظ اینست که «بسیاری از عقاید پراکنده هست (تشذُّ) که بشمار نمی آید» (رجوع کنید بکتاب دوزی ج ۱ ص ۷۳۸ به- کلمه شد).

(۱۳۶) اهل سنت در مورد رد کردن لزوم تعیین جانشین خاص، برگزیدن آزاد یا انتخاب (اختیار) را مقبول دارند یا آنکه آنرا مرجع می دانند. و درین مورد مخصوصاً «اجبار» را جایز نمی دانند، درین امر ابن- خلدون بجدل می پردازد تا اندازه ای بی آنکه حجت و منطق بیاورد اجبار دیگری را که همان «اجتهاد باشد» می پذیرد. اجتهاد عبارتست از «عمل انتخاب». ابن خلدون در مقدمه خود اصول اجتهاد را بدین گونه نیاورده است. پس از آنکه لزوم داشتن امام یا خلیفه را ثابت می کند چهار شرط را (شروط) رایان کرده است، برای کسی که جانشین پیغمبر خواهد شد (مقدمه ج ۱ ص ۳۴۹). این چهار شرط عبارتست از علم و عدالت و لیاقت (کفایه) و تن درستی و عقل.

(۱۳۷) خاندان الحنفیه از اخلاف علی اند، از زنی بنام خوله از قبیله بنو حنیفه رجوع کنید بدایرة المعارف اسلامی بکلمه محمد بن حنفیه.

(۱۳۸) ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم سر کرده ای از نژاد ایرانی بود، رجوع کنید بدایرة المعارف اسلامی.

(۱۳۹) السفاح نخستین خلیفه عباسی بوده است که از ۱۳۲ تا ۱۳۶ هـ.

(۷۵۰-۷۵۴ م.) خلافت کرده است برادرش المنصور چنانکه پس ازین خواهد آمد از ۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ. - (۷۵۴-۷۷۵ م.) خلیفه بوده است آخرین خلیفه عباسی از المعتصم از ۶۴۰ تا ۶۵۶ هـ. (۱۲۴۲-۱۲۵۸ م.) خلافت کرده است.

(۱۴۰) عبارت تحت اللفظ اینست که «اختیار ایشان برقرار گرفت» «و این عبارت پیچیده است بمعنی اینکه او را برگزیدند (درین جا کلمه «اختیار» اصطلاح فنی انتخابست)

(۱۴۱) ابن خلدون ظاهراً کلمه «اسفاق» را برای تأکید بکلمه «اجماع» که لغت نیست فنی تر و معمول تر افزوده است، اسفاق بمعنی تصویب فروش «بیع» است و نیز بمعنی قول اطاعت و سوغند وفاداری آمده است.

(۱۴۲) «تعیین شد» درین جا «عهد» است که اصولاً مرادف با «وصی» است. اما صریحاً بخاندان علی اشاره نشده است.

(۱۴۳) خلافت عباسی احیا شده در قاهره بعنوان خلافت قانونی تا حمله عثمانیان بسال ۱۵۱۷ م. باقی ماند با آنکه خلفای مصر اختلافات محدود داشتند. رجوع کنید بکتاب خلافت تألیف ت. و. آرنولد چاپ اکسفورد ۱۹۲۴.

(۱۴۴) رجوع کنید بیادداشت شماره ۴۷.

(۱۴۵) این که این دوست که بوده است معلوم نیست.

(۱۴۶) ابن خلدون از تجربه گذشته خود در سال ۱۳۶۴ م. که مأمور دربار پدروسته گر پادشاه اشبیلیه شده بود پی برده بود که هدایا برای معرفی فرمانروایی اعم از اینکه در مشرق بوده باشد یا در مغرب واجب و لازمست. در مورد این رسم در دیار مشرق رجوع کنید بکتاب کلاویخو

که می گوید : «اینک درین کشور رسم برین قرار گرفته که هر کس را که امیری بحضور خود بپذیرد باید باو پیشکشی بدهد . . . (ص ۱۵۸) و «باید گفت که ارزش پیشکشی که بپیک های تیمور داده می شود نشانه احترام است که پیشکش کننده درباره تیمور دارد» (ص ۲۰۳) .

(۱۴۷) کلمه ای که بجای «نسخه قرآن» درین جا آمده «مصحف» است که معنی تحت اللفظ آن «مجموعه ای از صحایف نوشته» است. امام معمو لا در مورد قرآن یا قسمتی از آن گفته می شود. پس از کلمه مصحف ظاهراً در متن عبارت «فی جزء محذو» آمده است و چون به متن معینی اشاره نشده، باید کلمه آخر عبارت «مهدق» باشد اما هیچ يك ازین دو نوع تعبیر نمی تواند صفت موجهی برای «جزء» باشد که بمعنی «قسمت» یا «جلد» است .

(۱۴۸) قصیده البرده منظومه معروفیست در نعت رسول و گوینده آن از نژاد بربر بنام شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید البوصیری (یا البوصیری) است که از ۶۰۸ تا ۵۸۹ هـ . برابر با ۱۲۱۳ تا ۱۲۹۶ م . زیسته است. درباره شرح حال و آثار وی رجوع کنید بتاریخ ادبیات عرب برو کلمان ج ۱ ص ۲۶۴-۲۶۶ و ذیل آن ج ۱ ص ۴۶۷-۴۷۲ و دایرة المعارف اسلام .

بگفته ابن الخطیب (در نفخ الطیب چاپ بولاق ج ۴ ص ۴۱۹) : ابن خلدون برای برده شرحی نوشته است . ابن خلدون این اثر را در «شرح حال» خود ذکر نکرده است .

(۱۴۹) درباره این شیرینی مخصوص «حلوا» رجوع کنید بکتاب (دوزی ج ۱ ص ۳۱۸ در کلمه حلوا و نیز بکتاب مقری ج ۱ ص ۱۶: ۶۹۴ و مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۲۵ و ترجمه آن ج ۱ ص ۳۴ پاورقی ۳ .

(۱۵۰) درباره قصر ابلق (کاخ رنگارنگ) که مقر تیمور بود رجوع

کنید بیادداشت شماره ۳۵ این کتاب .

تاریخ درست این ملاقات ابن خلدون با تیمور و این که چه مدت پس از نخستین ملاقات ایشان که در ۲۴ جمادی الاولی ۷۰۳ هـ . ۱۰-۱۱ ژانویه ۱۴۰۱ روی داده واقع شده است معلوم نیست . می بایست ملاقاتی اندکی پس از ملاقات نخستین رخ داده باشد یعنی ملاقاتی که باو رسوم و آداب را گفته اند . از طرفی شرح ملاقات پس از شرح تسلیم باروی شهر و بلافاصله پس از عنوان «بازگشت از نزد تیمور بقاهره» آمده است . در صورتی که این ملاقات در اوایل اقامت وی در دمشق روی داده باشد مقدمه ای که وی درین جا نوشته مربوطست ببازگشت وی . زیرامی گوید باو زنهار نامه ای داده شد که باز گردد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۶۶) .

(۱۵۱) وضعی که از بار دادن او درین جا آمده است با آنچه که کلاویخو درین زمینه نوشته تطبیق می شود (کتاب کلاویخو ص ۲۲۲-۲۲۶ (۱۵۲) قراردادن قرآن یا هر گونه کتاب آسمانی بر روی سرعلاست احترامیست که از رسوم معروف فرمانروایان آسیایست . همین رسم چنان که بماخبر آن رسیده در دربار اکبر فرمانروای مغولی هندوستان (که در ۱۶۰۵ م. در گذشته) در مورد کتاب عهد عتیق و عهد جدید رعایت می گردیده است و نسخه ای که باو داده شده بود متنی بود که در دارالترجمه سلطنتی - پلاتین Plantin چاپ ۱۵۶۷ م . تهیه شده بود . رجوع کنید به کتاب -

Commentarius ص ۳۷ اثر آنتونیو مونسرات Antonio Monserate و کتاب اکبر پادشاه مغول بزرگ ص ۱۷۵ اثر و.ا. سمیت و نیز شاه عباس نخست ، پادشاه ایران (که در ۱۶۲۹ م. در گذشت) هنگامی که نسخه مجموعه منامیر و اناجیل را در ۱۶۱۹ م. بوی تقدیم کردند عیناً همین کار را کرد . رجوع کنید

بیادداشت‌های روزانه فرقه کرمیت که مبلغین از جانب پاپ در قرون ۱۷ و ۱۸ در ایران تبلیغ می‌کردند چاپ لندن ۱۹۳۹ ج ۱ ص ۲۴۱ .

(۱۵۳) مقریزی (خطط ج ۲ ص ۲۲۰: ۳۶۰) این رسم را بچنگیز خان نسبت می‌دهد که می‌گویند فرمان داد هیچ‌کس از دست دیگری چیزی نخورد مگر آنکه وی نخست از آن خورده باشد مخصوصاً هنگامی که گیرنده از شاهزادگان و امیران باشد (رجوع کنید به منتخبات ادبیات عرب چاپ دو ساسی ۱۸۲۶ ج ۲: ۱۶۲) .

(۱۵۴) معنی تحت‌اللفظ آن اینست: «حیران شدم (یعنی اندیشیدم) ازین که چه در سردارم (بمعنای درین زمینه (شأن) خویش و برخی ازدوستانم در آنجا (یعنی در شهر) .»

(۱۵۵) معنی تحت‌اللفظ آن چنینست: «من بیگانه‌ای هستم (با) دو کاریگانه .»

(۱۵۶) درباره مغرب بمنزل میهن وزادگاه اورجوع کنید بیادداشت شماره ۷۴ .

(۱۵۷) اصطلاح «جیلی» یعنی «قبیله من» شگفت‌بنظر می‌آید. در مورد شخص ابن‌خلدون چنان می‌نماید که باید بمعنی مغربی باشد. اما قاهره از شهرهای مغرب نیست زیرا که وی خود قاهره را از مغرب جدا میداند. بجای «جیلی» باید «عیلی» خواند زیرا که در متن (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۷۶) تیمور بابن‌خلدون می‌گوید:

بروزد خانواده و کسانت . «عیالك» و «عیل» صورت دیگر است (که گاهی مفرد آن‌رامی‌گویند) از کلمه «عیال». بدین گونه ابن‌عرب‌شاه (ج ۲ ص ۷۹۶) می‌گوید تیمور بابن‌خلدون موافقت کرد که وی بقاهره برود

و خانواده (یازن) و فرزندان (اهله و اولاده) خود را بر دارد و نزد او باز گردد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۷۵). ابن خلدون بیش ازین گفته است که در سال ۷۸۵هـ - ۱۳۸۳م. در راه تونس با سکندریه «زن و فرزندش» (یا فرزندان) در دریا ناپدید شده اند «(کتاب العبرج ص ۴۵۵: ۶). ظاهراً ابن خلدون در قاهره زن دیگری گرفته است چنانکه دیگران این مطلب را تأیید کرده اند (رجوع کنید بسخاوی ج ۴ ص ۱۴۶: ۲۷).

(۱۵۸) این سخنان را ابن خلدون تنها برای چاپلوسی و خوش آیند گفته تا وی همان پاسخی را که می خواسته است بدهد.

(۱۵۹) «اردو» بترکی بمعنی «اشکرگاه» و «سرپرده شاهی» و بمعنی وسیع تر «اقامتگاه» و «پایتخت» است. رجوع کنید بمقاله تاور در آرشیو اورینتالی ج ۶ ص ۱۹، فهرست کتاب سخنرانی های بارتولد ص ۱۴۹ و ۱۸۰ و کلاویخو چاپ مادرید ۱۹۴۳ ص ۱۲۲ مقدمه. چون تیمور درین هنگام در قصر الابلق بوده است شاید «اردو» درین جا بمعنی وسیع تر آمده باشد. در هر حال اقامتگاه ابن خلدون بر خلاف تیمور در اندرون شهر بوده است.

(۱۶۰) «انجام دادن» «امضا» است که بمعنی «امضای فرمان یا امریه ای» هم آمده است. ظاهراً در آن هنگام شاه ملک مأمور بوده است و سایل رفتن ابن خلدون را از شهر نزد تیمور از هر راهی که او می خواسته است فراهم کند.

(۱۶۱) معنی تحت اللفظ آن اینست: «و برای من دیگری (آخری) می ماند».

(۱۶۲) در نسخه خطی نوشته شده است «الفراء» (بکسرفا) یعنی

«خرهای وحشی» یا «الفراء» (بضم فا و تشدید را) یعنی «پوست فروش» و این کلمه در فهرست مأموران رسمی ناممکن بنظر می رسد. «قراء» (قرآن خوانان یا معلمان) تنها وجهیست که ممکنست درست باشد. قرآن خوانان (یا معلمان) در شمار مأموران رسمی در دربار خلفای فاطمی بودند. (صبح الاعشی ج ۶ ص ۴۸۸: ۱۸) و نیز در دربار تیمور هم چنین بوده است (ابن عربشاه ج ۲ ص ۸۷۰: ۶). اما از روحانیان (ونه از دبیران) دستگاه بشمار می رفتند.

(۱۶۳) درین جا هم ابن خلدون عنوان «شاه» «ملك» را برای تیمور بکار برده است (رجوع کنید بیادداشت های شماره ۱۰۰ و ۱۰۱)

(۱۶۴) اگر این کلمه را «یغفل» بخوانیم که بمعنی «فراموشکاری» و بی اعتنایی است درین عبارت بی معنی بنظر می رسد باید این کلمه «یعقل» باشد که بمعنی «بخو کردن» و «زندانی کردن» است.

(۱۶۵) ابن خلدون بیهوده پیشنهاد کرده است که تیمور نیازمند کارگشایانست، گویانکه مقصود حقیقی اورهایی از دست دوستانش بوده باشد. این حقیقت مشهورست که تیمور از دمشق و شهرهای دیگر کارگران زبردست و طراحان و هنرمندان چیره دست را با خود بسمرقندبرد. العینی (ورق ۴۲ ب: ۲۵) می گوید که «کارگران متخصص را از هر رشته» با خود برد. بگفته کلاویخو (ص ۱۳۴ و ۲۸۷ و ۲۸۸) همه بافندگان و کمانگران و شیشه گران و چینی سازان و دیگران را با خود از دمشق برد (رجوع کنید بشرف الدین ج ۳ ص ۳۴۰-۳۴۷).

(۱۶۶) «زنهار نامه» نامه ایست رسمی مبنی بر بخشایش شورشیان و بزهکاران دیگر و مأموران رسمی خطا کار و نیز گذرنامه ایست برای

بازرگانان بیگانه یا فرمانروایان خارجی .

درین جا ابن خلدون اشاره بسیار به «امان» کرده است . درین جا گویا اشاره بنامه ایست که مقریزی از آن یاد کرده است که تیمور بابن - خلدون داده و او در بازگشت بقاهره باخود برده است (سلوک ورق ۲۸ ب: ۱۹) . در میان کسانی که همراه ابن خلدون آمده و «بشفاعت او» آزاد شده بودند ، یکی صدرالدین احمد القیصری بازرس دبیر خانه سپاه در دمشق بود (سلوک ورق ۲۸ ب و مابعد و نجوم ج ۶ ص ۸۱۶: ۱۵ و سخاوی ج ۲ ص ۳۲۳ - ۲۲۴) .

(۱۶۷) بنابر کتاب سلوک (ورق ۲۸ ب: ۱۸) و منابع دیگر . مهر تیمور عبارت بود از امضای او «امیر تیمور گورکان» رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹ . (۱۶۸) رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۱۸ پیش از این درباره «بیتی» .

(۱۶۹) چون تیمور در ۳ شعبان ۸۰۳ ه . - ۱۹ مارس ۱۴۰۱ م . از دمشق رهسپار شده است (رجوع کنید بسلوک ورق ۲۷ ب: ۷ و ابن عربشاه ج ۲ ص ۱۳۴: ۴ پس از هشتاد روز توقف و بگفته نجوم ج ۶ ص ۶۸: ۱ پس از نود روز توقف بنابر کتاب یادداشت درباره تیمور ص ۴۵۵) و ابن خلدون هم در حدود همین زمان پس از سه هفته راه پیمائی از دمشق بقاهره رسیده است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۳) پیدا شد که ابن خلدون بتاریخی اشاره می کند که پیش از ۱۳ رجب ۷۰۳ ه . - ۲۷ فوریه ۱۴۰۱ م . است و نیز پس از تاریخ تسلیم حصار شهر است (یعنی زمانی که ابن خلدون هنوز در دمشق بود) . پس ۱۱ رجب ۸۰۳ ه . - ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م ، بنظر منتهیست . ابن عربشاه (ج ۲ ص ۱۱۲) می گوید پس از تسلیم حصار تیمور خواست

(رام) برود (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۴). اگر این درست باشد علت نرفتن او باید بیماری سختی باشد که پس از سقوط حصار شهر تیمور گرفتار آن شد (رجوع کنید بشرنامه ج ۳ ص ۳۴۲).
(۱۷۰) معنی تحت اللفظ آن چنینست: «پس از آنکه امور عادی را (المعتاد) تمام کردیم».

(۱۷۱) استر (بغله) مرکوب خاص قضاة بوده است. مقریزی (خطط ج ۱ ص ۴۰۳) می گوید رنگ استران قاضیان در مصر خاکستری بود. بهر قاضی در هنگام انتصاب يك استرويك خلعت داده می شد. استر قاضی القضاة گران بها و برابر با بهترین اسبان بود. چون قاضی حق نداشت پیاده برود، خدمتگزارش استری برای او آماده نگاه می داشت (صبح الاعشی ج ۴ ص ۴۲: ۱۱).

معروفست که تیمور دلبستگی مخصوصی باستر داشت. رجوع کنید بیادداشت هایی درباره تیمور ص ۴۶۳-۴۶۴ که می گوید: «استرا دوست می دارد و مخصوصاً استران بزرگ اسپانیارا».

(۱۷۲) تحت اللفظ این عبارت چنینست: «ترا بآن خدمت می کنم» (اخدمك بها) در مورد این عبارت رجوع کنید بفرهنگ دوزی ج ۱ ص ۳۵۴.
(۱۷۳) عبارت «كافاه عن» یا «من» بمعنی دادن پیشکش در برابر پیشکش طرف مقابلست (رجوع کنید بدوزی ج ۲ ص ۴۷۸ باب سوم مزید فیه) و بالا احسان بمعنی انجام دادن کاری در برابر نیکو کاریست و ناچار لازم نیست حتماً پولی پرداخته شود. در حقیقت ممکن نیست اختلاف معانی تنها لفظی باشد. پس ازین آمده است که تیمور برای ابن خلدون پولی بعنوان بهای استر فرستاد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۶).

(۱۷۴) معنی تحت اللفظ این عبارت اینست که: «استر را نزد او آوردند (یا حامل کردند)».

(۱۷۵) این پاسخ نسبتاً مهم ابن خلدون باخوی او که ابن الوقتو متلون بوده است، سازگارست. زیرا درضمن آنکه روزگار را در خدمت فرمانروان افریقای شمالی بسر می برده، مایل بخدمت تیمور شده است و این جمله «و گرنه من بدان مایل نبودم» را می توان چنین تعبیر کرد که می خواسته است بدنبال تیمور هر کجا و هر گاه که او می خواسته است برود اما سخنان تملق آمیز او را درباره تیمور نباید چندان جدی تلقی کرد. تردیدست که وی با سالخوردگی خواستار سفری بوده باشد. حتی چندان هشتاق رفتن از قاهره بدمشق هم نبوده است.

باوجود این ابهام سخنان او برخی از نویسندگان تازی را گمراه کرده و سبب شده است ایشان تعبیرات ناروایی ازین ملاقات او باتیمور بکنند. ابن قاضی شریبه (ورق ۱۷۱) آورده است که تیمور با ابن خلدون گفت: «خود را برای آمدن همراه وبملک من آماده کن». شاید این تعبیری ازین جمله ابن خلدون باشد که «از شهر بلشکر گاه برو و منتظر من باش» (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۶۹). و همین نویسنده می گوید ابن خلدون پاسخ داد: «در قاهره کسی هست که مرا دوست دارد و من هم او را دوست دارم». شاید این هم تعبیری باشد ازین گفته ابن خلدون که: «در قاهره کسان من و خویشان و ندان من هستند». (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۵۷).

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۳: ۷۹۰ و ص ۶: ۷۹۶ و چاپ کلکته ص ۴۳۹- ۴۴۳) و پس از وحاج خلیفه (ج ۲ شماره ۲۰۸۵: ۱۱۰) برخی کتابها اشاره کرده اند که ابن خلدون در قاهره جا گذاشته بود و می گویند ابن خلدون

بیمه‌انه آوردن این کتابها اجازه رفتن بقاهره را از تیمور گرفت. این مطلب چنانکه از گفته ابن خلدون برمی آید بی اساس است. ابن خلدون می گوید که تیمور بمیل خود خواش ابن خلدون را که می خواسته است نزد او بماند رد کرده است و باو گفته است بخانواده خود برگردد و افزوده است که سپس با کتابها یابی آنها نزد او بازگشت کند.

سخن ابن عربشاه که از ملاقات ابن خلدون با تیمور مطالبی بدست می دهد (ج ۲ ص ۶۲-۷۰ و چاپ کلکته ص ۲۱۱-۲۱۴) شاید تعبیر تقریبی باشد از شرحی که ابن خلدون درین زمینه آورده است. اما این بسیار مورد تردیدست که ابن عربشاه نوشته ابن خلدون را درست داشته بوده باشد شاید شرح این ملاقات را افواها شنیده باشد و سپس آنچه را که شنیده بقالب نثر مخصوص خود که پر از تزیینات لفظی و تملق فوق العاده نسبت به تیمورست ریخته باشد.

(۱۷۶) درباره خانواده اش رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۵۷.

(۱۷۷) تعیین اینکه این پسر میرانشاه بوده است با شاهرخ ممکن

نیست.

(۱۷۸) اشاره ابن خلدون بچراگاه بهاری با تاریخ عزیمت از دمشق بی ارتباط نیست. مفهوم «چراگاه بهاری» را در عربی با لغت «مربع» که اسم مکانست و مصدر نیست بیان می کند این جمله بدان معنی نیست که پسر تیمور رفته است تا چراگاه را تعیین کند. معمولاً بمحض اینکه باران زمستان اندکی سبزه در زمین می رویانید، ستور را بچراگاه می فرستادند، یعنی شاید در حدود اوایل ژانویه. امرای تیمور می خواستند پیش از آنکه تیمور از حما عزیمت کند، یعنی پیش از یازدهم جمادی الاولی

۸۰۳ هـ . - ۲۸ دسامبر ۱۴۰۰ م . (رجوع کنید بشرف الدین ج ۳ ص ۳۰۸ و ابن عرب شاه ج ۲ ص ۱۴: ۱۲) بروند . در هر حال تیمور راضی نشد و تنه پس از آنکه محاصره دمشق پیشروی کرد و پیش از حمله و هجوم عمومی بود که وی دو پسر خود میرانشاه و شاهرخ را فرستاد تا قشلاق را تعیین کنند «تا اسبان در اطراف کنعان چرا کنند» شرف الدین ج ۳ ص ۳۳۷ . شاید این کار چند وقتی پیش از دوم جمادی الاخره ۸۰۳ هـ . - ۱۷ ژانویه ۱۴۰۱ روی داده باشد .

پس از تسلیم حصار شهر (در حدود ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ . - ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م . هنگامی که تیمور بیمار بستری شد «شاهزادگان اصیل» (یعنی میرانشاه و شاهرخ) را «از کنعان» بدمشق فراخواند (شرف الدین ج ۳ ص ۳۴۲) . شاید پس از بهبود سریع تیمور میرانشاه و شاهرخ یایکی از ایشان بقشلاق بازگشته باشند و درین جا اشاره ابن خلدون باین واقعه باشد .

(۱۷۹) معنی تحت اللفظ آن اینست : «سلطان پسرش درباره شما سفارش می کند .»

(۱۸۰) معنی تحت اللفظ آن چنینست : «در جهت روشن نبود» .

(۱۸۱) درباره کلمه «املك» رجوع کنید بفرهنگ لین در همین کلمه ص ۲۷۳ ستون وسط .

(۱۸۲) در متن آمده است «صفدا قرب السواحل الینا» و معنی تحت اللفظ آن می شود «صفت نزدیک ترین ساحل [یا بندر] بما» (رجوع کنید بدوزی در کلمه ساحل) . ابن خلدون درین جا و کمی بعد از آن (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۰) و نمود می کنند که صفد در کنار دریاست در صورتیکه در

حقیقت شست میل تا کرانه دریا فاصله دارد یا آنکه ابن خلدون مطلب خود را بی دقت بیان کرده یا آنکه در متن تحریف کرده اند. شاید مقصود وی آن بوده از دوراهی که از دمشق بسوی جنوب می روند آن راهی را ترجیح می دهد که او را بدریا نزدیک تر کند (رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۴ در باره راهها). اما اینکه مقصود او این باشد که بصفد برود آنگاه بکرانه دریا، یا آنکه از راه صفد برود و از راهی فرعی خود را بکنار دریا برساند روشن نیست. شاید آهنگ او از رفتن بصفد آن بوده است، راهی را برگزیند که از راه شقحب بکنار دریا نزدیکتر باشد.

(۱۸۳) ابن عربشاه می نویسد (ج ۲ ص ۱۰۰) که علاءالدین الدواداری حاجب صفد، علی الرسم مانند حکمران شهر درغیاب الطنبغا العثمانی (که سابقاً فرماندهان سوریه در دمشق پیوسته بود رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۶:۴۹) مشغول بوده است.

الدواداری در برابر پیشکش های گوناگون، از تیمور برای مردم صفد زینهار نامه ای گرفته و برای تیمور پیامهای متعددی فرستاده بود. سرانجام هر دو العثمانی و عمر بن الطحان نایب غزه را از بند تیمور آزاد کرد (رجوع کنید باین عربشاه ج ۲ ص ۹:۱۱۰).

(۱۸۴) رجوع کنید بیادداشت ۲۱۰ پس ازین.

(۱۸۵) در متن آمده است که «وراه موضوع اختلاف با آن فرستاده شد» که شیوه و روش آن مهجور و دور از ذهنست. زیرا که آوردن حرف اضافه «با» (مع) پس از افعال دال بر اختلاف و دوگانگی معمول نیست. بدشواری می توان پذیرفت که ابن خلدون برای رفتن بصفد بایکی از مردم بومی بر سر راه درست اختلاف پیدا کند. شاید عبارت «چون راه ما یکی

نبود» در جای خود نباشد. و جمله در آغاز چنین بوده باشد که: «و من با آن فرستاده براه افتادم و آنگاه چون راه ما یکی نبود از هم و داع کردیم».

(۱۸۶) مردم قبیله (عشیر) ظاهراً در روزیها بوده اند یا آنکه در روزی ها نیز در میان ایشان بوده اند (رجوع کنید بدوزی ج ۲ ص ۱۳۰ بهمین کلمه و نیز با اشاره ای که در آغاز سلوك بکلمه ممالیک کرده است). این تغری بردی (نجوم ج ۷ ص ۹۴: ۲) و تاریخ ابن طولون (ص ۱۵۴: ۱۶) از «عشیر» مانند «کفار» (روافض) ذکر کرده اند. وادی تیم در مغرب کوه هرمون از روزگار قدیم مرکز دروژیها بوده است. العینی (ورق ۴۰: ۲۴ و ورق ۴۱: ۳) از وحشی گریهای مردم عشیر در کوههای صفد و لجون و قفون (درس راه صفد بغزه) سخن میراند. بگفته او ایشان حتی از لشکریان تیمور در رفتار با فراریان ممالیک فرج که دو ماه پس از فرار فرج بقاهره رسیدند، بیشتر تباهاکاری و بدرفتاری کردند (نیز رجوع کنید بسلوک ورق ۲۷: ۱۲ نجوم ج ۶ ص ۶۱: ۳).

(۱۸۷) معنی تحت اللفظ «عرایا» (درین زمینه رجوع کنید بدوزی ج ۲ ص ۱۲۳ بهمین کلمه) «برهنه» است، اما بیشتر بمعنی جامه زیر می - آید (لباس، رجوع کنید باین ایاس ج ۱ ص ۳۳۵: ۱ «تازیان و مردم قبیله برای [دیگر] فراریانی که باز میگشتند چیزی نگذاشتند بجزر زیر جامه»).

(۱۸۸) قلعه صیبه در حدود سی و هشت میلی جنوب غربی دمشق و در حدود بیست میلی شمال شرقی صفد بوده است. زبده (ص ۴۶: ۲۲) از شهر صیبه که بنام بانیا مشهور است ذکر کرده است. راه معمولی

دمشق بصدد از مشرق بانیاس می گذشت. درباره انشعاب این راه از جمله رجوع کنید بنجوم (ج ۶ ص ۱۲۰: ۱۶)، آنجامیگگوید «شیخ» یشبک و قرا یوسف از دمشق بر راه افتادند و بالخریبه (احتمال می رود الخریبه باشد که بر سر راه صفدست) رفتند و آنگاه از یکدیگر جدا شدند (افترقوا) و یشبک و قرا یوسف بسوی صفد رفتند و شیخ بقلعه صیبه [در حدود دوازده میلی خریبه] رفت.

(۱۸۹) حتی اگر ابن خلدون در آغاز اندیشه رفتن بصندرا نداشته است، اینک بنا بر مندرجات متن مقتضی دیده است بآنجا برود (رجوع کنید بابن عربشاه ج ۲ ص ۷۹۶: ۹).

(۱۹۰) گویا ابن خلدون باریگر (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۸۲) اشاره می کند که صفد در کنار دریاست. مگر آنکه چون سابقاً اشاره به «گذشتن» کشتی کرده تنها بواسطه توجه نکردن ودقت نکردن (بابرای اختصار) بوده است که نگفته از صفد بکنار دریا رفته است. اما هیچ ذکری از بندری که از آنجا بکشتی نشسته نکرده است. با این همه بدشواری می توان پذیرفت که این بندر صیدا باشد. زیرا این بندر بسیار دورست و در سمت شمالست و در مغرب شهر دمشقست. حتی صور هم ممکن نیست. شاید این بندر عکا باشد که بندر شهر صفدست (زبده ص ۱۴۴: ۷).

(۱۹۱) بایزید (= ابویزد) بن عثمان، سلطان عثمانی کس بنزد سلطان فرج فرستاد و پیشنهاد اتحاد در برابر «تیمور ستمگر کردتا اسلام و مسلمانان بیش ازین گزند نبینند» (نجوم ج ۶ ص ۴۵: ۱۴) و فرستادگان بایزید ظاهراً در سال ۸۰۳ هـ - در حدود ۲۳ ژوئن ۱۴۰۰ م. بدر بار

قاهره رسیده اند (نجوم ج ۶ ص ۴۵: ۱۲) و پاسخی داده اند که این پیشنهاد را رد کرده است (نجوم ج ۶ ص ۴۵: ۱۹ و ص ۴۶: ۱۱) شاید درین جا اشاره ابن خلدون ببازگشت فرستادگان سلطان فرج بقاهره باشد و درین صورت ایشان پیش از شعبان ۸۰۳ هـ - مارس ۱۴۰۱ م. بآن شهر رسیده اند (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۳). در آن زمان سفر از قاهره بیرویه و بالعکس ششماه میکشیده است.

(۱۹۲) بسیاری از کسانی که ازدست تیمور گریخته بودند، از راه دریا بمصر رفته اند اما از آنجا نیز سفر خود را از راه دریا دنبال کرده و بدمیاط و از آنجا بقاهره رفته اند (ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۵، ۲۲). ابن خلدون نمی گوید که چرا اوهم از همان راه نرفته و راه دشوار بیابان را از شبه جزیره سینابر آن ترجیح داده است.

(۱۹۳) بنابر مندرجات سلوک (ورق ۲۸ ب: ۱۹) ابن خلدون در روز پنجشنبه غره شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۷ مارس ۱۴۰۱ م. بقاهره رسیده است. در باره طول مدت احتمالی سفر بازگشت وی بیاد داشت شماره ۱۶۹ رجوع کنید.

(۱۹۴) ابن سفیر ظاهر اَبی سق الشیخی یکی از «فرماندهان سواران» بوده است. نامه ای از تیمور در ۲۱ جمادی الآخر ۸۰۳ هـ - ۷ فوریه ۱۴۰۱ م. بقاهره رسید و در آن آزاد کردن اطملمش (درباره وی بمطالع بعد رجوع کنید) را خواستار شده و در مقابل آن تیمور قول داده است اسیران مصری و از آن جمله صدرالدین المناوی قاضی را آزاد کند. اطملمش از زندان آزاد شد و در خانه امیر سودون طاز منزل کرد سپس نامه ای بتیمور رسید که سلطان فرج مندرجات نامه را می پذیرد (سلوک ورق ۲۸ آ: ۲۶ و نجوم

ج ۶ ص ۷۰: ۱۵-۲۲). آنگاه بیسق چند روزی پس از فوریه از قاهره رهسپار شد (رجوع کنید بمطالب بعد).

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۱۱۴) نیز اشاره می کند که پس از فرار سلطان فرج از دمشق بیسق با نامه ای حاکی از علل آن فرار و برخی تهدیدها تیمور نزد تیمور آمد (ج ۲ ص ۱۱۶-۱۰). هنگامی که تیمور آن نامه را خواند بیسق (چنانکه وی خود در بازگشت بقاهره گفته است) «گفت برو بقلعه خودتان (قلعتکم)». بیسق آن قلعه را ویران یافت (همان کتاب ص ۱۲۲: ۳-۴). در مورد تاریخ احتمالی ملاقات بیسق با تیمور بیادداشت شماره ۱۹۵ رجوع کنید.

در نامه دیگری که بعدها نوشته اند نیز اشاردهای باین سفارت بیسق نزد تیمور کرده اند (تاریخ آن نامه جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۲۷ نوامبر تا ۲۶ دسامبر ۱۴۰۲ م. است). این نامه را که سلطان فرج برای تیمور فرستاده است، قلقتندی (در صبح الاعشی ج ۷ ص ۳۲۰-۳۲۴) آورده است. مضمون آن اینست که پس از فرار کردن بیسق (و دیگران) از دمشق نامه ای از تیمور آورده اند که در آن قید شد: بوداگر اطملمش را نزد او بفرستد تیمور بکشور خود بازمی گردد. فرج هم وسایل فرستادن اطملمش را فراهم کرد است (صبح الاعشی ج ۷ ص ۳۲۱-۱۵). سبب آنکه اطملمش را در همان زمان نفرستاده است (رجوع کنید به ص ۳۲۱: ۷) آنست که خبر بیدادگریها و بی رحمی ها و نا-بکاریهای تیمور در دمشق بایشان رسیده بود و پیمان در میان ایشان گسسته شد (رجوع کنید بهمان کتاب ص ۳۲۱: ۱۵-۱۸). اطملمش را تا مدتی مدید نزد تیمور نفرستادند. از فحوای این نامه چنین برمی آید که بیسق (چنانکه پیش ازین گذشت) حامل نامه تیمور بساطان فرج و بگفته مقریزی و ابن

تغری بردی وی حامل نامه سلطان فرج به تیمور هم بوده است .

هنگامی که تیمور خواستار آزادی اطملمش شده است (صبح الاعشی ج ۷ ص ۳۲۱:۱۳) گفته است که در قراء، سلمیه، حمص یا حما منتظر او خواهد بود . این منزل ها واقعست بر سر راهی که از دمشق بسوی شمال شرقی می رود و در جانب مشرق کوه های لبنان بحلبست . تیمور در آن زمان تهریه رفتن بسوی شمال را می دیده و چون سرانجام رهسپار شد از همان راهی که در نامه گفته است رفت (شرف الدین ج ۳ ص ۲۴۷-۲۴۸) . زیرا که چون از قیسیات روانه شد بغوطه فرود آمد و (نجوم ج ۶ ص ۷۲:۵) آنگاه بالقطیفه رفت که در بیست و پنج میلی شمال شرقی دمشق و بر سر آن راهست .

از آنجا که نامه تیمور مبنی بر آزاد کردن اطملمش در فوریه (رجوع کنید بمطالب پیش ازین) بقاهره رسید اطملمش (اگر آزاد می شد) می بایست در ده روز یا دو هفته دیگر یکی از منزل هایی که در نامه ذکر شده است برسد پیدا است که تیمور می پنداشته است که در میان شانزدهم و بیستم فوریه بآنجا برسد . پیش ازین گفته شده است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۶۹) که تیمور در اندیشه آن بود هنگام سقوط حصار شهر دمشق در حدود ۲۵ فوریه رهسپار شود، اما در ۱۹ یا ۲۰ مارس روانه شده است .

(۱۹۵) معنی فعل «اعقب» روشن نیست . زیرا این بمعنی دنبال کردن (یعنی بافاصله) است . اما یسوق پس از آنکه حصار دمشق تسلیم شد، بآن شهر رسید . و این مدت مدیدی پس از آمدن ابن خلدون بدمشق بوده است . شاید این کلمه درین جا بمعنی «دنبال آمدن» باشد و مقصود از رسیدن یسوق بد مشقت پس از آنکه ابن خلدون ازین شهر رفته است (رجوع کنید به معانی مشابه آن در فرهنگ لین در تعریف همین فعل در ابواب ۱ و ۲ و ستون ۲۰۹۷) .

این تعبیر کاملاً پذیرفتنی بنظر می آید. بیسق اندک زمانی در دمشق مانده است، زیرا تیمور بی درنگ باو بار داد و پیش از آنکه از تسلیم حصار شهر آگاه شود باو فرمان داد فوراً بدمشق باز گردد (رجوع کنید بپادداشت شماره ۱۹۴). در بازگشت چون نماینده رسمی بود بیش از ده روز در راه نمی ماند. مدتی که در میان عزیمت وی از دمشق و رسیدنش بقاهره گذشته است، باندازه سفر بر رنج ابن خلدون از دمشق بقاهره نبوده است و چون بیسق پس از ابن خلدون بقاهره رسیده است، می بایست پس از عزیمت ابن- خلدون از دمشق بآن شهر رسیده باشد. گفته ابن خلدون می رساند که در حین اقامت در دربار تیمور هیچ آگاهی از سفارت بیسق بدربار تیمور نداشته است. راستی هم شگفتست که تیمور پولی را که می بایست باین خلدون داده باشد در زمان اقامت ابن خلدون در دمشق ببیسق داده است.

(۱۹۶) اگر طالب متن درست باشد حرف اضافه ای که ابن خلدون درین جا بکار برده است مصطلح نیست. «عَزَمَ» با «الی» (بجای «علی») که برای اشخاص بکار میرود و «من» (بجای «ب» یا اضافه «مفعولی»)، «من» دوم شاید برای توضیح باشد و «قرض او» در حقیقت به معنی «پول از آن شماست» باشد.

(۱۹۷) با آنکه «رئیس حکومت» (صاحب الدوله) گویا اشاره بسلاطین فرجست که هم اکنون ذکر می ازاورفته است این تنها موردیست که این اصطلاح را بکار برده است. در مورد دیگر ابن خلدون «صاحب» را با «دوله» برای ابو محمد بن تافراکین «رئیس حکومت» ابو اسحق سلطان تونس (صاحب دولته) بکار برده است و ابو محمد عملاً قدرت سلطان را بدست آورده بود (المستبد علیّه). کتاب العبر ج ۷ ص ۳۹۸ و المستبد علی الدوله ص ۳۹۸: ۲۹۰.

رجوع کنید بترجمه فرانسه مقدمه ج ۱ ص ۳۰ که در آنجا نوشته است صاحب اختیار مطلق (tout-puissant) و نیز عبوبن قاسم ابو محمد عبداله، والاترین مأمور حکومت سلطان ابو الحسن علی مرینی (رجوع کنید بکتاب الاستقصا از سلای ص ۱۹۰) را ابن خلدون (کتاب العبر ج ۷ ص ۲۶۵ : ۹) «صاحب دولته» می نامد (نیز رجوع کنید بکتاب العبر ج ۷ ص ۲۴ بیعد).

بکار بردن اصطلاح «صاحب الدوله» درباره سلطان فرج شگفت ترست. زیرا که در دستگاه ممالیک مصر «دوله» به معنی لقب مأموران مالیه دولت بوده و چون «صاحب» هم لقب وزیر بوده است که درین زمان تنها مأمور رسمی گفته می شده است که اختیاراتی محدود حتی در امور مالی داشته اند (رجوع کنید بزبده ص ۹۳ و مقدمه ج ۲ ص ۹-۱۷).

بیشتر احتمال می رود درین جا «صاحب الدوله» اشاره یشبک الشعبانی باشد که مسئول روانه کردن ابن خلدون از دمشق بوده است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۷) و کسی بود که پس از بازگشت سلطان فرج بمصر همه کارهای دیوانی مصر را بدست گرفت (مشیر الدوله و مدبر امور، نجوم ج ۶ ص ۷۰: ۴ می گوید درین مقام بانوروز الحافظی شریک بوده است. در مورد استیلا یشبک رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۸۶: ۱۱۷)، این کار در هفتمه دوم جمادی الاخره ۸۰۳ هـ - آخرین هفته ژانویه ۱۴۰۱ م صورت گرفته است. یشبک، تاشوال و واسط ماه مه در اوج قدرت حکومت بود و ابن خلدون این پول را اندکی بیش از پایان ماه مارس دریافت کرده است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۵).

(۱۹۸) نامه ای که بمغرب فرستاده شده در سال ۸۰۴ هـ. (رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۰۴) نوشته شده است. شاید در آغاز این سال برابر

با ماه اوت ۱۴۰۱ م. بوده باشد.

آخرین واقعه‌ای که ابن خلدون بدان اشاره می‌کند (رجوع کنید بمطالب بعد) کارهای تیمورست در دمشق و در آن موردی گوید: «بکشور خود بازگشت و اخباری می‌رسید درباره رفتن وی بسوی سمرقند»، رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۱۰۷۳ که می‌گوید این اخبار در شعبان ۷۰۳ هـ - ۱۷ مارس تا ۱۴ آوریل ۱۴۰۱ م. رسیده است. رجوع کنید بمطالب بعد در یادداشت شماره ۲۲۸.

(۱۹۹) نامه آن چنانکه درین جا آمده است قسمتیت از گزارش مفصل ابن خلدون. معلوم نیست این نامه در یکی از کتابخانه‌های مغرب زمین مانده باشد. ابن خلدون در سراسر دوران کار ادبی خود در نامه‌نویسی بسیار زبردست و تندکار بوده است. چنانکه در شرح حال خود (مخصوصاً در اوایل آن) باین نکته اشاره کرده است. و نیز چنانکه پیش ازین آورده شد از مصر با دوستان خود در مغرب و اسپانیا بسیار مکاتبه می‌کرده است. (۲۰۰) این فرمانروای مغرب گویا ابوسعید عثمان بن ابی‌العباس بن ابی‌سالم مرینی باشد که در فاس در روز سه‌شنبه ۳۰ جمادی‌الآخره ۸۰۰ هـ - ۱۹ مارس ۱۳۹۸ م. در شانزده سالگی بفرمانروائی رسیده. (رجوع کنید بکتاب الاستقصا از سلووی ص ۵۴، وی تا ۸۲۳ هـ - ۱۴۲۰ م. حکمرانی کرده است همان کتاب ص ۵۷۶).

(۲۰۱) نظر بدلبستگی که همواره ابن خلدون در بیست و سه سال اقامت در مصر بمغرب داشته است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۵۴) نباید تعجب کرد که چون بقاهره بازگشته باز با سلطان مغرب تجدید عهد کرده و شرح مفصلی از آنچه از تیمور دیده است برای او فرستاده باشد.

ممکن نبود ابن خلدون خود ابو سعید را در مدت اقامتش در مراکش شناخته باشد لحن دوستانه نامه وی ظاهراً (آن جا که می گوید: «اگر از حال من پرسی» بمطالب بعد رجوع کنید) دلیل بر سوابق مکاتباتی در میان ایشانست. احتمال بسیاری رود که سابقاً از جانب سلطان فرج باو نوشته باشد. قلقشندی نامه ای از ابو سعید به سلطان فرج را آورده است که در واسط شعبان ۵۸۰۴ - ۱۵۰۰ تا ۲۰ مارس ۱۴۰۲ م. نوشته شده است (صبح الاعشی ج ۸ ص ۱۰۳-۱۰۶). درین نامه ابو سعید گفته است (ص ۱۰۵: ۱۲) که باو خبر رسیده است «دشمنان خدا» حمله بردارند (ص ۱۰۵: ۱۵) امیدوار است بمرز بر سند تاسزای «نااندیشیدگی» و «بی خردی» را سلطان فرج بایشان بدهد. اما چون تیمور بازگشت، دیگر پیشنهاد ابو سعید برای فرستادن لشکر و کشتی بیاری سلطان فرج محمل و مصداقی نداشت (ص ۱۰۵: ۱۹-۲۰). احتمال میرود که ابو سعید از نامه ای که ابن خلدون باو نوشته بوده است خبر گرفته و بدان وسیله از عملیات جنگی تیمور آگاه شده باشد. و اشاره ای که ابو سعید به «بیخردی» (غفلة) سلطان فرج میکند شاید ناشی از اشتباهی باشد که در خواندن نامه ابن خلدون روی داده است (رجوع کنید بنسخه خطی ورق ۸۲ آ: ۲۵ از کتاب التعریف) و در شرحی که در نامه درباره «بازگشت» (قفله) سلطان فرج بمصر نوشته شده بود «قفله» را «غفله» خوانده باشد.

پاسخ سلطان فرج بنامه ابو سعید (که آنرا هم قلقشندی در صبح الاعشی ج ۷ ص ۴۰۷-۴۱۱ آورده است) شامل شرح این وقایعست و لشکر کشی در برابر تیمور و پیشنهاد صلح از سوی تیمور رسیدن خبر انقلاب قاهره و بازگشت سلطان «آنهم نه از ترس» تیمور و گفتگو برای تسلیم

دمشق و تباهی و نابکاریهای تیمور در شهر و این که این حوادث نتیجهٔ بد اداره کردن و یانانوانی و کوتاهی (تقصیر) وی نبوده است این پاسخ را گویا تا اندکی پس از جمادی الاولی ۸۰۳ هـ. ۲۸ نوامبر تا ۲۶ دسامبر ۱۴۰۳ م. نفرستاده‌اند زیرا که درین نامه (صبح الاعشی ج ۷ ص ۴۱۱: ۱۲) فرج نوشته است که در گذشته پیش نویس پیمان صلحی را برای تیمور فرستاده که تیمور نیز آنرا امضا کرده است (تمغت بتمغت قانونهم) و آنرا برای فرج باز فرستاده، اما در نامهٔ فرج به تیمور مورخ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ. (صبح الاعشی ج ۷ ص ۳۲۰: ۶) فرج گفته است (ص ۳۲۴: ۱) که اینک دو نسخه از پیمان را برای تیمور میفرستد یکی با امضای او که باید نزد تیمور بماند و دیگری که باید با امضای تیمور برسد و برای او بفرستد (رجوع کنید به صبح الاعشی ج ۷ ص ۳۲۹: ۵).

(۲۰۲) ابن خلدون در نامه‌های خود همواره متذکر حوادث تاریخی شده است. در نامه‌ای که بابن الخطیب در غرناطه نوشته (کتاب العبر ج ۷ ص ۴۲۸: ۲۱) درین زمینه سخن رانده است و نیز نامهٔ وی بابن خلدون (کتاب العبر ج ۷ ص ۴۲۶: ۵) شامل برخی از حقایق است.

(۲۰۳) معنی تحت اللفظ عبارت «حال المملوک» اینست «وضع بنده» زیرا کلمهٔ «المملوک» را متکلم در سخن گفتن با سلطان دربارهٔ خود بکار می‌برد. رجوع کنید به کتاب بیور کمان ص ۳۵ و ۱۲۲ و کتاب تاریخ الموحیدین مراکشی چاپ دوزی ص ۲۵۲: ۱۴ که در آن‌ها همین اصطلاح بکار رفته است در منتخباب کتاب ژنیزای Geniza قاهره ص ۲۴ یادداشت ۴ نیز این اصطلاح آمده است اما نه برای سلطان و فرمانروا.

(۲۰۴) سال گذشته «العام الفارط» در برابر اصطلاح «العام الماضي»

شاید اصطلاح مغرب باشد (رجوع کنید بفرهنگ عربی بفرانسه تالیف بر شه ص ۲۱۱ بکلمه یوم الحادی الفارط) یکشنبه گذشته.

(۲۰۵) بکلمه شا- توجه کنید.

(۲۰۶) فرج در دمشق تنهاد و هفته مانده بود (از ۶ تا ۲۱ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ) (رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۲).

(۲۰۷) رجوع کنید بیادداشت‌های شماره ۴۸ و ۴۰.

(۲۰۸) پیش از آنکه ابن خلدون نزد تیمور برود بمردم دمشق امان داده بود (رجوع کنید بیادداشت شماره ۳۸) هر چند که ابن خلدون ظاهراً بمردم سفارش کرده بود امان بخواهند. بعدها بدرخواست ابن خلدون بمأموران رسمی که در دمشق مانده بودند امان داده اند (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۶۶).

(۲۰۹) این جمله گویا اشاره باینست که ابن خلدون سی و پنج روز پی در پی باتیمور بوده است. صبحها (صیغه جمع «اباکر» که در متن آمده در فرهنگ نیست) و شبها (رجوع کنید بکتاب آفیشر بعنوان روزها و شبهای تا زبان ص ۷۴۱-۷۵۹). در روز ۲۴ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م. وی نزد تیمور رفته است (یادداشت شماره ۴۶) و پس از آنکه حصار شهر را تسلیم کرده اند و چنانکه گفتیم مصادف با ۱۱ رجب ۲۵ فوریه بوده است یعنی دست کم چهل و شش روز پس از نخستین ملاقات با وی از شهر رفته است (رجوع کنید یادداشت شماره ۱۲۸). ابن خلدون در واقع از پنج یا شش باری که نزد تیمور رفته است بتفصیل سخن می گوید و در برخی ازین شروح اشاره میکند که پس از دیدار وی بخانه خود بازگشته است. اما می توان پنداشت

که ابن خلدون از همه جزئیات گفتگوی خود باتیمور یاد نکرده باشد (رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۳۹)

شاید مقصود ابن خلدون این بوده است که در مجالس کنکاش تیمور حاضر بوده، یا اینکه (شاید در قصر ابلق) نزد وی سی و پنج مرتبه باریافته باشد، گاهی صبح و گاهی شب. اگر این سخن را بر همان مفهومی ظاهری بگیریم دیدار آخر وی از تیمور مصادف با ۱۳ فوریه (یعنی سی و پنج روز پس از دیدار نخستین که در ۱۰ ژانویه) بوده است. تاریخ تسلیم حصار شهر (چنانکه درباره آن بحث کرده ایم، رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۲۲) ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ - ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م. (العینی حتی آنرا ده روز بعد در ۷ مارس می داند) بوده است. اگر چنین چیزی پیش آمده باشد با ۱۴ فوریه برابر میشود.

(۲۱۰) همه شرحی که ابن خلدون از آخرین دیدار خود باتیمور آورده است و وضع عمومی آن، حاکی از دوستی و محبتست و جدایی وی از آن صاحب قران بمیل و خواهش او بوده است و این اشتباهست که یکی از دانشمندان درباره ابن خلدون گفته است وی را تیمور «مرخص» یا آزاد کرد، که پنداری وی در زندان بوده است. رجوع کنید بمقدمه ص ۲۳ و یادداشت شماره ۹ در شرح آن و یادداشت شماره ۱۷۵.

(۲۱۱) این فرستاده بیسوق بوده است (رجوع کنید بیادداشت

شماره ۱۹۴)

(۲۱۲) این شاید اشاره است بنتیجه همه دشواریها و سختی های

که ابن خلدون در دمشق کشیده است و اشاره خاص پرداخت پول

(۲۱۳) شرح ذیل درباره «تاتارها» و پیشرفت کار چنگیز و تقسیم قلمرو وی و جانشینی هولاگو و سرانجام ظهور تیمور مختصر است از آنچه سابقاً برای سلطان مغرب نوشته بوده است (کتاب العبرج ص ۵۰۶-۵۶۳ و مخصوصاً ۵۱۵. ببعد و تعریف نسخه خطی آورق ۷۸ آ: ۵۰۶ ببعد)

(۲۱۴) شرح حال است که سابقاً از چنگیز خان نوشته است چنانکه گفتیم (در مقدمه ص ۱۴ و یادداشت شماره ۴۸) «التعریف بچنگیز خان» (کتاب العبرج ص ۵۲۵: ۱۴، تعریف نسخه خطی آورق ۷۸ آ)

(۲۱۵) «بزرگترین آنها» مراد «کبیرهم» است که ابن خلدون کلمه «کبیر» را بطور مبهم بکار برده است. زیرا که «کبیرهم» ممکنست اشاره باشد بسالهای عمر و هم بفزونی قدرت و نفوذ. بدین گونه برادر چهارم را اگدای و نیز «کبیرهم» می نامد (رجوع کنید یادداشت شماره ۲۱۹).

در کتاب العبر (ج ۵ ص ۵۲۷: ۴) جایی که ذکر از مراجع خود می کند دوشی را «کبیر» پسران می نامد. یعنی اورامهر (یا اولین) ایشان میداند (رجوع کنید بصبح الاعشی ج ۴ ص ۱۵: ۳۰۸ آنجا که می گوید جوجی یعنی همان «دوشی» «اکبر» پسران بوده است). پس از مرگ دوشی (در زمان چنگیز خان) جغطای ارشد ایشان شد، اما او در نفوذ و قدرت نیز از ایشان برتر بود (رجوع کنید بدائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۸۱۲ مقاله بارتولد بعنوان جغتای خان و یادداشت شماره ۵۰).

(۲۱۶) این نام بجای بلاساغون آمده است. درباره اصل احتمالی آن رجوع کنید بدائرة المعارف اسلام بهمین کلمه و نیز رجوع کنید بسخن-رانی های بارنولدص ۸۱ ببعد. دمشق چاپ مهران ص ۱۹: ۲۰، آنجا که می گوید بلاد الساغون و درست آن درس ۲۲۱: ۹ بلاساغونست. در کتاب

العبر ابن خلدون این نام مکرر به شکل صاغون، ساعون و ساغون آمده است. (رجوع کنید، بکتاب العبر ج ۶ ص ۳۸۹: ۲۰، ۳۹۲: ۴، ۷، ۲۲، تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۷ ب: ۱۴).

(۲۱۷) «الشاش» همان تاشکند امروزست. درباره شاش و نام های جغرافیایی دیگر رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام (که بیشتر مقالات آن بقلم بارتولد است) و نیز بکتاب مینورسکی حدود العالم (فهرست آ) و مقدمه ج ۱ ص ۱۲۷.

(۲۱۸) درباره اختلاف در ضبط نامهای پسران چنگیز خان رجوع کنید بکتاب العبر ج ۵ ص ۵۲۷. تقسیم قلمرو چنگیز خان در میان پسرانش چنانکه درین جا آمده است با آنچه در شرح های سابق ابن خلدون در کتاب العبر ج ۵ ص ۵۰۶ بعد و تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ آ: ۵ تا ۷۸ ب: ۸ هست اختلاف دارد.

شرحی که درباره چنگیز خان و جانشینان وی نوشته متکی بر مراجع کتابهایست که در کتاب العبر برخی از آنها را ذکر کرده است، مانند مؤلفات ابن الاثیر (متوفی در ۱۲۳۴ م.) و ابوالفدا (متوفی در ۱۳۳۱ م.) و از همه مهمتر شهاب الدین بن فضل الله العمری (متوفی در ۱۳۴۸ م.) (کتاب العبر ج ۵ ص ۵۲۵-۵۳۶ بعد).

(۲۱۹) درین جا «کبیر» بمعنی «رئیس» و «سر کرده» آمده است. رجوع کنید بیادداشت شماره ۲۱۵.

(۲۲۰) درباره شرح مفصل تاریخ هولاگو و جانشینان وی رجوع کنید بکتاب العبر ج ۵ ص ۵۴۲-۵۵۱، کتاب التعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ آ؛ در مقدمه هولاگو بنام «پادشاه تاتاران و مغولان» آمده است (ج ۲ ص

(۲۲۱) ممالیک مصر را ابن خلدون « ترك » می داند (رجوع کنید بمقدمه ج ۱ ص ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۲۵) بی آنکه توجیهی مخصوص بفرمانروایان خاصی داشته باشد. تا آنجا که پای زبان و بحث آن در میان باشد باید گفت که هر دو قوم بیشتر بزبان ترکی سخن می گفته اند.

(۲۲۲) این اشاره است بمرگ ابوسعید آخرین ایلخان فرمانروای ایران در سال ۷۳۶ هـ - ۱۳۳۵ م.

(۲۲۳) شیخ حسن مؤسس و پایه گذار خاندان جلایر در بغداد بود و بنام حسن « بزرگ » (« الکبیر » بفارسی میشود « بزرگ ») معروفست.

« نوین » یا « نین » لقبیست مغولی که بمأموران رسمی صاحب نفوذ و قدرت داده می شد و برابرست با « بك » ترکی (رجوع کنید بسلوک چاپ کاترمر ج ۱ ص ۴۲۳ و ج ۳ ص ۳۸۸ و کتاب الغ بیک بار تولد ص ۱۶ و سخن رانی های او ص ۱۹۸ و کتاب العبر ج ۵ ص ۵۵۲ و دایرة المعارف اسلام در کلمه حسن بزرگ).

(۲۲۴) نام پدر تیمور توغان نبوده، بلکه از مؤلفات ابن عربشاه و شرف الدین و منابع دیگر برمی آید که ترغای بوده است. و نیز رجوع کنید بتصحیحی که در حاشیه تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ ب : ۸ با ملای « ترغای » شده است. این نکته مخصوصاً ثابت می شود که این عقیده شخصی ابن خلدون بوده است. زیرا که در نسخه کتاب العبر موزة بر بتانیا (جلد چهارم چاپ رایت لوحه ۸۴) ابن خلدون (در حدود سال ۸۰۴ هـ) تیمور را بی تردید « پسر طرغای » مخصوصاً با « ط » گفته است. در نسخه خطی آ ورق ۸۲ : ۱۵ بهر حال « طوغان » دست نخورده مانده است.

(۲۲۵) دزمورد اشتباه احتمالی در نام صرغتمش، رجوع کنید بیاد.

داشت شماره ۱۰۱.

(۲۲۶) ابن خلدون در کتاب العبر ج ۵ ص ۵۰۶ : ۲۵ و ص ۵۳۲ : ۹

و ص ۵۴۰ و غیره شرحی مختصر از روزگار اوایل زندگی تیمور آورده است. در زمانی که این نخستین شرح را نوشته است که شاید از ۷۹۷ هـ - ۱۳۹۵ م. بیهوده نباشد، هنوز از همه جزئیات نسب تیمور آگاه نبوده است، چنانکه خود صریحاً میگوید :

«نمیدانم چگونه نسب او بینی جغطای می رسد» (کتاب العبر ج ۵

ص ۵۰۶ : ۲۶ ، ۵۳۲ : ۱۰).

پس از ملاقات با تیمور در دمشق مستقیماً یا غیرمستقیم آگاهی

بیشتری درباره زندگی او بدست آورده است. بدین گونه تاریخ زندگی تیمور را تا آن زمان تکمیل و تدوین کرده است.

(۲۲۷) قرآن سوره ۱۲ آیه ۱۲.

(۲۲۸) بنابر محتویات نجوم (ج ۶ ص ۷۳ : ۱) این اخبار در شعبان

۸۰۳ هـ - ۱۷ مارس تا ۱۴ آوریل ۱۴۰۱ م. بقاء ره رسیده است (رجوع

کنید بسلوک ورق ۲۸ ب). چون تیمور در ۳ شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۹ مارس

۱۴۰۱ م. از دمشق رهسپار شده است (نجوم ج ۶ ص ۲۲ بعد و منهل ورق

۱۴۹ آ و العینی ورق ۴۲ ب : ۲۵) ظاهراً برای رفتن ب وطن خود، این اخبار

می بایست زود بقاء ره رسیده باشد.

اما در حقیقت تیمور در آن زمان بیدار خود بازنگشت، بلکه «چنین

و انمود کرد» که باز می گردد (نجوم ج ۶ ص ۸۱ : ۸ رجوع کنید بیاد داشت

شماره ۱۹۸) تا توحه دشمنان را بجای دیگر برگرداند. حتی عمداً لشکر بیان

خود را هم فریفت و پس از آنکه باردیگر از حلب و رها و ماردین گذشت، ناگهان بسوی بغداد راند (۹ ژوئیه ۱۴۰۱ م.) و سپس چنانکه بر ما معلومست، بسوی آسیای صغیر راند و لشکریان عثمانی را در جنگ معروف انگوریه شکست داد (رجوع کنید بمقدمه کتاب ص ۳۵ یا داشت شماره ۲۰).

(۲۲۹) ابن الفرات (ج ۹ ص ۲۷۰: ۱۹) می گوید که: «شماره همه سپاهیان تیمور به ۲۴۰۰۰۰ می رسید که شامل ۳۰۰۰۰ مرد جنگی بود» ابن عربشاه (ج ۱ ص ۶۱۶: ۴) شماره لشکریان تیمور را روی هم رفته ۸۰۰۰۰۰ گفته است. نیز رجوع کنید بمقاله ژ. رولوف بعنوان فن لشکر کشی آسیایی و اروپائی در مجله در اسلام der Islam هامبورگ ۱۹۴۰ شماره ۷۶ ص ۱۱۵-۱۱۰.

(۲۳۰) معنی این جمله روشن نیست «آیه عجب» شاید تحریفی از «عجب من العجب» باشد که مانند این عبارت را درباره کسان بکار می برند و می گویند: «ایشان (علامت: اشاره یا مثالی) از شگفتی ها هستند». «آیه عجب» در کتاب العبر ج ۷ ص ۱۱۴: ۱۶ نیز دیده می شود. اما درین مورد درباره وقایعست و نه درباره اشخاص. در مورد مفهوم و موارد استعمال «آیه» در محاوره مغربی رجوع کنید بکتاب ل. برشه فرهنگ عربی بفرانسه ص ۱۴ «کان آیه فی کذا» «سرمشقی ازین بود». رجوع کنید بکتاب فن کرم مطالعه در لغت نویسی عربی ص ۱۳ که «آیه» (بافتح اول و سکون دوم و نصب آخر) یا «آیه» (بامشد دوم مفتوح) را با پساوندلی آورده است و آنرا «این کار چه شگفتست؟» معنی می کند. در جای دیگر ابن خلدون آیه را بمعنی معجزه بکار برده است اما درین عبارات این کلمه بمعنی «تحسین» است و

کاملاً باوصفی که از سوختن مسجد امویان آورده است مخالفست. ظاهراً خودداری ابن خلدون از قضاوت صریح و اظهار نظر اخلاقی باوصفی که در ذیل از تیمور کرده است سازگار و موافقت.

(۲۳۱) متن این عبارت نیز ایجاب می‌کند که عبارت «جوانان ایشان» (فتاویهم) را با شکل گوناگون بخوانند.

(۲۳۲) عبارت «و برسم تازیان بدوی» با کلمات پیش مثالی برای شگفتی نسبتاً نامربوطست. ابن خلدون در مقدمه خود تازیان را در ماهیت مردمی راهزن و یغماگر می‌داند که مزاحم مردم شهرها و ده‌ها می‌شوند. اما این کار را تا بتواند جنگ‌ناکردمی کنند (مقدمه ج ۱ ص ۲۶۹: ۱۷۰) اما همه‌گونه بیرحمی و سنگدلی را بایشان نسبت نمی‌دهد و حتی ساده‌دلی و نادانی را که بتاتار آن نسبت می‌دهد درباره‌ی ایشان روانمی‌دارد. در خواندن این مطالب خواننده منتظر است ابن خلدون بگوید ایشان از تازیان بدوی هم در بدرفتاری نسبت به مردم شهر نشین بدترند. کمتر ممکنست درین جا «علی» بمعنی «بالا» و برتر از رسم بدویان آمده باشد. گویا این کلمه را دیگری درین مورد افزوده باشد.

(۲۳۳) معنی تحت‌اللفظ این عبارت چنینست: «یکی از برجسته‌ترین پادشاهان از فرعونان ایشان» لغت «فرعون» در معنی غرور و گستاخی و زورگویی آمده است (رجوع کنید بفرهنگ لین در همین کلمه).

(۲۳۴) تیمور هنگام گفتگو با دانشمندان حلب چنان بحث می‌کرد که گویی هوا خواه تشیع بوده است و دوستدار خاندان علی (رجوع کنید ب یادداشت شماره ۵۸). اما وی شیعه نبوده و تنها بشریعت و قوانین اسلامی سخت پای بست بوده است و درمازندران و خراسان شریعت قشری تسنن

رار و اجداد. رجوع کنید بکتاب الغ بیك بار تولد ص ۳۲.

(۲۳۵) شواهد فراوان درباره زیرکی و فراست تیمور در منابع مختلف دیده می شود و مخصوصاً ابن عربشاه (مثلاً در ج ۲ ص ۷۸۴: بعد) و نیز منهل (ورق ۱۵۲: آ ۱۸: بعد و یادداشت ۵۸) و نجوم (ج ۶ ص ۲۸۱: ۲۰) چنین آمده است که «تیمور بصیرت شگفت انگیزی بکار برده است».

(۲۳۶) همه منابع مربوط به تیمور این گفته را تایید می کنند، که وی از آموختن جدل و مباحثه و مخصوصاً در مطالب تاریخی لذت می برد. گویند دانشمندان بسیار در پیرامون وی بودند که با وی در مباحث تاریخی و مسائل حکمت الهی گفتگو می کردند.

(۲۳۷) چون تاریخ ولادت تیمور را عموماً ۲۵ شعبان ۷۳۶ هـ - ۸ آوریل ۱۳۳۶ م. دانسته اند، در ۸۰۳ هـ که ابن خلدون با وی دیدار کرده می بایست شست و پنج یا شست و شش سال داشته باشد. باید در نظر داشت که اشاره ابن خلدون بسن تیمور در نامه ایست که در سال ۸۰۴ هـ - ۱۴۰۱ م. نوشته است (رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۹۸).

تیمور در ۱۹ شعبان ۸۰۶ هـ - ۱۸ فوریه ۱۴۰۵ م. درگذشت (نجوم ج ۶ ص ۲۷۹: ۱۶: منهل ورق ۱۵۴: آ ۱۹)، بنا بر محتویات نجوم (ج ۶ ص ۲۸۱: ۱۸) و بگفته ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷۸۲: ۲) بسن هشتاد رسیده بود.

(۲۳۸) رجوع کنید بیادداشت شماره ۱۱۲. درباره ظاهر و سیمای تیمور بابن عربشاه ج ۲ ص ۷۸۰ - ۷۸۲ و کلاویخوس ۲۲۰ و یادداشتها (Mémoires) ص ۶۳: رجوع کنید. ابن تغری بردی که ظاهراً از ابن عربشاه گرفته چنین وصف می کند (نجوم ج ۶ ص ۲۸۱: ۱۴ و بعد) «او (تیمور) بلند بالا بود و پیشانی فراخ و سری بزرگ داشت و بسیار نیر و مند و سرخ و سفید و چهار

شانه بود و انگشتان درشت و ریش بلند داشت، یکی از دستهایش فالج و پای راستش شل بود چشمانی درخشان و بانگ بلند داشت و از مرگ باک نداشت، بهشتاد سالگی رسید و در خرد و نیروی وی سستی و ناتوانی راه نیافت» (۲۳۹) ازین جا برمی آید که ابن خلدون باتیمور سخنانی هم گفته است که در تعریف ذکری از آن نکرده است و نیز این میتواند دلیلی باشد که از زبان تیمور مطالبی در باره سوابق زندگی او آموخته است. (نیز رجوع کنید باین عرش شاه ج ۲ ص ۷۹۴: ۱۵ و ص ۷۹۶: ۳، چاپ کلکته ص ۴۴۳: ۱، بعد، آنجا که می گوید تیمور مطالبی در باره زندگی خود باین خلدون گفت). (۲۴۰) این که در آن زمان خبر مرگ ابن خلدون در افواه پیچید بود از حاشیه ایست که در آخرین ورق تعریف نسخه خطی آ (ورق ۸۳ آ) بخط مغربی نوشته شده است که: «خدا بن رگست که مؤلف (ابن خلدون) در قاره ۸۰۸ سال در گذشت (خدایش بیامر زاد) و نیز گفته اند که وی در دردمشق بیماری رجه [لرزش، تپش «رجفة قلب» به معنی تپش قلب] در گذشت و این واقعه باعث اندوه پیروان او (اصحابه) در راه شد. اما گفته نخستین که او در ۸۰۸ در گذشت درست ترست و خدا بدرستی کارها داناست». مطالب افواهی دیگری را که درباره ابن خلدون رواج داشته همه را حاج خلیفه رد کرده است (رجوع کنید بمقدمه این کتاب ص ۷ و یادداشت های مربوط بآن)

(۲۴۱) او بجای قاضی نورالدین بن الخلال قاضی القضاة مالکی که در جمادی الاولی ۸۰۳ هـ - (دسامبر ۱۴۰۰ م) در راه دمشق در گذشته است (نجوم ج ۶ ص ۱۵۲: ۱ و العینی ورق ۴۵ آ: ۲) نشست. جمال الدین عبدالله الافحصی که در ۸۲۳ هـ (۱۴۲۰ م) از جهان رفته بنام اقفسی معروفست

(سخاوی ج ۵ ص ۷۱: ۳) مطالب دیگری دربارهٔ او در سلوک ورق ۲۹: ۲۹ و نجوم ج ۶ ص ۷۰: ۸ و ۱۹: ۴۷۰ و ابن یاس ج ۱ ص ۱۷: ۳۳۷ و سیوطی ج ۲ ص ۱۲۳: ۲۰-۲۴ آمده است (اطلاعات غیر دقیق).

(۲۴۲) روشن نیست که آیا مقصود ابن خلدون ازین عبارت «آنچه مرد بدان نیازمندست» (یعنی در روش زندگی خود بسیار ساده بود) یا «آن چه مردمی خواهد و آرزومی کند» (یعنی نفوذ بیگانه را از خود دور کرده، است) . شدت عمل و فروتنی او را سخاوی (ج ۵ ص ۷۱: ۸) نیز بیان کرده اما قاضی شبهه (که سخاوی هم در کتاب مزبور ص ۷۱: ۸ ذکر کرده است) نیز با مانت و بی نظری او اشاره کرده و گفته است که در نظر عموم بدین صفت معروف شده که يك آشپز بايك مأمور عالی مقام در برابر وی یکسان و برابر بوده است .

(۲۴۳) انتصاب وی در ۱۳ جمادی الآخره ۵۷۰۳ - ۲۸ ژانویه ۱۴۰۱ م، هنگامی که ابن خلدون هنوز در دمشق بود روی داد و اندکی بیش از يك ماه بر سر کار و مأمور رسمی بود (نجوم ج ۶ ص ۷۰: ۸ سیوطی ج ۲ ص ۱۲۳: ۲۰) .

(۲۴۴) چنانکه گذشت این کار در روز پنجشنبه ۳ شعبان ۵۸۰۳ - ۱۷ مارس ۱۴۰۱ م. روی داده است (سلوک ورق ۲۸: ب ۱۸) .

(۲۴۵) منهل (ورق ۴۹: ب ۱۳) می گوید ابن خلدون پس از بازگشت بقاهره می کوشید دوباره بمقام قضا برسد .

(۲۴۶) این مصادفست با پیش از ۴ آوریل ۱۴۰۱ . اما این تاریخ سومین انتصاب ابن خلدون را بمقام قضا، العینی (ورق ۴۵: ب ۲۶) شنبه ۲۳ رمضان ۵۸۰۷ ، نوشته است و در سلوک هم عین این تاریخ آمده است (ورق ۲۹: آ ۲۸) .

(۲۴۷) در عبارت «مانندپیش» شاید او باصلی اشاره می کند که او را در کار قضاوت در گذشته و بار اول و دوم راهنما و راهبر بوده است و محافل عالی درباری را با او دشمن کرده است (رجوع کنید بیاد داشت شماره ۶ و کتاب العبرج ص ۷ ص ۴۵۳-۴۵۵ و ترجمه مقدمه از دوسلان ج ۱ ص ۷۲-۸۱).

(۲۴۸) این انتصاب در ۲۴ رجب ۸۰۳ هـ - ۱۷ فوریه ۱۴۰۲ م. (سخاوی ج ۱۰ ص ۳۱۲: ۱۷) روی داده است. برای شرح بیشتر در باره جمال الدین البساطی (متوفی در ۸۲۹ هـ - ۱۴۲۶ م.) رجوع کنید بنجوم ج ۶ ص ۱۲۲: ۹ و ص ۷۹۴ و ابن ایاس ج ۱ ص ۳۴۲: ۱۵ و سیوطی ج ۲ ص ۱۲۳-۱۲۴.

(۲۴۹) در متن «قسمتی از دارائی او» و «انواع مختلف جانب داری» (ووجوهاً من الاغراض) هر دو بیک مرجع «بذل» بایشان رشوه داد برمی گردد. چنانکه متن درست باشد این نمونه دیگر نیست از روش غیر عادی ثر نویسی ابن خلدون. علت عزل ابن خلدون را سخاوی کارهای البساطی و دشمنی های او (سعی علیه) می داند (ج ۱۰ ص ۳۱۲: ۲۳) و عقاید و نظریات نامساعدی درباره البساطی از منابع گوناگون می آورد.

(۲۵۰) در حدود ۵ مارس ۱۴۰۲ م.

(۲۵۱) در ذی الحجه ۸۰۴ هـ - ۴ ژوئیه ۱۴۰۲ م. بنا بر مندرجات

مآخذ.

(۲۵۲) بنا بر ابن خلدون در مقام قضا چهار ماه یعنی تا ربیع-

الاول ۸۰۶ هـ - ۲۳ سپتامبر ۱۴۰۳ م. مانده است.

(۲۵۳) این انتصاب پنجم، در ۱۱ فوریه ۱۴۰۵ م. روی داده است.

(۲۵۴) این انزال در ماه مه ۱۴۰۵ روی داده است و بگفتهٔ نقلشندی

(صبح الاعشى ج ۱ ص ۱۸۹: ۱۵) البساطی در ۲۷ ذیحجه (۲۷ مه ۱۴۰۵ م.) مجدداً برگزیده شده است. اما سیوطی (ج ۲ ص ۱۲۳: ۲۴) می گوید که جانشین ابن خلدون جمال الدین الافقی شد.

این کار چندان شگفت نیست که در آن زمان يك قاضی باین سرعت عزل و نصب شود. دانشمند وقاضی دیگری که درین دوران می زیسته، ابن-حجر العسقلانی (متوفی بسال ۱۴۴۹ م.) است که شش بار قاضی شده است (رجوع کنید بکتاب بروکلمان تاریخ ادبیات عرب ج ۲ ص ۶۷).

(۲۵۵) ابن خلدون که بار پنجم عزل خود را از مقام قضا اواخر ماه مه ۱۴۰۵ م. ذیقعد ۸۰۷ ه. ذکر کرده است «شرح حال» خود را نیز با آن پایان می دهد، اما هنوز دست از مأموریت رسمی دیوانی نکشیده است. هر چند که شرح ۹ ماه آخر زندگی خویش را ننوشته است باز برخی اشارات و مطالب درمآخذ تازی معاصر وی هست مخصوصاً در کتاب سخاوی (ج ۶ ص ۱۴۶: ۲۵ بعد) که از کسی بنام جمال الدین البشیشی (۷۶۲-۸۲۰ ه.) مطالبی آورده است درین مآخذ آمده است که ابن خلدون بار ششم بمقام قاضی القضاة رسیده است و تاریخ آنرا سیوطی (ج ۲ ص ۱۲۳) رمضان ۸۰۸ ه. نوشته است که برابرست با اواخر فوریه یا اوایل مارس ۱۴۰۶ م. اما تنها چند هفته کشیده است. (ابن حجر ورق ۲۲۳ می گوید که بار ششم وی هشت روز قاضی القضاة بود) زیرا که در روز چهارشنبه ۲۵ رمضان ۸۰۸ ه. - ۱۷ مارس ۱۴۰۶ م. که هنوز بر مسند قضا نشسته بود در گذشت.

ابن خلدون بتقویم اسلامی هفتاد و شش سال و بیست و پنج روز و بتقویم
 مسیحی ۷۴ سال عمر کرده است و پیکر وی را در گورستان صوفیه در بیرون
 دروازه باب النصر در قاهره بخاک سپرده اند . اما جایگاه قبرش معلوم نیست
 (رجوع کنید بمنهل ورق ۴۹ ب: ۲۰ و نجوم ج ۶ ص ۲۷۶: ۶ و سخاوی ج ۴ ص
 ۱۴۶: ۱۴ و شذرات ج ۷ ص ۷۷) .

فهرست تاریخی وقایع مهم

سال میلادی	روز و ماه	واقعه
۱۳۳۲	۲۷ مه	ولادت ابن خلدون در تونس.
۱۳۳۶	۸ آوریل	ولادت تیمور نزدیک کش در ماوراءالنهر.
۱۳۶۴		مأموریت سیاسی ابن خلدون در دربار پدر و ستمگر در اشیلیه.
۱۳۸۲	۱۲۴ اکتبر	عزیمت ابن خلدون از تونس به مصر.
۱۳۸۲	۲۶ نوامبر	بخت نشستن بر قوق به سلطنت.
۱۳۸۲	۸ دسامبر	ورود ابن خلدون به اسکندریه.
۱۳۸۳	۶ ژانویه	ورود ابن خلدون به قاهره.
		نخستین ملاقات وی با سلطان برقوق بوسیلة الطنبغا الجبانی.
۱۳۸۴		انتخاب وی به مدرسی مدرسه قمحیه در قاهره.
		انتصاب وی به سمت معید مدرسه ظاهریه در قاهره.

یادداشت : برخی از تاریخهایی که در اینجا آمده متکیست بر فرضیاتی که در حواشی آمده است.

نخستین انتصاب ابن خلدون بمقام قضای مالکیان در قاهره.	۱۱ اوت	۱۳۸۴
هلاکت خانواده و فرزندان هنگام غرق کشتی که از تونس بمصر می آمد		
عزل وی از نخستین مقام قضا.	۱۷ ژوئن	۱۳۸۵
زیارت حج وی.	سپتامبر	۱۳۸۷
بازگشت وی از مکه.	مه	۱۳۸۸
انتصاب وی بمدرسی مدرسه صرغتمش.	ژانویه	۱۳۸۹
انتصاب وی بتولیت خانقاه بیبرسیه در قاهره.	آوریل	۱۳۸۹
سرکشی یامغا الناصری بر برقوق.		
عزل سلطان برقوق.		
عزل ابن خلدون از خانقاه بیبرسیه.		
بازگشت برقوق بتخت.	فوریه	۱۳۹۰
دومین انتصاب ابن خلدون بقضای مالکیان.	۲۲ مه	۱۳۹۹
مرگ سلطان برقوق.	۲۰ ژوئن	
سلطان فرج جانشین برقوق می شود.		
طغیان تنم بر فرج.	مارس	۱۴۰۰
نخستین سفر ابن خلدون با فرج به دمشق.		

مه ابن خلدون اورشليم و بت اللحم و
هبرون را می بیند .

۳ سپتامبر عزل ابن خلدون از دومین مقام قضا،

۳۰ اکتبر فتح حلب بدست تیمور .

۱۹ نوامبر فرج مقدمات لشکر کشی بر تیمور را
فراهم می کند .

یشبک ابن خلدون را و ا می دارد که

در عزیمت بدمشق بفرج ملحق شود .

۲۸ نوامبر ابن خلدون با فرج بسوی دمشق

رهسپار می شود .

۸ دسامبر ورود بغزه .

۱۴ دسامبر عزیمت ایشان از غزه بسوی دمشق .

۲۰ دسامبر تیمور از بعلبک بسوی دمشق رهسپار

می شود .

۲۳ دسامبر ورود لشکر فرج بدمشق .

۲۴ دسامبر ابن خلدون در مدرسه عادلیه سکنی

می گیرد .

۲۵ دسامبر نخستین زد و خورد پیشروان دولشکر

مخالف .

۲۹ دسامبر تیمور بدروازه دمشق می رسد .

۳۰ دسامبر سلطان حسین نوۀ تیمور بمردم سوریه ملحق می شود .

۱۴۰۱ ۳-۴ ژانویه تیمور بمردم دمشق پیشنهاد صلح می کند.

۶ ژانویه گزارش دسیسه ای بر ضد فرج در قاهره می رسد .

۷ ژانویه سلطان فرج ویشبک و امیران دیگر بقاهره باز می گردند.

ابن خلدون رادر دمشق رها می کنند.
تیمور پیشنهاد صلح رامکر می کند.
نخستین بار ابن مفلح باتیمور ملاقات
می کند و شرایط صلح رادر یافت می-
کند .

۸ ژانویه دومین ملاقات ابن مفلح باتیمور همراه
اعیان دیگر و هدایا.

۹ ژانویه ابن مفلح و همراهانش بدمشق
بر می گردند.

۱۰ ژانویه ابن خلدون را از دیوار های دمشق
پائین می فرستند که بنزد تیمور برود.

نخستین ملاقات ابن خلدون باتیمور.
محاصرۀ حصار دمشق.

۱۴ ژانویه

ژانویه-فوریه	جزیره سنگینی بر مردم دمشق تحمیل می کنند.	
	شکنجه و آزار دنباله دارد.	
۴ فوریه	محاصره شهر دمشق هم چنان دوام دارد.	
۶ فوریه	تیمور آزادی اطمینان را در نامه ای بفرج خواستار می شود.	
۲۰ فوریه	بیسق الشیخی سفیر فرج بدمشق می رود.	
۲۵ فوریه	محاصره حصار دمشق.	
	گفتگو در حضور تیمور درباره خلافت عباسیان.	
۲۶ فوریه	آخرین ملاقات تیمور با ابن خلدون.	
۲۷ فوریه	ابن خلدون تیمور را ترك می کند و بقاهره بازمی گردد.	
۱۷ مارس	سوزاندن شهر دمشق و مسجد امویان.	
۱۷ مارس	ابن خلدون وارد قاهره می شود.	۱۴۰۱
۱۹ مارس	تیمور و لشکر یانش از دمشق می روند.	
	ابن خلدون پولی را که تیمور برای استرویی فرستاده بود دریافت می کند.	
آوریل	سومین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی قاضی القضاء مالکیان در قاهره.	
اوت	گزارش ابن خلدون بفرمانروای مغرب.	
مارس	عزل وی از سومین مقام قضا	۱۴۰۲

چهارمین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی القضاة مالکیان در قاهره .	۴ ژوئیه	
تیمور بایزید اول سلطان عثمانی رادر انگوریه شکست می دهد.	۲۸ ژوئیه	
عزل ابن خلدون از چهارمین مقام قضا .	۲۳ سپتامبر	۱۴۰۳
پنجمین انتصاب ابن خلدون بمقام قضا مالکیان در قاهره .	۱۱ فوریه	۱۴۰۵
مرگ تیمور.	۱۸ فوریه	
عزل ابن خلدون از پنجمین مقام قضا .	۲۷ مه	
ششمین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی مالکیان در قاهره .	فوریه	۱۴۰۶
مرگ ابن خلدون در قاهره .	۱۷ مارس	

فهرست منابع و مآخذ

- | | |
|--|--|
| <p>آباد - کامیل</p> <p>زندگانی و معاومات ابن خلدون</p> <p>لایپزیگ ۱۹۳۰</p> <p>Ayad, Kamil</p> <p>Die Geschichts- und</p> <p>Gesellschaftslehre</p> <p>Ibn Halduns</p> <p>ابن الاثیر - عزالدین</p> <p>کامل التواریخ - تورنبرگ - لیدن</p> <p>۱۸۶۷-۱۸۷۶</p> <p>ابن حجر العسقلانی - احمد علی -</p> <p>(ابن حجر)</p> <p>الدرر الکامنہ فی اعیان المائۃ الثامنہ</p> <p>ج ۴ حیدرآباد ۱۳۴۸-۱۳۵۰ هـ.</p> <p>انباء الغمر بانباء العمر نسخة خطی</p> <p>پاریس شماره ۱۶۰۳</p> <p>ابن الخطیب - لسان الدین</p> <p>الاحاطه فی اخبار غرناطه، قاهره -</p> <p>۱۳۱۹ هـ.</p> | <p>آرشیوارینتالنی (مجله) - ج ۴ پراگ</p> <p>۱۹۳۲ ص ۲۵۰-۲۵۶ - ج ۶ ۱۹۳۴</p> <p>ص ۴۶۵-۴۲۹</p> <p>Archiv Orientalni</p> <p>آرنولد - ت. و.</p> <p>Arnold, Th.W.</p> <p>خلافت - آکسفرد ۱۹۲۴</p> <p>The Caliphate</p> <p>آنتونا - ملکیور م.</p> <p>یک متن عربی مشتمل بر «تاریخ</p> <p>اسپانیا» از آلفونسو آل سانیوین بان</p> <p>اندلس در مجله مدرسه مطالعات</p> <p>عربی مادرید و غرناطه - ج ۱، ۱۹۳۳</p> <p>ص ۱۰۵-۱۰۱</p> <p>Antonio, Melchior M.</p> <p>Una version Arabe compen-</p> <p>diada de la «Estoria de</p> <p>Espana» de Alfonso el</p> <p>Sabio, in Andalus. Revista</p> <p>de las Escuelas de Estudios</p> <p>Arabes de Madrid y Grenada</p> |
|--|--|

ابن العذری المرآکشی

کتاب البیان المغرب چاپ کولن و

لوی پروانسال - لیدن ۱۹۴۸

ابن العماد - ابوالفلاح

شذرات الذهب فی اخبار من ذهب -

ج ۸ - قاهره ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ هـ .

ابن الفرات - ناصر الدین محمد

التاریخ - ج ۹ چاپ بیروت ۱۹۳۶ -

۱۹۳۸

ابن الوردی - زین الدین

تتمة المختصر فی اخبار البشر

(ادامه تاریخ ابوالفداء) - ج ۴ قاهره

۱۳۲۵ هـ .

ابن ایاس - محمد بن احمد

بدائع الزهور فی تاریخ الدهور، ج ۱ -

۳ چاپ بولاق ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ هـ .

ابن بطوطه - محمد بن عبدالله

تحف النظار فی غرایب الامصار و

عجایب الاسرار - چاپ و ترجمه

دفمری و سانگیمیتی پاریس ۱۸۹۳ -

۱۹۱۴ م .

ابن تعزی بردی - ابوالمحاسن یوسف

المنهل الصافی نسخه خطی پاریس

شماره ۲۰۶۹ - ۲۰۷۱، النجوم الزاهره

فی ملوک مصر والقاهره، چاپ پاپر -

بر کلی ج ۵ و ۶ قاهره ۱۳۲۵ هـ .

ابن خلدون - ولی الدین عبدالرحمن

رجوع کنید به فهرست کتابخانه ایاب -

صوفی چاپ استانبول ۱۳۰۴ هـ . شماره

۳۴۰۰ نسخه خطی و فهرست کتابخانه

اسعد افندی استانبول ۱۲۶۲ هـ .

شماره ۲۲۶۸ نسخه خطی و فهرست

کتابهای عربی کتابخانه خدیوی

قاهره ۱۳۰۸ هـ . مقدمه چاپ کاترمر -

پاریس ۱۸۵۸ کتاب التعریف

ترجمه دوسلان در مجله آسیائی

۱۸۴۴ - تاریخ بربریان و سلسله

های سلاطین شمال افریقا ج ۲ چاپ

الجزیره ۱۸۴۷ - ۱۸۵۱ کتاب العبر

ج ۷ - ۱۲۸۴ هـ . ج ۲ - ۱۳۵۵ هـ .

ابن عربشاه - احمد بن محمد

عجایب المقدور فی اخبار تیمور

چاپ جاکوب گولیوس - لیدن ۱۶۳۶

انون
یادداشت‌های روزانه فرقه کار ملیت
در ایران و مبلغین پاپ در قرن هفدهم
و هیجدهم ج ۲ لندن ۱۹۳۹ (۱)
Annon
A Chronicle of the
Garmelites in Persia
اولکن - حامی ضیاء و فندق اوغلو
ضیاء الدین فخری
ابن خلدون کتابخانه آنکارا ج ۶۴
استانبول ۱۹۴۰
بایرنگرف.
نویسندگان بزرگ عثمانی و آثار
آنها لایپزیگ ۱۹۲۷
Babinger, F.
Die Geschichtschreiber
der Osmanen und ihr werker
بارتلد
الغییک و دوران او
لایپزیگ ۱۹۳۵

ابن قاضی شحبه - تقی الدین
الذیل علی التاریخ الاسلام، نسخه
پاریس شماره ۱۵۹۹
ابو الفداء - اسمعیل بن علی
مختصر تاریخ البشر - ج ۴ - قاهره ،
۱۳۲۵ هـ
ادریسی (الادریسی) محمد بن محمد
نزهة المشتاق - ترجمه ژوبر -
Jaubert پاریس ۱۸۳۶-۱۸۴۰
اسمیت - و. ا.
اکبر، پادشاه مغول (۱۵۴۲-۱۶۰۵)
آکسفرد ۱۹۱۰
Smith, V.A
Akbar, the Great Mongol
انان - م. ا.
ابن خلدون وزندگان و آثار او .
لاهور ۱۹۴۱
Enau, M.A.
Ibn Khaldun, His Life and
Work

(۱) ترجمه صحیح این نام و قایعنامه، کشیشان فرقه کرملی است. اما چون
در همه جا در متن چنین نوشته شده بود ناچار از آن پیروی کردیم .

ترکستان در زمان هجوم مغول چاپ

اوقاف گیب لندن ۱۹۲۷

Barthold, W.

Turkistan at the Time of
Mongol Invasion

دوازدهمین سخن رانی در باره

تاریخ ترکان در آسیای میانه (ترجمه

آلمانی. متنتزل) سلسله انتشارات

در باره شرق اسلام - برلن ۱۹۳۵.

بایگانی مراکش - رجوع کنید به

سلاوی

Archives Marocaines

براون - ا. گ.

ادبیات ایران در دوران سلطه تاتار -

کیمبریج ۱۹۲۰

Brown, E.G.

Persian Literature
under Tatar Dominion

بر شه - ل.

فرهنگ عربی - فرانسه، تونس

۱۹۳۸

Bercher, L.

Lexique Arabe - français

بروکلمان

تاریخ ادبیات عرب - ج ۲ برلن

۱۸۹۸ و ضمائم آن ج ۳ لیدن ۱۹۳۷ -

۱۹۴۲

Brockelmann, C.

Geschichte der Arabischen
Literatur .

برونشوینگ - ر .

بربرهای مشرق در زمان حفصیهها

از ابتدا تا پایان قرن پانزدهم ج ۲

پاریس ۱۹۴۰-۱۹۴۷

Brunschwig, R.

La Barbarie orientale sous
les Hafasides des origines
à la fin du X^e siècle

بل - ا.

فهرست کتابهای عربی کتابخانه

مسجد القاروئیین در فاس ۱۹۱۸

Bel, A.

Catalogue des livres arabes
de la Bibliothèque de la

mosquée d'el - Qarouiyine
à Fas

۱۹۴۶ ص ۱۵۹-۱۸۵

Bombaci, Alessio

La dottrina storiografica

de Ibn Haldun

بیورکمان - و.

مطالعه در باره سازمان دولتی

مصر در دوره اسلامی هامبورگ ۱۹۲۸

Björkman, W.

Beiträge zur Geschichte

der Staatskanzlei im

Islamischen Ägypten

پدرو پروندینو د پراتی

زندگانی تیمور بزرگ - فلورانس

۱۵۵۳

Pedro Perondino de Prati

Magni Tamarlanis Vita

پلسنر - م.

(مقاله) درباره تاریخ ادبیات اسلام

مجله اسلامیکا - ج ۴ - لایپزیگ ۱۹۳۱

ص ۵۴۲-۵۳۸

Plessner, M.

Beiträge zur

islamischen Literatur-

geschichte

بلاذری (البلاذری) احمد بن یحیی،

فتوح البلدان چاپ دوخویه لیدن

۱۸۶۶

بلوشه - ا.

مقدمه بر تاریخ مغولان، لندن ۱۹۱۰

Bloch, E.

Introduction à

l'histoire des Mongols

بو تول - گاستون

ابن خلدون و فلسفه اجتماعی او

پاریس ۱۹۳۰

Bouthold, Gaston

Ibn Khaldun, sa

philosophie social

روح اجساد طبق نظریات ابن -

خلدون مجله بین المللی جامعه -

شناسی پاریس ۱۹۳۲ ص ۲۱۷ -

۲۲۱

L'esprit de corps selon Ibn

Haldun, Revue Internationale

Sociologique

بومباچی - آلسیو

نظر ابن خلدون در مطالعات تاریخی

سالنامه دانشسرای عالی شهر پیزا

تاور - ف.

(مقاله) مقدمه بر تصحیح ظفر نامه

در مجله آرشو و اورینتالنی پراگ -

۱۹۳۶ - ج ۴ ص ۲۵۰ - ۲۵۶

توینی - ا. ج.

مطالعه ای در تاریخ - لندن ۱۹۳۴

Toynbee, A. J.

A Study of History

تیان - ا.

تاریخ تشکیلات قضائی در کشورهای

اسلامی پاریس ج ۱، ۱۹۳۸، ج ۲، ۱۹۴۴

Tyan, E.

Histoire de l'organisation

Judiciare en pays d'Islam

تورنبرگ. س. ا.

(مقاله) ابن خلدون و داستان سفر او

در قلمرو اسلامی اروپا - مجله

نوا آکتا - اوپسالا ۱۸۴۴

Tornberg, C. I.

Ibn Khalduni, Narratio

de expeditione Francorum

in terras islamismo

subjectas

حاج خلیفه - مصطفی بن عبدالله

کشف الظنون چاپ فلوگل - ج ۷

لایپزیگ ۱۸۳۵ - ۱۸۵۸

حمدالله مستوفی - حدود العالم -

مینورسکی - چاپ اوقاف گیباندن

۱۹۳۷

حمزه اصفهانی - سنی ملوک الفرس

بمبئی ۱۹۳۲

خلیل الظاهری

زبدۃ کشف المماليك چاپ راوس

پاریس ۱۸۹۴

خمیری - ت.

اصطلاح عصیبه در مقدمه ابن خلدون

(مقاله) در مجله درایسلام - ج ۲۱

۱۹۳۶ ص ۱۶۳ - ۱۸۸

Khemiri, T.

Der' Asabiya-Begriff in

der Moqaddima des

Ibn Haldun

خوارزمی (الخوارزمی) - محمد بن

احمد

مفاتیح العلوم - وان فلو تن لیدن

۱۹۸۵ دایرة المعارف اسلام

تحقیقی در تاریخ اسپانیا - چاپ

۱۸۸۱

Dozy, R.

Histoire des rois chrétiens
de l'Espagne. Recherches
sur l'histoire d'Espagne

ذیل قوامیس العرب - چاپ

دوم

ج ۲ - پاریس ۱۹۲۷

Supplément aux
dictionnaires arabes

دوسلان

فهرست نسخ خطی عربی در کتاب -

خانه ملی پاریس ۱۸۸۳ - ۱۸۹۵

de Slane

Catalogue des
manuscripts arabes
dans la Bibliothèque
Nationale

راس - د.ا.

(خطابه) تیمور لنگ و بایزید در کار -

نامه کنگره بیستمین المللی خاور -

شناسان - لیدن ۱۹۴۰

Ross, D.E.

Tamerlane and Bayazid,
Acts de XXe Congrès.

چاپ لیدن ۱۹۰۸ - ۱۹۳۸

Encyclopedia of Islam

دایرة المعارف یهود - ج ۱۲ نیویورک

۱۹۰۵ بعد

Jewish Encycl.

در به لو - بارتلمه

کتابخانه شرقی پاریس ۱۶۹۸

d'Herbelot Barthelemy

Bibliothèque Orientale

دمشقی (الدمشقی)

نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر

چاپ مهران لایبزیگ ۱۹۲۳

دو خویه - م. ژ.

فهراس کتابخانه جغرافیایی عربی

ج ۴ لیدن ۱۸۷۹

de Goeje, M. J.

Indices, Glossarium

Bibliotheca Geographorum

Arabicorum

دو خویه - م. ژ. و هوتسما

فهرست قوانین عربی ج ۱ لیدن ۱۸۸۸

de Goeje, M. J. and Th. Houts-
ma

Catalogue, Codicum

Arabicorum

دوزی - ر.

تاریخ پادشاهان مسیحی اسپانیا -

Islamique

روزنتال-ا .

نظر ابن خلدون درباره دولت-مطالعه

در تاریخ سیاست قرون وسطی

مونخ ۱۹۳۲

Rosenthal, E.

Ibn Khalduns Gedanken
über den Staat, Ein

Beitrag zur Geschichte
der mittelalterlichen Staatl-
ehre

روزنتال-فرانس

(مقاله) اصول فنی و تطبیق معارف

اسلامی- مجله آنالکتا اورینتالیا

رم ۱۹۴۷

Rosenthal, Franz .

The Technique and
approach of Muslim
Scholarship

شرح حال عربی در مجله مطالعات

عربی آنالکتا اورینتالیا ج ۱۴ رم

۱۹۳۷

Die Arabische Autobi-
ographie, Studia
Aarbica-Analecta
Orientalia

روسی-ژ. (دوروسی)

رنو-ه.پ. ژ.

اخبار و تاریخ افریقای شمالی در زمان

ابن خلدون-مجله اسپریس ج ۳۰-

۱۹۴۳ ص ۲۱۳-۲۲۱

Renaud, H-P J.

Divinations et histoire
nord-africaine aux
temp d'Ibn Khaldoun

روا-ب .

منتخبی از فهرست نسخه‌های خطی

و چاپی کتابخانه مسجد بزرگ تونس-

چاپ تونس ۱۹۰۰

Roy, B.

Extrait de Catalogue
des manuscrits et des
imprimés de la

Bibliothèque de la Grand
Mosquée de Tunis

رودنسون-م .

(مقاله) مطالعه ای در اسناد عربی

مربوطه به آشپزی- مجله مطالعات

اسلامی- پاریس ۱۹۴۹ ص ۹۵-

۱۶۵

Rodinson, M.

Recherches sur les
documents Arabes
relatifs à la cuisines,
Revue des Etudes

-۲۰۳-

Zotenberg, H.
Notices sur quelques
manuscripts de Mille et
une Nuits, Histoire d'Ala
ad-Din. Notices et
Extraits des manuscrits
de la Bibliothèque Nationale

زکی ولیدن-طوغان ا.

اصول تاریخ (تاریخده اصول)

استانبول ۱۹۵۰

زیدان - جرجی

تاریخ الادب واللغة العربیه -

قاهره ۱۹۱۳

ژورگان.

یادداشتها و منتخبات برای روشن

شدن تاریخ جنگهای صلیبی-پاریس

۱۸۹۹ ص ۵۲۹ - ۵۴۲

Jorga, N.
Notices et Extraits
pour servir
l'histoire de Croisade
aux XIVe siècle

سارتن - ژ.

مقدمه بر تاریخ عالم - بالتیمور

ص ۳ لوح ۲

Sarton G.
Introduction to the
History of science

فرهنگ تاریخی مؤلفان تازی

رم ۱۸۰۷

Rossi, J. de
Dizionario storico
degli autori arabe

رولوف-گ.

(مقاله) جنگ انگوریه-مجله تاریخی

مونخ ۱۹۴۰

Roloff, G.
Die schlacht bei
Angora, Historische
Zeitschrift.

زبد - رجوع کنید به خلیل -

الظاهری

زترستن-ک.و.

مختصری در باره تاریخ سلسله -

ممالیک

لیدن ۱۹۱۹

Zetterstèen, K-V.
Beiträge zur Geschichte
der Mamlukensultane

زوتنبرگ-ه.

یادداشتهایی در باره چند نسخه خطی

هزار و یکشب-داستان علاءالدین

منتخبات از نسخ خطی کتابخانه

مالی ج ۲۸ پاریس ۱۸۸۷

-۲۰۴-

ساطع الحصری

دراسات عن مقدمة ابن خلدون

ج ۲ - بیروت ۱۹۴۳

سایریر-م.

(مقاله) ابن خلدون و تصوف اسلامی

مجله فرهنگ اسلام - حیدر آباد

۱۹۴۷ - ص ۲۱ مقدمه ص ۲۶۴ -

۳۰۲

Syrier, M.

Ibn Khaldun and

Islamic Mysticism

Islamic Culture

ستوری - س. ا

ادبیات فارسی لندن ۱۹۳۶

Storey, C.A.

Persian Literature

سزماوی (السخاوی) محمد بن عبد-

الرحمن - الضوء اللمع لاهل القرن التاسع

قسمت ۱۲ - قاهره ۱۳۵۳-۱۳۵۵ هـ.

سلاوی (السلاوی) - احمد بن

خالد الناصری کتاب الاستقصاء

لاخبار الدول المغرب الاقصى -

ترجمه و تفسیر در بایگانی مراکش -

پاریس ۱۹۳۴

سواژه - ر.

(مقاله) نامها والقباب مملوکها -

مجله آسیائی - پاریس ۱۹۵۰

ص ۳۱ - ۵۸

Sauvaget, J.

Noms et Surnoms de

Mamlouks

سور - ه.

(مقاله) توصیف دمشق در مجله

آسیائی - پاریس ۱۹۸۴

Sauvaire, H.

Description de Damas

سیلواستر دوساسی

تراجم جهانی - پاریس ۱۸۱۸

یادداشت در باره يك نامه چاپ نشده

تیمور لنگ از کارنامه فرهنگستان

کتیبه ها - پاریس ۱۸۲۲

Silvestre de Sacy

Biographie Universelle,

Memoire sur un Corres-

pondance inédite de

Tamerlan avec Charles

منتخبات عربی - پاریس ۱۸۱۶ -

۱۸۲۷

Chrestomatie Arabe

سیوطی (السیوطی) - عبدالرحمن

جلال الدین کتاب حسن المحاضره

-۲۰۵-

طبری - محمد بن جعفر (الطبری)

تاریخ الرسل و الملوك - چاپ

دوخویه - لندن ۱۸۷۹ - ۱۹۰۱

طلس - اسعد

مقاله مساجد دمشق بر حسب توصیف

یوسف بن عبدالهادی بیروت ۱۹۴۳

Talass, Asad

Les mosquées de Damas d'après

Yousuf Ibn abd al Hadi

طه - حسین

مطالعه تحلیلی و انتقادی از فلسفه

ابن خلدون - پاریس ۱۹۱۷

Taha - Hossain

Étude analytique et

critique de la philosophie

d' Ibn Khaldoun

علی پاشا مبارک

الخطط الجديدة التوفيقية - بولاق

۱۳۰۶ هـ

عمری - ابن فضل الله (العمری)

مسالك الابصار في ممالك الامصار -

باترجمه و حواشی گود فر وادو -

مومین پاریس ۱۹۲۷

عیسوی - چ

فلسفه تاریخ از نظر اعراب منتخباتی

فی اخبار مصر و القاهرة - قاهره

۱۳۲۱ هـ

شاینگاس - ف

فرهنگ جامع فارسی بانگلیسی

لندن

Steingas, F.

A comprehensive Persian

English Dictionary

شرف الدین علی یزدی

ظفر نامه چاپ مولوی محمد الهداد

کلکته ۱۸۸۷ - ۱۷۸۸

شمیدت - ن

ابن خلدون، مورخ و جامعه شناس

وفیلسوف - نیویورک ۱۹۳۰

Schmidt, N.

Ibn Khaldun, Historian

Sociologist and Philosopher

شیلترگر - یوهان

اسارت و سفرهای ... در اروپا و

آسیا و آفریقا ۱۳۹۶ - ۱۴۲۷ -

انجمن هکلویت لندن ۱۸۷۹

Schiltberger, Johan

The Bondage and Travels

of ... in Europe...

صبح الاعشی - رجوع کنید به

قله شنیدی.

Fischer, A.
«Tag und Nacht»

فیشر - والتر ج.

(مقاله) یهود در اقتصاد و سیاست

قرون وسطی ممالک اسلامی مجله

سلطنتی آسیائی لندن ۱۹۳۷

Fischel, Walter J.

Jews in the Economics and
Political Life of

Medieval Islam

فعالیت‌های ابن خلدون در زمان

سلاطین مملوک مصر (۱۳۸۲-۱۴۰۶)

در کتاب مطالعات سامی و شرقی

Ibn Khaldun's Activities
in Mamluk Egypt

ابن خلدون و تیمور لنگ - سخنرانی

در بیستمین کنگره بین‌المللی -

خاورشناسان در کارنامه بیستمین

کنگره - پاریس ص ۲۸۶-۲۸۷

Ibn Khaldun and Tamerlane,

Acts de XXe congrès des

orientalistes

قلقشندی - احمد

صبح‌الاعشی - قاهره ۱۹۱۳-۱۹۱۹

کاراباسک - ژ.

کاغذربی - وین ۱۸۸۷

ازمقدمه ابن خلدون تونس ۱۳۳۲-

۱۴۰۶ - لندن ۱۹۵۰

Issawi, Ch.

An Arab Philosophy
of History

عینی - بدر الدین (العینی)

عقد الجمان فی تاریخ الزمان - نسخه

خطی پاریس شماره ۱۵۴۴

فانیان - ا.

اضافات قوامیس عرب - الجزیره -

۱۹۲۳ .

مطالب چاپ نشده درباره مغرب -

جغرافیا و تاریخ - الجزیره ۱۹۲۴

Fagnan E.

Additions aux dictionnaires
arabes

Extraits inédits relatifs au
Maghreb

فندک اوغلو فخری

مجموعه آثار ابن خلدون (ایش

مجموعه سی) شماره ۸۰-۸۱

استانبول - ۱۹۳۴-۱۹۴۰

فیشر - ا.

«روز و شب» در زبان عرب و سامی -

لایپزیگ ۱۹۰۹ ص ۷۳۹-۷۵۸

-۲۰۷-

Clavijo, Ruy Gonzales
Narrative of the Spanish
Embassy to the Court of .

کماندان (کماندانت) - فرقه

کماندان عمر هاليس

سفر تیمور به آناطولی و جنک انگوریه

استانبول ۱۹۳۴

کوبرت-ر.

نظری به فرهنگ لغات سامی

مجله اریتالیا ج ۱۵ رم ۱۹۴۶ ص

۱۵۱-۱۵۴

Köbert, R.

Gedanken zum semitischen
Wort - und Satsbau

گابریلی-گوسپ (یوسف)

مطالعه در باره مراجع و فهرست

اصطلاحات تاریخ ابن خلدون

مجله مطالعات شرقی - ج ۱۰ رم

۱۹۲۴ ص ۱۶۹-۲۱۱

Gabrieli, Giuseppe

Saggio di bibliografia e con-
cordanza della storia d' Ibn -
Haldun

گابریلی-فرانچسکو

معنی عصبیه در مفهوم تاریخ نویسی

ابن خلدون مجله فرهنگستان شاهي

علوم تورن ۱۹۳۰-ص ۴۷۳-۵۱۲

Karabacek, J.

Das Arabische Papier

کانرمر-رجوع کنید به ابن خلدون

مقدمه .

کتاب الفا کپه و مفا کپه الظرفاء -

چاپ فرایتاگ- بن ۱۸۳۲-۱۸۵۲

کرد-علی محمد

مجلات المجمع العلمی العربی- مجله

آکادمی عرب در دمشق ۱۹۴۶ ببعده

کرمر-ا. فن

ابن خلدون و تاریخ فرهنگ دول

اسلامی او

در مجله فرهنگستان علوم وین

۱۸۷۹

Kremer, A. von

Ibn Chaldun und seine
Kulturgeschichte der
islamischen Reiche

مطالعه در باره فرهنگ نویسی عربی

چاپ وین ۱۸۸۳

Beiträge zur arabischen

Le icographie

کلاویخو-روی گزلس (د کلاویخو)

شرح مسافرت هیئت سفارت اسپانیا

بدر تیمور در سمرقند از ۱۴۰۳ تا

۱۴۰۶ چاپ لسترانج ۱۹۲۸

Bibliothecae Bio - Bibliographica della Terra Santa della Oriente

گود فرداو ومومین-م.

سوریه در دوران پادشاهی مملوکها

پاریس ۱۹۲۳

Gaudefroy - Demombynes, M.

La Syrie à l'époque des mam - lōuks

لندبرگ-کارلو (دولندبرگ)

ضرب المثله و اصطلاحات اعراب

لیدن ۱۸۸۳

Landberg, Carlo de
Proverbes et Dictions du
peuple arabe

لوی پروانسال - ا.

(مقاله) یادداشتی درباره نسخه کتاب

العبر اهدائی ابن خلدون بکتابخانه

القرویین در فاس - مجله آسیائی

ج ۲۰۳-۱۹۲۳ ص ۱۶۱-۱۶۸

Levi Provençal, E.
Note sur l'exemplaire
du Kitab al - 'ibar offert
par Ibn Khaldoun

لوی دلاویدا-گ.

(مقاله) دوران مفرغ در اسپانیای

اسلامی-مجله آمریکائی مطالعات

Gabrieli, Francesco
Il concetto della 'asabiyyah
nel pensiero Storico di Ibn
Haldun. Atti della
Reale Accademia della
Scienze di Torino

گدلیه بن - یحیی

ششلت هک کبله - چاپ زلویو

۱۸۰۳

گرا برگ - دو هموز-ژ.

شرحی از کارهای بزرگ تاریخی

فیلسوف افریقائی قرن شانزدهم چاپ

فلورانس ۱۸۳۴ ص ۱-۵۸

Graebert di Hemose, J.
Notizia in torno alla
famosa opera istorica
d'Ibn Khaldun

گلدزیهر-ای.

سخنرانی درباره اسلام

هایدلبرگ ۱۹۱۰

Goldziher, I.
Vorlesungen über den Is - lam

گنوبویچ-پ.

مجموعه شرح حال مردم ارض اقدس

و خاور نزدیک

فیرنس ۱۶۲۷

Glovovich, P.

مجموعه تاریخ اسپانیا
ج ۱ و ۲ بونوس آیرس ۱۹۴۴
ص ۱۳۹-۱۵۵
Machado O.A
La Historia de los Godos
segun Ibn Jeldun in
Cuadernos de Historia
de Espana

مجله آسیائی
مجله انجمن شرقی آمریکائی
مراکش - عبدالوحید (المراکش)
کتاب المعجب فی تلخیص اخبار -
المغرب
چاپ دوزی - لیدن ۱۸۸۱

مغربی - عبدالقادر (المغربی)
ابن خلدون بـالمدرسة العادلیه
بدمشق در کتاب محامد والمرئی -
دمشق ۱۳۴۷ . ص ۳۸-۸۲

مقری - احمد بن محمد (المقری)
نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب
ج ۴ - بولاق ۱۳۱۱-۵۱۳۱۲ .

مقریزی - تقی الدین احمد
(المقریزی)

الخصط - المواعظ والعقار بذكر

شرقی - ج ۶۳ - ۱۹۴۳ ص ۱۸۳-
۱۹۱

Levi della Vida, G.
The «Bronze Era» in
Musulman Spain - Journal
of the American Oriental
Society.

ترجمه عربی داستان اروسو - میلان

۱۹۵۱ ص ۱۸۵-۲۰۳
La traduzione Araba della
Storia di Orosio

لین - پول - استانیلی
فهرست سکه های شرقی در موزه
بریتانیا (سکه های بخارا در زمان
تیمور) ج ۷ - لندن ۱۸۸۲ و مجموعه

ضمیمه ج ۱۰-۱۸۹۰
Lane-Poole, Stanly
Catalogue of Oriental
Coins in B . . .

لین - ا . و .
فرهنگ عربی با انگلیسی
لندن ۱۸۶۳-۱۸۹۳

Lane, F.W.
An Arabic- English
Lexicon

ماکادو - ا.ب.
تاریخ قادس از نظر ابن خلدون در

Müller, A.
Der Islam im Morgen und
Abendland

میگنانلی - برتراند (دومیگنانلی)
زندگی تیمورلنگ - چاپ

استفانی بالوزی - ۱۸۶۴

Mignanelli, Bertrand L. de
Vita Tamerlani

نجوم الزاهره - رجوع کنید به ابن
تغری بردی.

نشریه مطالعات عربی - چاپ پرس
در الجزیره ۱۹۵۳ بعد

Bulletin des Études Arabes

نظام الدین شامی

ظفرنامه - چاپ تاویراگ ۱۹۳۷
نیکلسون - ر.

تاریخ ادبی اعراب - لندن ۱۹۲۳
Nicholson, R.
A literary History of
Arabs

واتزنیگر - س. و وولزنیگر - ک
دمشق در دولت اسلامی - برلن

۱۹۲۴

Watzinger, C. and Wulzinger, K.
Damascus, die islamische
Stadt.

الخطوط والآثار ج ۲ بولاق ۱۲۷۰ هـ.
مکدونالد - د.ب.

منتخبی از مقدمه ابن خلدون لیدن
۱۹۰۵ .

Macdonald, D. B.

A Selection from the
Prolegomena of Ibn Khaldun

ماک لگان - ادوارد

یسوعین و پادشاه مغول - لندن ۱۹۳۲
MacLagan, Edward

Jesuits and the Great Mongol

منسرات - آنتونیو

شرح مسافرت او بدربار اکبر -

ترجمه هویلاند - لندن ۱۹۲۲

Monserrat, Antonio
The commentary on his
Journey to the Court of
Akbar - trans. J.S. Hoyland

منهیل - رجوع کنید به ابن تغری
بردی .

مورانویل - رجوع کنید به یادداشت
هائی درباره تیمورلنگ

مولر - ا.

اسلام در سرزمینهای شرق و غرب
ج ۲ - چاپ برلن ۱۸۸۵-۱۸۸۷

ج ۵ وین ۱۸۱۶ و ج ۱۸۱۶، ۶
Hammer-Purgstall, J. V.
Fundgruben des Orients.

هوری - ك.

تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرقی
در قرون وسطی فصل « افزارهای
توپخانه اسلامی » هلسینفگرس ۱۹۴۱
Huuri, K.
Zur Geschichte des
mittelalterlichen
Geschützwesens aus
orientalischen Quellen (1)

یادداشت‌هایی درباره تیمورلنگ و در
بار او نوشته يك کشیش دومینیکن
در ۱۴۰۳ چاپ مورانوئل کتابخانه

مدرسه شارت - پاریس ۱۸۹۴
Memoire sur Tamerlane et sa
cour par un Dominicain - ed.
Moranville

یاقوت بن عیدالله الرومی

معجم البلدان - چاپ ووستنفلد -

ف. لایپزیگ ۱۸۶۶ بیعد

یوسف بن عبدالهادی (رجوع کنید
به طلس)

(۱) درس ۱۴۰ کتاب اصلاح شود

ووستنفلد - ف.

تاریخ نویسان عرب در مجله انجمن
تاریخ فلسفه

گوتهینگن ۱۸۸۲

Wüstenfeld, F.
Die Geschichtsschreiber
der Araber-Abhandlungen d.
hist. - phil. Kl.
d. Gesellschaft d. Wiss.

ووستنفلد - ماهلر

جدول مقابله تاریخهای اسلامی و
مسیحی .

چاپ دوم لایپزیگ ۱۹۲۶

Wüstenfeld - Mahler
Vergleichungs - Tabellen
der mohammedanischen und
christlichen Zeitrechnung.

هارتمان - ریشار

نسخه منتجبانی از یادداشت‌های تاریخ
ابن طولون از توپین گن در مجله
انجمن ادبی شاهی برلین ۱۹۲۶

Hartman, Richard
Das Tübinger Fragment der
Chronik des Ibn
Tulün

هامر - پور کشتال

منابع مطالعات شرقی

فهرست نام جایها

اسکندریه - ۱۸۹، ۱۷۵، ۱۱۴، ۱۱۲، ۵۴

اشبیلیه - ۱۸۹، ۱۵۳، ۱۲۴، ۱۱۷

افریقا - ۱۰۸، ۹۵، ۴۹، ۳۱، ۲۳، ۱۱، ۹

۱۱۸، ۱۰۹

افریقای شمالی - ۱۶۱

افریقیه (تونس) - ۱۱۸

الجزایر - ۱۱۸

الازهر (جامع) - ۱۱

الثلج (جبل) - ۹۲

الجزیره - ۴۷، ۴۲، ۴۱

الروها (ادس) - ۷۷

الزقاق (نهر) - ۵۵

الشاش (تاشکند) - ۱۷۸، ۷۱

الصاغون - ۱۷۸، ۱۷۱، ۷۱

الصالحیه - ۱۴۱

المغرب - ۱۱۸

المغرب الاقصى - ۱۱۸

المغرب الاوسط - ۱۱۸

آ

آسیا - ۹

آسیای صغیر - ۷۷، ۷۲، ۷۰، ۶۹، ۵۱

۱۸۱، ۲۱۲۸

آسیای مرکزی - ۱۰۷، ۴۸، ۳۱، ۵

۱۳۸

آکسفرد - ۱۵۳

الف

اداره روابط در میان کتابخانه های

دانشگاه کالیفرنیا - ۳

ادرنه - ۵

اردن - ۹۳

ارزنجان - ۷۷

ارمنستان - ۷۷

اروپا - ۱۲۹، ۱۲۸، ۹، ۶

اسپانیا - ۱۱، ۲۳، ۳۱، ۴۹، ۵۵

۱۷۲، ۱۱۹، ۱۰۸، ۹۵

استانبول - ۴۳، ۴۱، ۱۳، ۱۲، ۳، ۱

۴۸

-۲۱۳-

-ساغون-ساغون-۷۱(رجوع شود

به الصاغون)

بمبئی-۱۳۳

بولاق-۱۰، ۱۱، ۲۲، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۶،

بولینجن(بشگاه)-۱۳

بون-۲۹

بیت اللحم-۸۶، ۱۹۱

بیروت-۳۶، ۴۰، ۴۸

بیزنتیه-۱۲۸

پ

پارم-۳۰

پاریس-۱، ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵-

۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۶، ۱۱۸

پراگ-۳۲، ۳۳

ت

تبریز-۴۹

تربة النوریه-۱۴۱

ترکستان-۷۱، ۱۰۷

تلمسان-۱۱، ۲۳، ۵۵

تویننگر-۱۳۶

تونس-۱۱، ۱۴، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۴۶

المغرب الجوانی-۱۱۸

امر(قصبة)-۹۲

انجمن آسیائی شاہی-۳۱

انجمن نسخ خطی-۴۳

انجمن هکلویت-۳۳، ۳۴

اندلس-۱۲۴

انگوریہ (آنکلا)-۳۵، ۱۸۱، ۱۹۴

اورشلیم-۳۴، ۸۵، ۸۶، ۱۳۳، ۱۹۱

ایران-۵۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳

۱۷۹، ۱۵۵،

ب

باب الصغیر(دروازه)-۱۰۳، ۱۴۶

باب النصر(دروازه)-۱۸۸

بابل-۵۹، ۶۰، ۱۳۲، ۱۳۳

بالتیمور-۳۹

باتیاس-۱۶۵، ۱۶۶

بجایه-۱۱، ۲۳

برکائی-۳۶

برلن-۳۷، ۹۶

بعلبک-۷۰، ۷۷، ۸۶، ۹۲، ۱۹۱

بغداد-۴۹، ۷۲، ۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱

بلاصاغون-بلاد الصاغون. صاغون

1Y. 10Y. 11A. 11Z. 1.A

19.11.19

تیم (وادی) - ۹۲ (رجوع کنید به وادی
تیم)

٤

جایبه (دروازه) - ۱۳۶،۶۰

جبل الثلج - ۹۲ (رجوع شود به الثلج)

جبل الطارق- ۵۵

جیل قاسیون-۸۶

جمعیت خاور شناسان آمریکا۔ ۱۲۹

C

حجاز-۶۴

حكر السماق - ١٤١

حلب - ٧٧، ٧٠ - ٧٩، ٩٠، ٩٦،

19.1.182, 181, 179, 111, 100.

حله (دریاچه) ۸۷ (رجوع کنید به

دریاچه حله)

حما (حصص) - ۱۶۲،۸۶،۷۰

$$179.77 = (L_{\infty})_{\text{max}}$$

حوران - ۸۷

حمید آباد - ۵۰

خ

خانقاہ میر سیّدہ - ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۹

خانقاہ شیخون العمری-۱۱۶

خانه بتخاص - ۱۰۱

خاور نزدیک - ۱۲، ۳۴، ۴۳

خراسان-۵۸، ۶۳، ۷۱، ۷۷، ۱۲۷، .

۱۸۲،۱۵۰

الخريبه (الخريبه) - ١٦٦

خوارزم۔ ۷۱،۵۴

خوانیق-۲۴

٢

دارالترجمہ سلطانیت، یلانتن-۱۵۵

دارالذهب (کاخ زرین) - ۱۴۶

دارمه - ۸۷

دانشگاه پرینستون-۳

دانشگاه شیکاگو-۳

دانشگاه کلمبیا (دانشگاه کولومبیا)۔

129.5

دانشگاه ویسکانسین - ۳

دانشگاه هاروارد - ۳

دروازة باب الصغير (دروازة كوچك)

۱۰۳، ۱۴۶ (به باب الصغير رجوع شود)

دروازہ جاییہ۔ ۱۳۶، ۶۰ (رجوع

کنید به جایه)

دروازه فرادیس ۱۴۵

دروازه نصر-۹۹،۹۷ (رجوع شود

به نصر)

دریاچه حله-۸۷ (رجوع شود به-

حله)

دمر-۹۳،۹۲

دمشق-۵۱،۴۸،۳۵،۳۴،۲۵،۷،۴،۱،

-۸۵،۷۸،۷۶،۷۰،۶۷،۶۰،۵۲

-۹۷،۹۵،۹۳،۹۲،۹۰،۸۹،۸۷

-۱۰۹،۱۰۷،۱۰۳،۱۰۱،۱۰۰

،۱۴۰،۱۲۱،۱۱۹،۱۱۲،۱۱۱

،۱۴۷،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۱

۱۵۹،۱۵۸،۱۵۵،۱۵۱،۱۴۹

،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۶،۱۶۴،۱۶۱

،۱۷۵،۱۷۴،۱۷۲،۱۷۱،۱۷۰

۱۹۳-۱۹۰،۱۸۵،۱۸۰،۱۷۶

دمياط-۱۶۷

ديار بکر-۷۲

و

ربوه-۸۶

رم-۱۲۸

روم-۱۲۹،۱۲۸،۴۴،۴۲،۳۸

رها-۷۷ (رجوع شود به الرها)

ری-۷۱

ریدانیه-۸۳،۸۱

ز

زاب (رود)-۱۲۱

سج

سبته-۵۵

سجستان (نیستان)-۷۱

سجلماسیه-۵۵

سلامیه-۱۶۹

سمرقند-۱۱۰،۷۷،۷۲،۳۱،۷،۴،

۱۷۲،۱۳۰

سند-۷۱

سوریه-۷۹،۷۶،۷۲،۵۱،۲۴،۹،۸،

-۹۶،۹۴،۸۹،۸۴،۸۱

۱۲۱،۱۲۰،۱۱۸،۱۱۱،۱۰۰

۱۹۲،۱۶۴،۱۳۱

سیستان-۱۳۶

سینا-۱۶۷،۳۴

سیواس-۷۸،۷۷،۵۱

ش

شارع بین القصرین-۸۰

شاش (تاشکند)-۱۷۸

شقج-۸۸،۸۴،۶۸،۵۶،۵۲،۵۱

۱۶۴،۹۴،۹۲

شمال افریقا-۱۱۹،۱۰۹،۴۳،۵

شیراز-۴۹

ص

صالحیه (الصالحیه)-۹۳،۹۲،۵۲

۱۴۱،۹۸

صمیمیه (رجوع کنیده بانیاس)-۶۹

صرای-۷۱

صفد-۱۶۵،۱۶۳،۹۳،۹۲،۶۹،۶۸

۱۶۶

صیدا-۱۶۶

صور-۱۶۶

صقلیه-۱۲۴

صنهاجه-۱۱۸

ط

طارمه (قلعه)-۱۴۲

طنجه-۵۵

ظ

ظاهریه-۸۰

ع

عراق-۷۷،۷۰،۶۴،۶۳

عراق عجم-۷۱

عراق عرب-۱۲۷،۷۲،۷۱

عقیقه-۱۴۱

عکا-۱۶۶،۹۳

عین تاب-۷۹،۷۸

غ

غرناطه-۱۷۴،۱۲۴،۱۲۳،۱۱

غزه-۹۳،۹۱،۸۵،۶۹،۵۲،۵۱

۱۹۱،۱۶۵،۱۶۴

غوطه-۱۶۹،۸۹

ف

فارس-۷۱،۲۰

فاس-۱۲۳،۱۱۸،۵۶،۵۵،۱۱

فرات-۷۷،۷۲

۱۳۷، ۱۳۵

قیبیات-۱۶۹

قراء-۱۶۹

قریه یلیغا-۱۳۷

قسطنطنیه-۵۶

قصبة امر-۹۲

قصر ابلق (قصر ابلق- کاخ رنگارنگ)

۱۵۱، ۱۴۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۸۵، ۶۵

۱۷۶، ۱۵۷، ۱۵۴

قطن- ۸۷

قطیفه (القطیفه)-۱۶۹

ققون- ۱۶۵

قلعة بن سلامه- ۱۱

قلعة دمشق- ۱۴۰

ك

کاشغر- ۱۰۷، ۷۱

کالیفرنیا- ۴۶، ۳

کتابخانه اسعد افندی- ۱۹، ۱۲، ۱

کتابخانه ایا صوفیه- ۱۶، ۱۲، ۱

۱۸

کتابخانه دانشگاه کولومبیا- ۱۲۹

فرغانه- ۱۰۷، ۷۱، ۵۵

فلسطين- ۱۳۳

فلورانس- ۳۵، ۳۱

ق

قاسیون (جبل)- ۹۲، ۸۶

قاهره- ۱۸، ۱۶، ۱۲، ۱۱، ۷، ۵، ۲، ۱ -

، ۴۳، ۴۰، ۳۹، ۳۶، ۲۹، ۲۴، ۲۰

، ۶۸، ۶۶، ۶۴، ۶۲، ۵۲، ۴۸، ۴۷

، ۸۷، ۸۴، ۸۰، ۷۸، ۷۴، ۷۳، ۷۱

، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۴، ۹۶، ۹۲، ۹۰

، ۱۳۹، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۴

، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۵۰

، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹

، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۳، ۱۶۹

۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۰

قبحاق- ۷۱

قبر منجک- ۱۳۶، ۶۰

قبة النصر- ۸۶

قبة سيار (قبة سیر)- ۸۶

قبة یلیغا (قبة یلیغا)- ۸۸-۸۶، ۵۲

، ۱۰۸، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۵، ۹۳، ۹۱

لیدن۔ ۴، ۲۰، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۶، ۴۹

لیون۔ ۸۳

م

مادرید۔ ۱۵۷، ۳۴

ماردین۔ ۱۸۱، ۳۹

مازندران۔ ۱۸۲

ماوراءالنہر۔ ۱۸۹، ۷۲، ۷۱

ماوراءجیحون۔ ۱۰۷

مجلہ آسیاتی۔ ۳۰

مجمع لغوی عرب۔ ۱۱۹

مدرسہ بیبرسیہ۔ ۱۵

مدرسہ شارت۔ ۳۳

مدرسہ صرغتمش۔ ۱۹۰، ۸۰

مدرسہ ظاہریہ۔ ۱۸۹

مدرسہ عادلہ۔ ۱۹۰، ۵۲، ۱۳۸، ۱۹۱

مدرسہ قدیمہ۔ ۱۸۹، ۸۰

مدیترانہ۔ ۵۵

مراکش۔ ۱۷۳، ۱۱۸، ۵۵

مسجد القاروین۔ ۵۶

مسجد القدم۔ ۸۶

مسجد امویان۔ ۱۰۵، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۱

۱۹۳، ۱۸۲، ۱۵۰، ۱۴۶

مسجد برقوق۔ ۸۰

کتابخانہ سایمانیہ۔ ۳

کتابخانہ عمومی نیویورک۔ ۳

کتابخانہ کانگریس۔ ۳

کتابخانہ ملی پاریس۔ ۳

کریک۔ ۹۶

کسوفہ۔ ۹۴، ۸۸، ۸۷

کس۔ ۱۸۹

کلیکتہ۔ ۱۸۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۳۱، ۲۹

کنعان۔ ۱۶۳

کنگرہ بین المللی خاورشناسی۔ ۱

کوفہ۔ ۶۴، ۶۳

کوفہ کسوفہ۔ ۸۸

کوفہ قاسیون۔ ۹۲

کوفہ ہرمون۔ ۸۷

کیمبرج۔ ۲۸

گ

گورستان صوفیہ۔ ۱۸۸

گ

لاہور۔ ۴۱، ۴۸

لایپزیک۔ ۴۳، ۳۷، ۳۰، ۲۸

لندن۔ ۱۶۹

لجون۔ ۱۶۵

لندن۔ ۱۵۶، ۴۳، ۴۰، ۳۹، ۳۴، ۳۲، ۳۱

موصل-۱۳۲، ۱۳۳

میشلون (میسلون)-۹۲

میلان-۱۳۰

ن

نبطیان (سرزمین)-۱۲۷

نصر (دروازه)-۹۷، ۹۹، ۱۳۶

نینوا-۱۳۲

نیویورک-۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۱۲۹

و

وادی ۸۴

وادی تیم-۹۲، ۱۶۵

وایمار-۳۷

وین-۳۱

ه

هبرون-۸۶، ۱۹۱

هرمون (کوه)-۸۷، ۹۲، ۹۳

هند (هندوستان)-۷۲، ۱۲۸، ۱۵۵

ی

یونان-۱۲۸، ۱۲۹

مسجد بنی امیه-۱۰۳

مسجد عادلیه-۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵

مسجد قرویین-۱۲۳

مصر-۱۱، ۱۲، ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۴۶، ۵۲

، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲

، ۷۶، ۷۸، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۹۵، ۱۰۸

، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۷

، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲

۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰

مغرب-۱۱، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۵۴، ۵۸، ۶۱

، ۶۶، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸

، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۲

۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۳

مغرب الاقصی-۲۳، ۱۱۸

مغرب الاوسط-۱۱۸

مغرب الجوانبی-۱۱۸

مکه-۸۰، ۱۱۳، ۱۹۰

، لاطیه-۷۸

مناره عیسی (مناره عروس)-۱۵۰

منجاک (قبر)-۱۳۶، ۶۰

موزه بریتانیا-۱۴

فهرست نامهای گسار و مراجع

آ

ابن السعيد الغر ناطلي المغربي

(رجوع كنيد به مغربي).

ابن الشحنة - ۱۱۱

ابن العز (رجوع كنيد به محي الدين

محمد)

ابن العماد - ۳۶

ابن العميد (رجوع كنيد به جرجيس

المكيني بن العميد)

ابن الفرات - ۹۸، ۸۴، ۸۰، ۷۵، ۹

۱۸۱، ۱۳۹، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۳

ابن الفونسو - ۵۷

ابن اياس - ۹۰، ۸۹، ۸۵، ۸۴، ۴۹، ۹

۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲ -

۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵،

۱۵۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۶

ابن بطوطه - ۱۲۰

ابن تغري بردي - ۷۸، ۴۹، ۴۵، ۹

- ۹۰، ۹۹، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۶۹

۱۸۳

آتمش - ۸۵

آدم - ۸۵

آرشيواريا تالتا (مجله) ۳۳،

۱۵۷

آرنولد - ۱۵۳

آمبروزياني - ۱۳۰

آيادو (كاميل) - ۱۲۶

ا

ابناء الغمر بابناء العمر - ۳۶

ابن احمد الزملكاني - ۱۱۹

ادريس (عبد العزيز بن) - ۳۹

ابن الاثير - ۱۷۸، ۴۹

ابن الدواداري - ۶۸

ابن الاحمر (رجوع كنيد به محمد

بنجم)

ابن الخطيب - ۱۷۴، ۱۲۴

ابن قاضی شهبه - ۹، ۴۹، ۱۱۲، ۱۲۰،

۱۲۲، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۸۵،

ابن كشك - ۱۳۷

ابن مشكور - ۱۴۶

ابن مفلح - ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲،

۱۰۴ - ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۹،

۱۴۴ - ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۹۲،

ابو اسحق - ۱۷۰

ابو الحسن على مرينى - ۱۴، ۱۷۱،

ابو العباس - ۲۳

ابو العباس السفاح - ۶۴

ابو الفداء - ۱۱۸، ۱۷۸،

ابو حمو - ۲۳

ابوزكريا يحيى البادسى - ۱۲۵

ابو سالم مرينى - ۱۱۷

ابو سعيد (اباخان مغول) - ۱۷۹

ابو سعيد عثمان بن ابي العباس بن سالم

مرينى - ۱۷۲، ۱۷۳،

ابو على بن باديس - ۵۶، ۱۲۳،

ابو عنان - ۲۳، ۱۲۳،

ابو محمد تا فراكين - ۱۷۰

ابو مسلم - ۲۳، ۶۳،

ابن تيميه - ۹۷

ابن حجر العسقلانى - ۹، ۸۱، ۱۰۹،

۱۲۰، ۱۸۷،

ابن خلدون (ولى الدين عبدالرحمن) -

۱، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰ -

۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۲، ۴۴،

۴۵، ۴۷، ۴۹، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۱۱۹،

۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۷،

۱۵۹ - ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶،

۱۷۸ - ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۴،

ابن خلدون (كتاب) - ۴۳

ابن خلدون، زندگانی و ميراث فكرى

او - ۴۸

ابن زرر (ابراهيم) - ۵۷، ۱۲۳،

۱۲۴

ابن عربشاه (احمد بن محمد) - ۴، ۷،

۹، ۱۲، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۴۸، ۴۹، ۸۶، ۸۹،

۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹،

۱۴۰ - ۱۴۳، ۱۴۵ - ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸،

۱۶۱ - ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱،

۱۸۳، ۱۸۴،

کبر پادشاه مغول بزرگ (کتاب) -

۱۵۵

الاحاطه فی اخبار غرناطه (کتاب) -

۱۲۴

الاستقصاء (کتاب) ۱۷۲-۱۷۱

الاقفسی (جمال الدین - الاقنصی) -

۱۸۷، ۱۸۴، ۷۳

البادسی (رجوع کنید به ابویعقوب

البادسی)

البرده (قصیده) - ۱۵۴، ۶۵

البوصیری (رجوع کنید به بوصیری)

التاریخ (کتاب) - ۳۶

الجوبانی (رجوع کنید به جوبانی).

الحاکم (احمد) - ۶۴، ۶۲

الدرر الكامنه (کتاب) - ۱۲۵

الذیل علی تاریخ الاسلام (کتاب) -

۳۶

الرشید (رجوع کنید به رشید)

الکرراکی (شمس الدین محمد) -

۱۱۶

السفاح - ۱۵۲

السیوطی (رجوع کنید به سیوطی)

الضوء الالامع (کتاب) - ۴۹، ۳۶

ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم - ۱۵۲

ابوهاشم بن محمد بن حنفیه - ۶۳

ابویعقوب البادسی، ۱۲۵، ۵۷

احمد بن اویس - ۷۶

احمد جودت پاشا - ۴۱

احمد حسین الله آباد - ۴۱

ادبیات ایران (کتاب) - ۳۲

ارسطو - ۱۲۹

استانلی لن یول - ۷۵ (رجوع کنید به

لین).

استرادا (ف. ر. لوین) - ۳۴

اسکندر - ۱۲۸، ۵۹، ۵۷، ۱۳۲

اسن بغا - ۷۹، ۷۸

اصول فنی و تطبیق معارف قدیم اسلامی

(مقاله) - ۴۴

اضافات قوامیس عرب (کتاب) - ۴۴

اطلمش - ۱۴۹، ۸۹، ۱۶۷ - ۱۶۹،

۱۹۳.

افراسیاب - ۱۲۷، ۵۸ (افراسیاب) -

۱۳۴، ۱۳۳

افلاطون - ۱۲۹

افریدون - ۱۳۳

اکبر - ۱۵۵

المنصور (رجوع کنید به محمد بن
النا بلسی - ۱۳۷
الله داد - ۱۴۶
الهداد (مولوی محمد) - ۳۱
الهورینی (شیخ نصر) - ۳۸
امثال و حکم (کتاب) - ۱۲۰
امیر سودون (رجوع کنید به سودون)
امیر شکیب ارسلان - ۳۹
اناجیل - ۱۵۵
انان (م. آ.) - ۴۸
اوتیکوس (سعید بن البطریق) - ۱۲۹
اوروز بوس - ۱۲۹
او کتاویوس سزار (سزار او کتاویا
او گست سزار) - ۱۲۹
او گدای - ۷۱

ب

بایمینگر - ۴۱، ۲۸
بادیس (رجوع کنید به ابوعلی بن بادیس)
بارتلد - ۱۳۲، ۴۹، ۷۵، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۴،
۱۳۶، ۱۳۹، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳
بایزید اول - ۱۹۴
بایزید بن عثمان (ا بویزید) - ۱۶۶

الطنجی (رجوع کنید به محمد بن
تاویت الطنجی)
العبدوسی (رجوع کنید به عبد العزیز
بن موسی العبدوسی)
العبر (کتاب) - ۱۰، ۱۸، ۲۰، ۲۲،
۲۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۷۵ (عبر)
۷۷، ۸۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰،
۱۲۳-۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱،
۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۶
العمری (شهاب الدین بن فضل الله) -
۱۷۸
العینی (بدر الدین) - ۸۲، ۸۴،
۸۷، ۹۶، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱،
۱۴۳-۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵
الغریبک (مقاله) - ۱۷، ۷۵، ۱۳۲،
۱۳۴، ۱۷۹، ۱۸۳

الفونس - ۱۲۴

المختصر (رجوع کنید به مختصر)
المستعصم (رجوع کنید به مستعصم)
الدغربی (رجوع کنید به مغربی)
الفاسی (رجوع کنید به علال الفاسی)
المنای (رجوع کنید به منای)

بن سعید الابوصیری۔ البوصیری)۔

۱۵۴

بومباچی (۱)۔ ۱۲۶

بنی مرین۔ ۱۴

بیمبرس (الظاهر)۔ ۸۲، ۶۴، ۶۲

Beiträge (کتاب)۔ ۱۱۷

بمسق الشیخی۔ ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶،

۱۹۳

بیور کمان۔ ۱۱۷، ۱۷۴

پ

پاپر (پرفسور ویلیام)۔ ۲ (پوپر)

۳۶ (ویلیام پاپر)۔ ۴۶

پاولوس اوروزیوس هر و شیش

(یاهروسیموس)۔ ۱۲۹

یدروستمگر۔ ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۳،

۱۸۹

یدرو پروندی نو د پراتو۔ ۳۵

پرس۔ ۴۷، ۴۱

یلسنر۔ ۴۳، ۳۷

پروانسال (ا. لوی)۔ ۱۱۹، ۱۲۳

پیری زاده افندی۔ ۴۱

بربرستان شرقی در دوره حفصیان

(کتاب)۔ ۱۲۴

بخت نصر (نبوخذ نصر)؛ بخت شہ ؛

بخت نظر؛ نبوزرد بن سخریب ؛ بخت

نرسی)۔ ۵۸، ۵۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳

بدایع الزهور۔ ۳۶

براون (ادوارد)۔ ۲۸، ۳۲

برقوق (ملک الظاهر)۔ ۱۱، ۲۴، ۴۷،

۵۴، ۵۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴،

۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۸۹، ۱۹۰

برشہ۔ ۱۷۵، ۱۸۱

بروسہ۔ ۱۶۷

بروکلمان۔ ۱۹، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۴۵،

۱۵۴، ۱۸۷

بروشویگک - ۴۱، ۴۵، ۱۲۴

برهان الدین مفلح الحنبلی - ۵۲، ۵۳

(برهان الدین بن مفلح) ۶۲

بل (آ)۔ ۱۲۳

بلوشہ۔ ۳۳

بوتول (ژ)۔ ۱۲۶

بوصیری (شرف الدین ابو عبد الله محمد

تاریخ علوم-۳۹

تاریخ نویسندگی اعراب (مقاله) -

۴۵

تاور (ف) - ۱۵۸، ۹۸، ۳۳، ۳۲

تراجم جهانی (کتاب) - ۳۷

ترغای (توغان-طوغان-طوغای) -

۱۷۹

ترکستان در زمان استیلای مغول -

۳۲

ترکستان (کتاب) - ۴۸

تعریف (کتاب التعریف بابن خلدون

ورحلتہ غرباً و شرقاً - ۲، (رحلد ابن -

خلدون) ۱۹، ۱۸، ۱۹، (تعریف) ۸۰، ۷۵،

۸۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷،

۱۷۹

تمر داش - ۷۹

تنم - ۱۸۰، ۱۲۱، ۸۵

تورنبرگ - ۳۰

توریت - ۱۲۷

توینبی (ا. ژ.) - ۳۹

تیان (ا.) - ۸۳

ت

تاریخ ابن طولون - ۱۶۵

تاریخ احمد - ۴

تاریخ آداب اللغة العربیه - ۴۷

تاریخ ادبیات عرب - ۳۷، ۳۶، ۲۸

۱۸۷، ۱۵۴، ۴۵

تاریخ ادبی اعراب - ۳۹

تاریخ ادبیات عثمانی - ۲۸

تاریخ العجیب - ۶

تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرق

در قرون وسطی - ۱۴۰

تاریخ الموحدين - ۱۷۴

تاریخ اوروزیو - ۱۳۰

تاریخ بربرها و سلسله های اسلامی

شمال افریقا - ۴۱

تاریخ بربریان - ۱۲۳، ۱۱۹، ۱۲۵

تاریخ تیمورباك - ۳۲

تاریخ تیمورلنگ - ۲۹

تاریخده اصول (اصول تاریخ) - ۴۸

تاریخ رد برت پرستان - ۱۲۹

تاریخ سازمان قضایی در کشورهای

اسلام - ۸۳

تیمور (بن طغان-تمر-تامر لان-تیمور
لنگ) ۴۰۱-۱۰، ۱۲، ۲۴-۲۸، ۲۶،
۳۰-۳۵، ۴۷-۵۱، ۴۹-۵۳، ۵۶،
۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷-۷۰، ۷۲،
۷۳-۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۶-۸۸،
۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۲،
۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴-
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵-۱۵۱، ۱۵۵-
۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۷،
۱۷۹-۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۴
تیموراون آندولوسفری و آنکارا
ساواشی (سفر تیمور به آناتولی و
وجنگ انگوریه) (کتاب) ۳۶-
تیمورلنگ و بایزید (مقاله) ۳۵-

ج

جاکوب گولیوس (رجوع کنید به
گولیوس)
جبار بن نعمان ۵۴، ۸-
جبارنی (به جوبانی رجوع کنید).
جر جی زیدان ۴۷-
جر جیس المکین ابن العمید ۱۲۹-

جغطای (جغطای خان-جغتای خان)
۷۱، (جغطای خان) ۱۰۷،
(جغتای خان) ۱۰۷، (جغطای)
۱۳۰، (جغتای خان) ۱۷۷،

(جغطای) ۱۷۷، ۱۸۰

جلوس برقوق (کتاب) ۳۴-

جمال الدین البساطی ۷۴-۱۸۶،

۱۸۷

جمال الدین البشیمشی ۱۸۷-

جمال الدین عبدالله الاقحسی یا افسی

(رجوع کنید به الاقحسی).

جنگ انگوریه (مقاله) ۳۵-

جوبانی ۱۵- (امیر الطنبغا الجوبانی-

۱۱۴، ۱۱۵) (الطنبغا الجبانی)

۱۸۹

جوجی ۱۷۷- (رجوع کنید به دوشی).

چ

چنگیز خان ۲۶، ۷۱، ۱۰۷، ۱۵۶،

(چنگیز) ۱۷۷ (چنگیز خان-۱۷۸)

ح

حاجب بن رضوان ۱۲۴-

د

- دایرة المعارف اسلامی - ۳ (دایرة
المعارف اسلام) - ۳۷، ۳۰، ۲۸ -
۱۲۲، ۱۱۹، ۱۰۷، ۹۸، ۹۷، ۷۶، ۷۵
۱۷۹، ۱۷۸، ۱۵۲، ۱۲۴
درايسلام (مجله) - ۱۸۱
دربلهو (ب. ب) - ۷
دورالکامنه (رجوع کنيد به الدرر
الکامنه)
دلایدا (ژ. لوی) - ۱۲۹، ۱۳۰
دمانسی (ژ.) - ۳۴
دمشقی (کتاب) - ۹۵
دمشق (ابراهيم بن شمس الدين
محمد بن مفتح الحنبلي دمشقی،
برهان الدين وتقی الدين دولقب
دمشقی بود) ۹۷، ۱۷۷
دوخویه ۱۳۴، ۴۶
دوروسی (رجوع کنيد به روسی)
دوزی - ۳۰، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۵۲، ۱۶۴
۱۷۴، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۰
دوساسی (سیلوستر) - ۳۱، ۳۰، ۳۳

حاج خلیفه (مصطفی بن عبدالله) - ۶،

۱۶۱، ۲۵، ۱۹، ۷

حدود العالم - ۱۷۸

حسن المحاضره (کتاب) - ۳۶

حسن جلاير - ۱۷۹

حسن مرینی - ۱۱۸

حسین (سلطان حسین) - ۸۹، ۱۰۰

۱۹۲، ۱۳۱

حلمی ضیاء اولکن - ۴۸

حمزه اصفهانی - ۱۳۳

خ

خاطرات درباره نیمورلنگ و دربار

وی (کتاب) - ۸

خسرو (کسری) (ا-وشیروان)

نوشیروان با خسروئوس (اول) -

۱۲۸

خطط (کتاب) - ۱۶۰، ۱۵۶، ۸۰

خلافت (کتاب) - ۱۵۳

خمیری (ت. ب) - ۱۲۶

خوله - ۱۵۲

۱۵۶، ۱۲۲

دو سالن- ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۵،

۴۶، ۴۹، ۸۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹،

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۸۶،

دوشی- ۷۱

دولا کروا (پتیس)- ۳۲

دومومین (رجوع کنید به مومین)

دومینگنانلی (رجوع کنید به میگنانلی)

دو هموز (رجوع کنید به هموز)

و

راس (د.ر.)- ۳۵

رایت (ویلیام)- ۱۴، ۱۷۹،

رشید- ۶۴

رنوار- ۱۲۲

روا (ب.)- ۴۶

رود بنسون- ۱۲۰

روزنتال (ف.)- ۴۳، ۴۴، ۱۲۶،

روسی (ژ.)- ۳۰

رولوف (ژ.)- ۳۵، ۱۸۱،

و

زبده (کتاب)- ۱۳۰، ۱۶۵، ۱۶۶،

۱۷۱

زترستن- ۸۴

زکی ولیدی طوغان (آ.)- ۴۸

زمر- ۱۲۷

زملکانی- ۱۳۸

زناته- ۱۱۹

زندگی تیمور (کتاب)- ۳۴

زندگی... تیمور بزرگ (کتاب)- ۳۵

زندگی تیمور لنگ (کتاب)- ۹، ۱۴۵،

زوتنیر گ (ه.)- ۱۱۸

ژ

ژنیزا- ۱۷۴

ژورکا (ن.)- ۳۵

ژول سزار- ۱۲۹

س

سارتن (ژ.)- ۳۹

سانسون (داوید آ.)- ۴۳

ساطع الحصری (کتاب)- ۴۸

ساطع ماش- ۵۹، ۱۳۱،

ساندریس (ه.)- ۲۹

۸۷-۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۹،

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵

سمیث - ۱۵۵

سمیسا طی (علی بن محمد السمیسا طی)

- ۹۸

سناخرب - ۱۳۲

سواژه (ژ) - ۷۶

سودون - ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۷

سور - ۹۵

سیورغتمش (سیورغتمش خان،

سیورغتمش طلش، سیورغتمش،

صورغتمش) ۷۲، ۸۰، ۱۰۷، ۱۳۰،

- ۱۳۲، ۱۸۰

سباوخش - ۱۳۳

سیف الدین لاجین - ۹۰

سیمای تیمورلنگ بزرگ (کتاب) -

۲۹

سیوطی (السیوطی) - ۹، ۴۵، ۱۸۵ -

۱۸۷

ش

شاه عباس نخست - ۱۵۵

سایریر (م) - ۵۰

ستفانوس بالوزیوس میکالانیا لوکا

(رجوع کنید به لوکا).

ستوری (ی.ا.) - ۳۲

سخاوی (السخاوی) - ۹، ۴۵، ۴۹، ۸۰،

۸۱، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱،

۱۲۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۵، ۱۸۸

سخرانیه‌های بارتلد (کتاب) - ۱۵۷

سزار - ۱۲۹

سعید بن البطریق (رجوع کنید به

اوتیکوس).

سفاح (رجو، کنید به السفاح).

سفارت نزد تیمورلنگ - ۳۴

سفر نامه (ابن بطوطه) - ۱۲۰

سفر نامه کلایوخو - ۱۳۹

سفر نامه های برودوی - ۳۴

سقراط - ۱۲۹

سکینه خاتون - ۱۳۴

سلاری - ۱۷۱، ۱۷۲

سلطان حسین (رجوع کنید به حسین)

سلطان محمد پنجم (رجوع کنید

به محمد پنجم).

سلوک - ۳۶، ۷۸، ۸۲، ۸۴،

شاهمملك ۱۰۳، ۶۷، ۶۶، ۶۰، ۵۴، ۵۳

۱۵۰، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۰۷

۱۵۷

شاهنامه- ۱۲۷

شاهرخ ۱۶۲، ۱۶۳

شیرنگر- ۱۲۲

شتاینهگاس- ۱۱۹

شذرات الذهب- ۳۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲

۱۸۸، ۱۲۰

شرح سفارت اسپانیایی در دربار

تیمور در سمرقند- ۸ (و نیز بسفارت

نزد تیمورلنگ رجوع کنید) .

شرف الدین علی یزدی ۷، ۲۸، ۳۱

۱۰۲-۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۱-۸۶، ۷۵، ۳۳

۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸-

۱۷۹، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۵۰

شرفنامه- ۱۶۰

شکیب ارسلان (رجوع کنید به امیر

شکیب ارسلان) .

شلشلت هاك كبله (كتاب) - ۱۲۴

شم (سام) ۱۳۲

شمید (ن) - ۳۸، ۴۲ (ناتانیل شمید)

شولتز- ۳۰

شهاب الدین فضل الله العمری (رجوع

کنید به العمری)

شیخ ابو عبد الله محمد بن ابراهیم

الآیلی- ۷۵، ۱۲۵

شیخ ابویعقوب البادسی (رجوع کنید

به ابویعقوب البادسی) .

شیخ حسن النونین ۷۲

شیخ نصر الیهورینی (رجوع کنید به

الیهورینی)

شیلترگر (یوهان) - ۹

ص

صبح الاعشی- ۳۶، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۰،

۱۸۷، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۸

صدر الدین احمد (القیصری) - ۱۵۹

صدر الدین المناوی، (رجوع کنید به

مناوی) .

صدر الدین- ۸۰

ض

ضوء اللامع (رجوع کنید به الضوء

عقد الجمان (کتاب) - ۳۶

علاء الدین - ۱۱۸

علاء الدین الدواداری - ۱۶۴

عزال الفاسی - ۳۹

علی - ۷۳، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳

۱۸۲

علی بن السمیساطی (رجوع کنید به
سمیساطی).

عمر بن الطحان - ۱۶۴

عمری (رجوع کنید به العمری).

عنوان السیر (کتاب) - ۴۱

عهد جدید - ۱۵۵

عهد عتیق - ۱۵۵

عیسوی (ش:) - ۴۰

عینی (رجوع کنید به العینی)

غ

غازان خان - ۹۷

ف

فاکرة الخلفاء (کتاب) - ۲۹

فانیان (ا.) - ۴۴

اللامع .

ضیاء الدین فخری فندک اوغلو - ۴۸

ط

طبری (محمد بن جعفر طبری) - ۶۰

۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

طلس - ۹۵، ۱۳۶، ۱۴۶

طنیغا العثمانی (الطنیغا) ، ۱۶۴

طوغان (رجوع کنید به ترغای)

طولی - ۷۱

ظ

ظفر نامه - ۳۳، ۳۱، ۷

ع

عبد الجبار - ۵۸، ۶۲، ۶۸، ۱۱۰، ۱۱۲

عبد الجواد خلف - ۱۱

عبد العزیز - ۲۳

عبد العزیز بن موسی العمدرسی - ۴۵

عبو بن قاسم ابو محمد عبدالله - ۱۷۱

عبر (به العبر رجوع کنید)

عریف - ۲۳

عسقلانی (به ابن حجر العسقلانی رجوع

کنید .)

فراسیاب (رجوع کنیده به افراسیاب).

فرج (سلطان) - ۵۷، ۵۱، ۲۴،

(الملك الناصر) ۷۸، ۷۷، ۸۱،

۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۹۹؛

۱۰۰، ۱۲۱، (فرج بن منجك)

۱۳۶، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱،

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳.

فر درسی - ۱۲۷

Vorlesungen - ۱۳۹، ۱۵۲

فر هنگ اصطلاحات فنی - ۱۲۲

فر هنگ تاریخی مؤلفین تازی - ۳۰

فر هنگ مروزی - ۱۶۰

فر هنگ عالم اسلامی - ۳۱

فر هنگ عربی بفرانسه برشه - ۱۷۵،

۱۸۱

فر هنگ کتابها و دایرة المعارف -

۳۰

فر هنگ لین ۱۷۰، ۱۸۲

فریتاگ - ۲۹

فعالیت ابن خلدون در زمان مماليك

مصر (کتاب) - ۴۶

فلسفه اجتماعی ابن خلدون - ۴۷

فلسفه تاریخ عرب و قسمتی از مقدمه

ابن خلدون تونس - ۴۰

فلوتن (وان فلوتن) - ۱۲۲

فلوگل (ک) - ۳۰، ۳۷، ۴۵

فن لشکر کشی آسیایی و اروپایی

(کتاب) - ۱۸۱

فهرست الكتب العربية المحفوظة

بالکتابخانه الخديوية المصرية -

۴۳

فهرست بلاذری - ۱۳۴

فهرست سکه های شرقی - ۷۵

فهرست طبری - ۱۳۶

فهرست کتابخانه اسعد افندی -

۴۳

فهرست کتابخانه ایاصوفیه - ۴۳

فهرست کتابهای خطی عربی کتابخانه

ملی پاریس - ۳۷

فهرست کتابهای عربی - ۴۶

فهرست کتابهای مسجد قرونین -

۱۲۳

-۲۳۳-

المللی خاور شناسان - ۴۷

کاغذ عربی (کتاب) - ۱۱۹

کبلائی - ۷۱

کتاب العبر (رجوع کنید به العبر) .

کتاب سخنرانیهای بارتلد (رجوع

کنید به سخنرانیهای بارتلد)

کتابخانه شرح حال و کتاب شناسی

فلورانس - ۳۴

کتاب مغرب - ۱۵۱

کتاب مقدس - ۱۳۰، ۱۳۲

کرد علی - ۴۸ (محمد کرد علی) -

۱۱۹

کرمر (آ. فن) - ۱۸۱، ۳۱

کشف الظنون - ۶، ۳۷، ۴۵

کلاویخو (گونزالس دو) - ۱۱۰، ۹

۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۳

Commentarius - ۱۵۵

کوبرت (ر.) - ۳۸

کونستانس - ۳۴

کوین (دکتر مصطفی) - ۳

کیخسرو - ۱۲۷

کیقباد - ۱۳۳

فیشر (آ.) - ۱۷۵

فیشر (و. ج.) - ۱۲۴

ق

قاضی شهبه - (رجوع کنید به ابن

قاضی شهبه)

فاهره (کتاب) - ۱۷۴

قرآن - ۶۵، ۶۶، ۱۵۴ (مصحف) ۱۵۴

۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۰ .

قدرا یوسف - ۱۶۶

قصیده البرده (رجوع کنید به البرده)

قطعاتی از تاریخ ابن طولون - ۱۳۶

قلقشندی - ۹، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۷

قیصر - ۵۸، ۵۹

ک

کانرمر (ا.) - ۴۰، ۴۶، ۱۳۹، ۱۷۹

کاراباسک - ۱۱۹

کارنامه شرقی مطالعات - ۴۱

کارنامه فرهنگستان کتیبه ها - ۳۳

کارنامه کنگره بیستم بین المللی

خاور شناسان - ۳۵

کارنامه بیست و یکمین کنگره بین-

کیکاکوس - ۱۳۳

گت

گابریل (ژ) - ۱۲۶، ۴۲، ۳۸

گالیباتی (ژ) - ۱۳۰

گدلیه بن یحیی - ۱۲۴

گوتینگن - ۴۵

گود فروادو مومبین (رجوع کنیده مومبین)

گولدزیهر (ایگناس) - ۱۵۲، ۴۷

گولوبویچ (پ) - ۳۴

گولیوس (جاکوب) - ۵، ۴

گیبون - ۴۰

ل

لندبرگ - ۱۲۰

لوسترنج - ۳۴

لوکا (ستفانوس بالوزیوس میسکلانیا)

۳۴-

لهراسپ - ۱۳۳

لین - ۱۸۲، ۱۷۰، ۱۱۹، ۷۷

لیوواردن (سام-ول هنر-کوس)

مانگرد - ۲۹

۴

ماکادو (او. ا. - ۱۲۹

ماکدونالد (و. ب. - ۱۲۲، ۴۹

ماکیاولی - ۴۰

مجله آسیائی - ۱۲۳، ۹۵، ۷۶، ۴۲

مجله اسلامیکا - ۴۳

مجله انجمن آسیائی - ۴۸

مجله انجمن شرقی آمریکا - ۴۲

مجله تاریخی آمریکا - ۴۰

مجله R.A.S.M. - ۱۲۴

مجله زبانهای شرقی - ۹۶

مجله شرق - ۳۸

مجله فرهنگ اسلامی - ۵۰

مجله مطالعات شرقی - ۴۲

مجله مطالعات عربی - ۴۷، ۴۳

مجله قسمت تاریخ و فلسفه انجمن

خاور شناسان گوتینگن - ۴۵

مجله مجمع اللغوی دمشق - ۴۸

محمد - ۵۸

محمد اول (سلطان) - ۵

محمد بن ابراهیم آل بلی - ۵۷

محمد بن تاوایت الطنجی - ۲

مطالعاتی در تاریخ (کتاب) - ۳۹

مطالعه درباره اسناد تازی (کتاب) -

۱۲۰

مطالعه در لغت نویسی عربی (کتاب) -

۱۸۱

معاویه - ۱۱۱

معتصم - ۱۵۳

مغربی (ابن السعید الغرناطی المغربي) -

۱۲۹، ۹۶

مغربی (عبد القادر المغربي) - ۹۶

مفاتیح العلوم - ۱۲۲

مقدمه (المقدمه فی فضل علم التاریخ) -

۱۰، ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۵۰،

۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۴،

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸،

۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۶،

۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴

مقدمه بر تاریخ مغول ها - ۳۳

مقدمه بر تصحیح ظفر نامه (مقاله) -

۳۳

مقری (المقری) - ۲۰، ۳۶، ۴۶

مقریزی - ۹، ۴۹، ۸۰، ۸۷، ۹۳، ۱۴۱،

محمد پنجم (معروف به ابن) - احمر -

۱۲۴، ۱۲۳

محمد بن جعفر طبری (رجوع کنید

به طبری).

محمد بن حنیفه - ۱۵۲

محمد بن عبد الله بن عباس - ۶۳

محمود - ۷۲، ۱۴۱، ۱۴۶،

محمود خان (محمود سلطان -

طغتمش) - ۱۳۰، ۱۳۲

محمی الدین محمد بن العز - ۱۱۲

مختصر (المختصر) - ۱۱۸

مختصری از تاریخ اسپانیا - ۱۲۹

مراکشی - ۱۷۴

مرخم (چارلز) - ۳۳

مرینی (رجوع کنید به ابوالحسن

علی مرینی).

مزامیر - ۱۵۵

مساجد دمشق (کتاب) - ۹۵، ۱۳۶،

۱۴۶

مستعصم (المستعصم) - ۶۵

مصحف (رجوع کنید به قرآن)

مطالعات سامی و شرقی (کتاب) -

۴۶

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۸

ملطی (جمال الدین یوسف الملطی) -

۸۳

مناوی (صدر الدین المناوی) - ۵۶،

۹۲، (صدر الدین احمد بن

ابراهيم المناوی) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۹،

۱۶۷

منتخبات ادبیات عرب - ۱۵۶

منتخبات زبان عرب - ۱۲۲

منتخباب عربی - ۳۱

منتخبی از فهرست نسخه های خطی

و چاپی کتابخانه مدرسه بزرگ

تونس - ۴۶

منتخبی از مقدمه ابن خلدون - ۴۹

منجک - ۶۰

منصور (المنصور) - ۶۴ - ۱۵۳

منطاش - ۱۵، ۱۱۵، ۱۱۶

منوچهر (منوشهر) - ۵۹، ۱۲۷،

۱۳۳، ۱۳۴

منهل (المنهل الصافی) - ۳۶، ۴۹،

۸۰، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۹،

۱۴۳، ۱۴۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵،

۱۸۸

مورانویل (ه) - ۳۳

موسی - ۱۳۳

مولوی عبدالرحمن - ۴۱

مولوی محمد الهداد (رجوع کنید

به الهداد).

مومبین (گودفر وادومومبین) -

۹۶، ۹۸، ۱۰۹

مونتگمری (جیمز آ.) - ۴۸

مونترات (آنتونیو) - ۱۵۵

مهردی خلیفه فاطمی (المهردی -

المستنظر) - ۱۲۵

میگنانلی (ب. دومیگنانلی) - ۹،

۳۴، ۹۸، ۱۴۵

مهرن - ۱۷۷

میرانشاه - ۱۶۲، ۱۶۳

مینورسکی - ۱۷۸

ن

ناصر الدین احمد التنسی - ۱۱۶

ناصری (رجوع کنید به یلبغا الناصری)

نامها و لقبهای ممالیک (مقاله) - ۷۶

نیمط - ۱۳۲

وولزینگر - ۸۷

وولزینگر واتزینگر - ۹۵

ویرانی دمشق (کتاب) - ۳۴

ویکو - ۴۰

ه

هارتمان (ر.) - ۱۳۶

هالیس (فرقه کوماندان عمر هالیس) -

۳۶

هامرپور کشتال - ۳۰

هانری سوم - ۹۰

هاوتسما - ۴۶

هسپریس (مجله) - ۱۲۲

هموز (ژاکوب گریگندو هموز) - ۷

هوری - ۱۴۰

هولاگو - ۱۷۸، ۱۷۷، ۷۲، ۷۱، ۶۴

ی

یادداشت درباره برخی از نسخ خطی

الف الیلة ولیلہ (کتاب) - ۱۱۸

یادداشت درباره تیمور (کتاب) -

۱۵۹

یادداشت درباره یک مکاتبه چاپ

نشده تیمور لنگ (کتاب) - ۳۳

نجوم الزاهره - ۷۷، ۷۵، ۴۹، ۳۶

- ۹۰، ۸۸، ۸۶، ۸۴، ۸۳، ۸۱، ۷۹

، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۷، ۱۰۵ - ۹۶، ۹۴

، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۶

- ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹

، ۱۶۹، ۱۶۷ - ۱۶۵، ۱۵۹، ۱۵۰

، ۱۸۶ - ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۲، ۱۷۱

۱۸۸

نشریه یادداشتها ومنتخبات - ۴۰

نظام الدین شامی - ۱۵۰، ۹۸، ۷۵، ۷ -

نظری بفرست نسخ و تطبیق تاریخ

ابن خلدون - ۴۲

نعمان (رجوع کنید به چهار بن نعمان).

نفح الطیب - ۴۶، ۳۶

نمروذ - ۱۳۲

نورالدین علی بن خلال - ۱۸۴، ۸۳

نوروز الحافظی - ۱۷۱، ۹۱، ۹۰

نیکلسون (ر.) - ۳۹

و

واتیه (پیر) - ۲۹

وصف دمشق (مقاله) - ۹۵

ووستنفلد - ۱۹

یادداشتها (کتاب) - ۱۸۳

یادداشتهایی دربارهٔ تیمور - ۱۵۰،

۱۶۰

یادداشتها و منتخبات برای استفاده

از تاریخ جنگهای صلیبی در قرن

پانزدهم (کتاب) - ۳۵

یادداشتها و منتخبات نسخهای خطی

کتابخانه ملی (کتاب) - ۱۱۸

یادداشتهای روزانه فرقه کارملیت -

۱۵۶

یاسا - ۱۰۷

یاقوت - ۱۱۹

یحیی بن عبدالله - ۷

یزید - ۱۱۱

یشبک (یشبک الشعبانی) - ۱۰۵۱

۸۲، ۹۰، ۹۱، ۱۶۶، ۱۷۱، ۹۱

۱۹۲

یلبغا الناصری - ۱۱۵، ۱۱۶، ۹۰

یلبغا الیحیاوی - ۸۶

یوسف بن خریون - ۱۳۰

یوسیپوس (فلاویوس ژوزفوس)

یوسیپوس - ۱۳۰

یوشع - ۱۱۷، ۱۳۳

غلبطنامه

درست	نادرست	سطر	نحه
الطنجى	الطنجى	٢	
نشر	نشر	٩	
قاضى القضاة	قاضى القضاة	١٤	
لشكر	لشكر	١٤	
مجله	مجله	١٠	١
يا	با	٩	١
العبدوسى	العبدوس	١٦	١٠
Philosopher	Philosopher	٢٠	٢٠
287	282	٢١	٣
Baluzius	Balugius	١٧	٣١
قواميس	قوائين	٥	٤١
مجمع اللغوى	مجمع اللغوى	١٠	٤١
ابن تفرى بردى	ابن تفرى بردى	١٢	٤٩
لشكر يان	لشكر يان	٣	٥١
باز كردو	باز كردو	٤	٥١
جفتاى	جفتاى	٢٠	٥٢
(٦٠)	(٥٠)	١٥	٥١
فاس	فارس	١٤	٥٥
در	ناز	١٥	٥٨
كربيه	كربيه	٣١	٦١
دست	درست	٨	٦٥
بصفه	بصفه	١٤	٦٨
حما	حماد	١٠	٧٠
دوشى	لوشى	١١	٧١
جفتاى	جفتاى	١١	٧٢
Catalogue	Catslogue	٧	٧٥
مماليك	ممالك	١٧	٧٦
نجوم الزاهره	نجوم الزاهر	١٨	٧٧
1943	1934	٧	٨٣
ميسره	ميسره	٢٠	٨٩

صفحه	سطر	درست	نادرست
۹۰	۱۲	کسی را	کسی
۹۰	۱۶	زدو خوردی که	زدو خوردی روداد که
۹۱	۵	نور الحافظی	نوروز الحافظی
۹۲	۱۶	بکناره	کناره
۹۳	۱۵	این ایاس	این ایاس
۹۵	۱۵	Ariatipus	Asiatique
۹۵	۱۹	mesquées	mosquées
۹۶	۱۰	253	223
۹۷	۱۴	این تیمه	این تیمه
۹۸	۱۶	گزاران	گزارانی
۹۹	۳	تا هنگامی	تا اورا هنگامی
۹۹	۷	این مفلح آن	این مفلح و آن
۱۰۳	آخر	مستخرج	مستخرج
۱۰۷	۱۲	بار تولد	Vorlesungen بار تولد
۱۱۰	۱۰	کلاویخور	کلاویخو
۱۱۱	۱۶	ببوسند	ببوسند
۱۱۴	۱۲	اسکندرنه	اسکندریه
۱۱۶	۲۱	شروع	رجوع
۱۱۹	۷	معرف	معروف
۱۲۳	۳	علی ابن	علی بن
۱۳۳	۱۸	کیقبا	کیقباد
۱۳۶	۱۹	توبیگز	توبینگز
۱۴۹	۳	اساسها	اثانها
۱۴۹	۳	اساسیه	اثانه
۱۵۰	۱۵	اشرف	شرف
۱۵۸	۱۴	ازدست دوستانش	دوستانش
۱۵۹	۱۱	۱۱۸	۱۱۷
۱۶۳	۲۰	صدق	صدق
۱۷۳	۱۹	قشلقندی	قلقشندی
۱۷۵	۳	شا.	شاه
۱۸۱	۲۰	(با)	(یا)
۱۹۱	۱	بت اللحم	بیت اللحم
۱۹۷	۱	شجه	شهبه